



پوهنتون سلام
پوهنځی شرعیات و قانون
پروگرام ماستری فقه و قانون

امارت اسلامی افغانستان
وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن
در فقه احوال شخصی

رساله ماستری

محصل: وحیدالله " فرقانیار "
استاد رهنما: دکتور رفیع الله " عطاء "

سال: ۱۴۰۱ هـ ش - ۱۴۴۴ ق



پوهنتون سلام
پوهنځی شرعیات و قانون
پروگرام ماستری فقه و قانون

امارت اسلامی افغانستان
وزارت تحصیلات عالی
معینیت امور علمی

ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن
در فقه احوال شخصی

رساله ماستری

محصل: وحیدالله " فرقانیار "
استاد رهنما: دکتور رفیع الله " عطاء "

سال: 1401 هـ ش - 1444 ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پوهنتون سلام



پوهنځی شرعیات و قانون

دیارتمنت فقه و قانون

بورده ماستری

تصدیق نامه

محترم وحیدالله ولد مومن: ID: نمبر SH-MSF-s1400-794 محصل دور نهم فقه و قانون که رساله ماستری خویش را زیر عنوان: ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن در فقه احوال شخصی به روز سرسب تاریخ ۱۴۰۲/۱۱/۲۴ هـ ش موققاته دفاع نمود، و به اساس بررسی هیات تحکیم مستحق ۹۰ (نمره به عدد) نور پوره (نمره به حروف) گردید، موفقیت شان را از الله متعال خواهیم.

اعضای هیات تحکیم:

ردیف	نام استاد	عضویت	امضاء
۱	استاد وزیر محمد سعیدی	عضو هیات	
۲	دکتور عبدالله حقیار	عضو هیات	
۳	دکتور رفیع الله عطاء	استاد رهنما و رئیس جلسه	

معاون علمی

آمر بورده ماستری

اهداء

به کسیکه دور نمود از من تنگای دنیا و مشکلات درحین تحصیل مادرم (حفظها الله)، و به پدرم که همیشه بنده را نصیحت مینمود به تحصیل، و برای تمام دوستان ام که همیشه بنده را تشویق مینمود.
و همچنان تقدیم به تمام اساتید گرامی ام به ویژه استاد مشفق و مهربان دکتور صاحب رفیع الله (عطاء) که از نظریات شان بهره پر ثمری را اخذ نمودم، لطف شان فراتر از لطف پدران و توجه شان بالاتر از توجه فرزندانم برایم بود.

سپاسگزاری

شروع مینمایم به قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) که میفرمایند: (لَا يَشْكُرُ اللَّهُ مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ) (مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ) بالای خود لازم دانستم، وتقاضامندی واجب اخلاقی همین است که سپاس گذاری کنم از: الله متعال را نهایت شاکر هستم که بنده ضعیفش را توانایی بخشید و جرأت و قوت دست به قلم بردن را برایم عطا فرمود، و بعد از شکرگذاری از الله متعال که در قرآن شکر به والدین نیز قرین به آن تذکر رفته است، ازین منظر بسی شایسته می بینم از پدر، مادر، برادرانم و همه اعضای فامیل و دوستان مهربانم که مرا در جریان این دوره ی ماستری با رغم قبول همه چالش ها، مشکلات و نابسامانی ها روزگار که آن را به دوش خویش حمل نموده و فدا کاری فراتر از تصورم را برایم ارزانی داشته، و در نهایت بذل و جهد خویش را با انتهای طاقت فرسای شان در مورد من دریغ نداشتند، همیشه کوشیدند تا بنده در محیط و فضای مملو از امنیت و آرامش کامل روحی و روانی به سر ببرم، این ایثار و فداکاری شان که در زبان قلم نمی گنجد، بسی ارج و احترام میگذارم و از الله متعال متمنی هستم بنده را توفیق مزید عطا کند تا اینکه بتوانم سبب سربلندی ایشان باشم؛ و در پی این با احساس اینکه در مدتی که تحت نظر یک مجموعه ای از نخبگان قرار داشتم و از نظریات شان بهره پر ثمری را اخذ نمودم، مناسب میبینم اینک از تمام اساتید به ویژه آنانی که لطف شان فراتر از لطف پدرانه و توجه شان بالا تر از توجه فرزندانم برایم بود، با کمال عشق و محبت ابراز امتنان نمایم، و در فرجام از استاد محترم و مشرف ام، دکتور صاحب رفیع الله "عطاء" که در واقع الگوی از شرافت و کرامت انسانی و مزین با سجایا و مکارم اخلاقی را در بر خورد و راهنمایی شان در فضای حقیقی تجسم بخشیدند، و بنده را در راستای به اختتام رساندن این اثر از راهنمایی ها و مبذول داشتن عطف توجه شان مستفید ساختند، با قلب سرشار از اخلاص تقدیر و تشکری می نمایم. و همچنان از وزارت محترم تحصیلات عالی و ریاست پوهنتون سلام، از اساتید پوهنخی شرعیات، و اداره بورد ماستری و از همه علم برداران اهل علم و دین، مراتب تقدیر و سپاسگزاری و ارج گذاشتن خویش را حضور شان تقدیم نمایم، و از الله متعال سعادت دارین را در وهله نخست برای خود، و در پی این به همه اهل علم و معرفت رجا مندم.

خلاصه بحث

بنده با در نظر داشت حجم رساله این اثر را به چهار فصل کتگوری نموده و تحت هر فصل مباحث و در تحت هر مباحث مطالب را ترتیب و تنظیم نموده ام.

فصل اول آن روی کلیات و مفاهیم عمومی آن روی ثوابت و متغیرات در شریعت اسلامی، و صورتهای تطبیقی آن بحث شده اند.

فصل دوم آن روی ثوابت و متغیرات احکام فقهی در مجال احوال شخصی بحث شده اند.

فصل سوم آن روی اهم متغیرات فقهی متعلق به خانمها در مجال احوال شخصی بحث شده است.

فصل چهارم آن روی احکام متردد بین ثوابت و متغیرات بحث شده است.

در نتیجه این اثر تحقیقی متشکل از چهار فصل و هر فصل آن بارویکردی ویژه ای از فصل دیگری آن تقدم دارد. با این بیان که فصل اول که روی کلیات و مفاهیم عمومی و تعاریفات ثوابت و متغیرات احکام شریعت اسلامی و صورتهای تطبیقی آن می چرخد، و این یک روش پذیرفته شده است که مسائل کلی همچون دریچه ای برای فهم و درک مسائل بعدی و زمینه سازی موشگافی آن است؛ بدین ملحوظ فصل اول این گزاره تحقیقی را برای فصل دوم ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن در مجال احوال شخصی که جزوه تحقیقی که موضوعات اختلافی آن و بحث برانگیز است.

بر همین منوال فصل سوم که اهم و مهمترین احکام فقهی یعنی احکام متغیرات در مجال احوال شخصی مورد بحث قرار داده شده اند، و فصل چهارم احکام متردد مابین ثوابت و متغیرات مورد مذاق قرار داده شده اند؛ زیرا مقتضای مسائل چالش اینست که بعد از موضوعات مورد اتفاق مورد پژوهش قرار داده شوند.

و در فصل دوم آن اهم ثوابت شرعی در مجال احوال شخصی به بحث گرفته شده اند. (۱) ثوابت شرعی در این مورد عبارتند از: اینکه خطبه نیست مگر وعده به ازدواج، خانم نسبت به خاظم اش بیگانه و اجنبی میباشد. (۲) و نکاح متعه حرام است که ثبوت آن به کتاب الله و سنت رسول الله ثابت است. (۳) و نکاح بامحارم از جمله ثوابت است. (۴) و نکاح خانم مسلمان حرام است جائز نیست بدون مسلمان. (۵) سپری نمودن عدت از جمله ثوابت است. (۶) از ثوابت شرعی دیگر اینست که: عقد اگر مستوفی شروط ارکان باشد این عقد تام و معتبر و عقد صحیح است. و لکن اولی تر ترک بعضی آثار عقد مانند حل استمتاع و دخول به شب رفاف گذاشته شود از خاطر درء بعضی مفاسد (۷) و مشروعیت تعدد نکاح است (۸) و اصل در تعدد اباحت است نه وجوب (۹) و زیادتر از چهار خانم جواز ندارد.

وفصل سوم متغیرات شرعی در مجال احوال شخصی عبارتند از (۱) مسأله اشتراط ولی در نکاح میباشد. (۲) جواز شهادت خانم است در عقد نکاح. (۳) آنچه که تعلق میگیرد در تحدید نمودن سن ازدواج شریعت اسلامی کدام سن را به ازدواج معین نه نموده اند، پس محدد نمودن سن ازدواج از جمله متغیرات خاضع مصالح است. (۴) اعتبار دارد کفایت در نکاح و شرط لزوم عقد نکاح است نه شرط صحت.

مقدمه

۱- مقدمه.....	۱
۲- اهمیت موضوع.....	۱-۲
۳- اسباب اختیار موضوع.....	۲-۳
۴- اهداف تحقیق.....	۳
۵- سوالات تحقیق.....	۳-۴
۶- پیشینه تحقیق.....	۴
۷- روش تحقیق.....	۵
۸- ساختار تحقیق.....	۶-۸

فصل اول

۹- فصل اول ثوابت و متغیرات در شریعت اسلامی، و صورت‌های تطبیقی آن.....	۹
۱۰- مبحث اول: تعریف ثوابت لغتاً و اصطلاحاً.....	۹
۱۱- مبحث دوم: تعریف متغیرات در لغت و اصطلاح.....	۱۰
۱۲- مبحث سوم: احکام شرعی که تغیر را نمی پذیرد و قبول ندارد.....	۱۱
۱۳- مبحث چهارم: احکام که تغیر و اظهار نظر را می پذیرد.....	۱۲
۱۴- مبحث پنجم: ضوابط شرعی به تغیرات فقهی.....	۱۴
۱۵- مبحث ششم: نمونه تغیر احکام مطابق ظروف و احوال در عهد نبوة.....	۱۶
۱۶- مبحث هفتم: نمونه تغیر احکام مطابق تغیر ظروف و احوال در وقت صحابه.....	۱۷
۱۷- مبحث هشتم: تغیر احکام مطابق تغیر ظروف و احوال در زمان تابعین و فقهاء.....	۱۸
۱۸- مبحث نهم: نظر و موقف علماء از تغیر احکام و تقسیم بندی احکام به ثوابت و متغیرات.....	۲۰

فصل دوم

۱۹- فصل دوم ثوابت و متغیرات احکام فقهی در مجال احوال شخصی.....	۲۵
۲۰- مبحث اول: تعریف اصطلاح احوال شخصیه، و آن احکام که تحت این اصطلاح درج است.....	۲۵
۲۱- مبحث دوم: اهم ثوابت فقهی در مجال احوال شخصی.....	۲۸

- ۲۲- **مطلب اول:** حدود علاقه مابین خاطبین و تعریف خطبة و یا خواستگاری..... ۲۸
- ۲۳- **مطلب دوم:** نکاح متعة..... ۳۶
- ۲۴- **مطلب سوم:** نکاح محارم: که محارم نسبی و محارم مصاهره و محارم به رضاع است..... ۴۳
- ۲۵- **مطلب چهارم:** ازدواج خانم مسلمان با کتابی و کافر..... ۵۹
- ۲۶- **مبحث سوم:** عدت خانم طلاق شده که فوت کرده باشد از او شوهرش..... ۶۲
- ۲۷- **مطلب اول:** تعریف عدت در لغت و اصطلاح..... ۶۲
- ۲۸- **مطلب دوم:** حکم عدت..... ۶۲
- ۲۹- **مطلب سوم:** حکمت عدت و یا حکمت در گذراندن عدت که مشروع شده جهت او چی است؟... ۶۴
- ۳۰- **مطلب چهارم:** اهم اسباب وجوب عدت..... ۶۵
- ۳۱- **مطلب پنجم:** انواع و اقسام عده..... ۶۶
- ۳۲- **مطلب ششم:** اهم احکام عدت..... ۷۰

فصل سوم

- ۳۳- **فصل سوم:** اهم متغیرات فقهی متعلق به خانمها در مجال احوال شخصی..... ۷۴
- ۳۴- **مبحث اول:** شرط بودن ولی در عقد نکاح..... ۷۴
- ۳۵- **مبحث دوم:** شهادت خانم ها در عقد نکاح..... ۸۵
- ۳۶- **مبحث سوم:** مشخص و محدود کردن سن در عقد نکاح..... ۹۲
- ۳۷- **مبحث چهارم:** اعتبار دادن به کفو در نکاح..... ۹۵
- ۳۸- **مبحث پنجم:** خدمت کردن خانم به شوهر..... ۹۸

فصل چهارم

- ۳۹- **فصل چهارم:** احکام متردد بین ثوابت و متغیرات..... ۱۰۳
- ۴۰- **مبحث اول:** تعدد زوجات،..... ۱۰۳
- ۴۱- **مطلب اول:** و مشروعیت تعدد..... ۱۰۳
- ۴۲- **مطلب دوم:** ثوابت شرعی در مسأله تعدد زوجات..... ۱۰۵
- ۴۳- **مطلب سوم:** متغیرات شرعی در مسأله تعدد زوجات..... ۱۰۸
- ۴۴- **مبحث دوم:** مقدار مهر: این مبحث مشتمل است به سه مطالب..... ۱۱۲
- ۴۵- **مطلب اول:** اقل مهر..... ۱۱۳
- ۴۶- **مطلب دوم:** اکثر مهر..... ۱۲۱

۱۲۳	۴۷- مطلب سوم: متغیرات درمسأله مقدار مهر
۱۲۶	۴۸- مبحث سوم: نفقه زوجه انواع واقسام و مقدار نفقه
۱۲۶	۴۹- مطلب اول: اقسام وانواع نفقه زوجه
۱۳۴	۵۰- مطلب دوم: مقدار نفقه خانم
۱۳۸	۵۱- مبحث چهارم: اسلام آوردن زوجه و باقی ماندن شوهر آن به کفر: این مبحث مشتمل است به دو مطلب
۱۳۸	۵۲- مطلب اول: حکم عقد نکاح پس از آوردن اسلام زوجه و بقاء شوهر به کفر
۱۴۷	۵۳- مطلب دوم: معاشرت زوجیت مابین زوجه مسلمه و زوج کافر
۱۴۸	۵۴- مبحث پنجم: شروط استحقاق حضانت
۱۴۸	۵۵- مطلب اول: شروط عام استحقاق حضانت
۱۶۰	۵۶- مطلب دوم شروط حضانت خاص به مرد
۱۶۱	۵۷- مطلب سوم: شروط خاص به انثی
۱۶۶-۱۷۰	۵۸- نتیجه گیری
۱۷۱	۵۹- پیشنهادات
۱۷۲-۱۸۲	۶۰- فهرست آیه های قرآن کریم
۱۸۳-۱۹۰	۶۱- فهرست احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
۱۹۱-۱۹۳	۶۲- فهرست اعلام
۱۹۴-۲۰۶	۶۳- فهرست مصادر و مراجع
۲۰۷-۲۱۱	۶۴- Abstract

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، ولا عدوان إلا على الظالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد الذي ارسله ربه رحمة للعالمين وعلى آله وصحبه اجمعين. قال سبحانه وتعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ سورة النساء (1) ای مردم ، بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید، و هم از آن جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن پراکند، و بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر مسئلت و درخواست می کنید و درباره ارحام کوتاهی نکنید، که خدا مراقب اعمال شماست.

از آنجایی که یکی از خصوصیات شریعت اسلامی واقعگرایی و تعامل با موارد عینی در جامعه است؛ تمام احکام آن به گونه ای از سوی الله متعال چیده شده که در شرایط مختلف، در زمانهای و مکانهای متفاوت قابل تطبیق و اجراء است؛ از همین رو است که برخی از مسائل در شریعت اسلامی به گونه ای ثابت و دوامدار مطرح شده که گذشت زمان، تغییر مکان و اوضاع و احوال در آن هیچ تاثیری نداشته و نیازمند هیچ نوع تجدید نظری نمی باشد؛ اما مواردی دیگر طبیعت جداگانه دارد و متقاضی بازنگری و تحول می باشد. تشخیص و بازشناسی موارد ثابت و غیر ثابت احکام فقیه در مجال احوال شخصی، و در عموم مسائل شریعت اسلامی موضوع سرنوشت ساز و حیاتی است؛ از این رو در هر زمان و عصری لازم است تامحققان و فرهیخته گان علوم شرعی دست به کار شده و بخصوص در مورد بخش متغیرات در مجال احوال شخصی تامل و ژرف اندیشی داشته تا مسیر به شکل درست مشخص و راه هموار گردد.

اهمیت موضوع:

در واقعیت امر هیچ موضوعی وجود ندارد که بخاطر تحقیق انتخاب شود و آن عاری از اهمیت و ارزش باشد، اما نکته قابل توجه اینست که اهمیت و جایگاه هر عنوان یا موضوعی یکسان نیست و نبوده؛ روی همین است که هر بحث ایجاب میکند در رابطه به همان موضوع موشگافی شود و یا ارزش و جایگاه آن مستقلانه بحث صورت بگیرد.

بدین اساس طوری که مبرهن است موضوع احکام ثوابت و متغیرات در فقه و مجال احوال شخصی از جایگاه و منزلتی خاصی بر خوردار است، و بنده نیز برای روشن شدن زوایای کوچکی از این بحث خواستم در این زمینه تلاشی را به خرچ دهم، هر چند موضوع ثوابت و متغیرات در مجال احوال شخصی از جمله موضوعات بزرگ و مهمی است که نیازمند به وقت و تلاشی زیادی دارد. اسلام عزیز دو ویژگی دارد که مرونیت و ثبات است، که دیگر ادیان ندارد، از همین خاطر تا قیام قیامت اسلام جوابگو

مسائل جدید اند. هر باحث هنگامیکه بحث را تحریر میکند در پیش خود مباحث کثیر فقهی را قرار میدهد بعضاً از موضوع که باید تحریر کند بدور میماند، و مشاغل جامعه اسلامی را حل نمیسازد. بنده در قدم نخست کوشش نمودم موضوعات را مطالعه نمایم، بعد از مطالعه موضوع، موضوع بکر را انتخاب نمودم که مشکل جامعه را تا حد حل کند، و از همین خاطر عنوان رساله خویش را **(ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن در فقه احوال شخصی)** انتخاب نمودم. بناءً این موضوعی که محور اساسی بحث این اثری بنده را تشکیل می دهد با روی کرد اینکه در نهایت یک موضوع مهم بوده و قابل بحث و مناقشه در عصر حاضر میباشد، گرچه در مورد حقوق و احکام فقهی خانمها کتب مشخص تحریر شده اند لیکن در مورد اینکه تفکیک بسازد که کدام احکام قابل اجتهاد یعنی متغیرات است، و کدام احکام قابل اجتهاد نیست یعنی از جمله ثوابت است اوجود ندارد. متأسفانه فعلاً موسسات مشخص تحت عنوان حقوق خانمها کار مینمایند، و خواهران و برادران مسلمان که از احکام شرعی فقهی خبر ندارد تحت تأثیر میروند، و گاهی میشود که در احکام بحث و مناقشه کند که از جمله احکام ثوابت اند، و فکر میکند که خدمت انجام داده ایم، ناخبر از اینکه مخالف برنامه الله سبحان عمل را انجام داده است که باید انجام نمیداد. از همین خاطر عنوان مذکور را عنوان رساله ام انتخاب نموده ام، تا خواهران و برادران مسلمان بدانند که کدام احکام مطابق عصر قابل مناقشه اند، و کدام احکام قابل مناقشه نیست، و از جهت خواهران دعوتگر ما جواب دقیق به خانمها که جزء پروژه غربی سازی تحت عنوان حقوق خانمها اند داده باشد.

اسباب اختیار موضوع

باحثین و محققین در عموم روی عناوینی که به خاطر تحقیق انتخاب میکنند، انگیزه های متفاوت دارند، به این بیان که هر محقق انگیزه خاصی را تعقیب میکند، و میخواهند به مأمول خویش دست یابند، بناءً اسباب مختلف و گوناگون در انتخاب این عنوان جهت بحث و بررسی نقش دارد، اما با اوجود این برخی از آنها سبب عمده و اساسی شمرده میشوند که از آن جمله و **از مهمترین اسباب:**

۱- صدا، خانمها، اجتماع، حکومت ها، قانون، به ضرور بودن تغییر قانون احوال شخصی و کش مکش هایی در مابین مؤیدین و مخالفین تغییر قانون احوال شخصی.

۲- صدا حکومت و جهت قانون گذاری وزارت عدلیه حکومت فعلی به اینکه ضرورت است به قانون احوال شخصی و اختلافات که در این مورد است. ۳- نبود کتاب فقهی مشخص در این مورد در جهت ثوابت و متغیرات، گرچه در بطن کتب فقهی بحث ها شده اند و احکام را تذکر داده اند به اختلاف مذاهب، لیکن مشخص نه نموده احکام ثوابت و متغیرات در مجال احوال شخصی که یک خلاء مشخص است.

۴- صدا خانمها در جامعه ما افغانستان که در عقب آن دستها کثیف استعماراند، اکثرا در جهت حقوق خانمها و مساوات حقوق اش بحث میشود، که متأسفانه بعضا واقع میشود که خواهر مسلمة ما تحت تأثیر آن رفته و در موضوعات اظهار نظر میکند که از جمله ثوابت است و قابلیت اجتهاد را ندارد، در نتیجه تحریر این رساله خواهر مسلمان ما بدانند که در کدام احکام فقهی احوال شخصی اظهار نظر کند، و در کدام احکام باید اظهار نظر نکند، چونکه قابل اجتهاد نیست.

اهداف تحقیق

اهداف تحقیق: مقصد و هدف در واقع دور نمای یک بحث را از پیش تعیین مینماید، از این رو تحقیق بدون تعیین غرض و مقصد، لایعنی است، بدین جهت برای محقق لازم است که اهداف و یا هدف از تحقیق خویش را پیش از پیش ترسیم نمایند، تا نتایج متوقعه از تحقیق خویش را بدرستی بتواند به جامعه تقدیم کند، و اینجاست که تحقیق محقق دردی را دوا مشکلی را حل و دشواری را آسان و سدها را باز خواهد کرد، و إلا سود و نفعی را در پی نخواهد داشت. تفکیک در میان مسائل ثابت و متغیرات در مجال احوال شخصی در شریعت اسلامی موضوع نهایت مهم و سرنوشت سازی است که آثار عملی زیادی بر آن مرتب می شود؛ ازین رو واکاوی این بحث و پرداختن به آن، راه را برای شناخت دقیق تر احکام شرعی در عموم، و تطبیقات آن در مجال احوال شخصی علی الخصوص هموار می سازد.

سوال های تحقیق:

ثوابت در مجال احوال شخصی کدامها است ؟

احکام متغیر در مجال احوال شخصی کدامها اند؟

فهم احکام فقهی در ثوابت و متغیرات ضرورت است و یا خیر؟

مصادیق ثوابت و متغیرات در شریعت اسلامی کدامها اند؟

آیا احکام و مسایل شرعی در همه زمانها و مکان ها یکسان اند؟

آیا با گذشت زمان و تغییر مکان در عبادات هم تغییر و تحولی رونما می گردد؟

بیشتر چه عواملی سبب ایجاد تغییر در برخی احکام شرعی می شود؟

فرضیه تحقیق: عرصه ی ثوابت شرعی اغلب مسایل عقیدتی، اصول فرائض، اصول محرمانت، اصول فضایل و اخلاق بوده و میدان متغیرات احکام معاملات و برخی از فروع عبادات است.

پیشینه موضوع

هرچند برخی از سرنخ های مباحث مربوط به ثوابت و متغیرات به طور عام در شریعت اسلامی در لابلائی کتاب های اصول فقه و قواعد فقه دیده میشود، اما بحث درباره ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن در مجال احوال شخصی به همین عنوان و نام، سابقه ندارد.

و به طور عام ثوابت و متغیرات بیشتر در آثار معاصران تحت نامهای مختلف همچون: "الثابت والمتحول" دیده میشود. اگر بطور دقیق تر دنبال پیشینه ی این بحث بگردیم می توان گفت که: نخستین اشاره ها به آنچه اختلاف و تفاوت در فتوا را برمی تابد و آنچه چنین اختلاف و تفاوتی را بر نمی تابد، در رساله ی امام شافعی رحمه الله می باشد. آنجا که وی امور منصوصی و صریح را از آنچه چنین وضعیتی ندارد جدا می کند. (1) و بنده فقط کتب ثوابت و متغیرات در دیگر ابعاد فقهی یافتم، نه در احوال شخصی، که از بارزترین کتب ثوابت و متغیرات: ۱- الثوابت والمتغیرات - لصالح الصاوی: که در این کتاب اکثراً اولویات علمی و عملی در مورد مسیر دعوت اسلامی در عصر کنونی که طرح نموده، تقریق مابین قطعیات و مسائل اجماع و بعض دیگر.

۲- و کتاب دیگر از مفکر جهان اسلام محمد عماره بنام الثوابت والمتغیرات فی الیقظه الإسلامی الحدیثه.

۳- و کتاب دیگر از جمعه امین عبد العزیز بنام منهاج حسن البناء بین الثوابت والمتغیرات است.

4- در کنار علمای که ذکر شد شخصیت های دیگری هم در زمینه ی ثوابت و متغیرات بطور عام بحث های جالبی را مطرح کرده اند، از جمله امام ابن قیم رحمه الله که ایشان به تفصیل از تغیر فتوا و تفاوت یافتن آن بر حسب تغیر زمان و مکان سخن به میان می آورد. (۲). یا امام شاطبی رحمه الله با طرح نظریه ی مقاصد می گوشتد تا بیان دارد که اهداف شرع ثابت است و احکام شرع در چهارچوب هایی مشخص تغیر رامی پذیرند. (۳) و کتب دیگر هم تحریر شده اند، که بنده از آن هم در تحقیق ام استفاده نموده ام. لیکن در مورد ثوابت و متغیرات احکام فقهی در مجال احوال شخصی به چشم بنده نیامد.

۱- الشافعی؛ الرساله (ب.ت) :ص 560.

۲- ابن قیم؛ إعلام الموقعین عن رب العالمین 1416ه ق، 1995م، 1374ش: 3/30.

۳- و شاطبی؛ الموافقات فی اصول الشریعه 1422ه ق، 2001م، 1380ش: 1/75.

روش تحقیق

بطور معمول هر محقق سعی میکند تا روشی خاصی را در تحقیق خویش بکار ببرد ، و این هم بر میگردد به محیط تحقیق و اوضاع حاکم بر آن. بنده نیز با درنظرداشت موارد فوق واینکه در محیط ماسترسی درست به کتابخانه ها وجود ندارد ، ویا هم کتاب خانه های معیاری وجود ندارد، در این تحقیق بیشتر از روش کتابخانه ی، و ازمنهج وصفی استفاده کردم، با درنظر داشت استفاده از دو منهج دیگر استنباطی و استقرائی و مراعات نمودم امور ذیل را:

* آیات قرآن کریم را ازسورهای آن گرفتم.

* واحادیث را ازکتاب صحیحین با درنظرداشت نظریات علماء گرفتم، هرگاه در غیرکتاب صحیحین بود ازجهت صحت و ضعف مورد بحث قرار دادم.

* مسائل فقهی را مختصرا تذکر دادم وبعدا مهمترین تفریعات آن، نه تمام جزئیات آن .

* بیان نمودم ضوابط وقواعد ثوابت و متغیرات، بعدا پیش نمودم مسائل فقهی که دربحث ام بود به این ضوابط، بعدا طبق این تقسیم بندی نمودم که کدام احکام از جمله ثوابت است و کدام احکام از جمله متغیرات است مورد مذاقه قرار دادم.

* وگرفتم اقوال فقهی را ازکتاب معتبرفقهی در مذاهب مختلف، و مناقشه نمودم، و در اخیر بیان نمودم رأی خود را، و قول راجح را.

ساختار تحقیق

در ساختار هر تحقیق می توان آنرا بر اساس حجم وضخامت هر تحقیق آنرا تقسیم بندی کرد؛ بنا بر این بنده این رساله در چهار فصل است تقسیم بندی نموده ام، و تحت هر فصل مباحث و مطالب را به گونه زیر ذکر کرده ام:

این اثر تحقیق دارای مقدمه، و چهار فصل، نتیجه گیری، و فهرست منابع میباشد.

فصل اول

مفاهیم عمومی :

فصل اول: ثوابت و متغیرات در شریعت اسلامی، و صورتهای تطبیقی آن : این فصل مشتمل میباشد به نو ۹ مبحث:

مبحث اول: تعریف ثوابت در لغت و اصطلاح.

مبحث دوم: تعریف متغیرات در لغت و اصطلاح.

مبحث سوم: احکام که قابلیت تغییر را ندارد.

مبحث چهارم: احکام که قابلیت تغییر را دارد.

مبحث پنجم: ضوابط شریعت اسلامی به احکام: ثوابت و متغیرات در فقه.

مبحث ششم: نمونه و صورتهای تغییر احکام در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم.

مبحث هفتم: صورتهای تغییر احکام در عهد صحابه کرام.

مبحث هشتم: صورتهای تغییر احکام در عهد تابعین و فقها کرام.

مبحث نهم: موقف علماء به تغییر احکام، و تقسیمات آن به ثوابت و متغیرات.

فصل دوم

ثوابت و متغیرات احکام فقهی در مجال احوال شخصی: این فصل مشتمل است به سه مبحث:

مبحث اول: تعریف اصطلاح احوال شخصیه و احکام که تحت آن است.

مبحث دوم: اهم ثوابت فقهی در مجال احوال شخصی: این مبحث مشتمل میباشد به چهار مطلب :

مطلب اول: محدوده علاقه مابین مخاطبین در وقت خطبه.

مطلب دوم: حرمت نکاح متعه.

مطلب سوم: نکاح محارم، محرمات نسبی، محرمات مصاهره، محرمات رضاع، محارم به سبیل توقیت،

مطلب چهارم: ازدواج مسلمه به کتابی و کافر.

مبحث سوم : عدت خانم طلاق شده که فوت کرده باشد از او شوهر اش، این مبحث مشتمل است به
نش مطلب :

مطلب اول: تعریف عدت در لغت و اصطلاح .

مطلب دوم: حکم عدت.

مطلب سوم: حکمت که عدت به خاطرش مشروع شده است.

مطلب چهارم: مهمترین اسباب وجوب عدت .

مطلب پنجم: انواع واقسام عدت.

مطلب ششم: مهمترین احکام عدت .

فصل سوم

أهم احکام فقهی متغیرات در مجال احوال شخصیه ، این فصل مشتمل میباشد به پنج مبحث:

مبحث اول: شرط بودن ولی در نکاح به خانها.

مبحث دوم: شهادت خانها در عقد نکاح.

مبحث سوم: تحدید سن در نکاح.

مبحث چهارم: اعتبار کفو بودن در نکاح.

مبحث پنجم : خدمت کردن خانم به شوهر اش.

فصل چهارم

احکام متردد بین ثوابت و متغیرات، این فصل مشتمل می‌باشد به پنج مباحث، که تحت هر مباحث مطالب می‌باشد:

مبحث اول: تعدد زوجات : این مبحث مشتمل است به سه مطلب:

مطلب اول: مشروعیت تعدد.

مطلب دوم: ثوابت شرعی درمسأله تعدد زوجات.

مطلب سوم: متغیرات شرعی درمسأله تعدد زوجات.

مبحث دوم: مقدار مهر : این مبحث مشتمل می‌باشد به سه مطلب :

مطلب اول: أقل مهر.

مطلب دوم: اکثر مهر.

مطلب سوم: تغیر درمسأله مقدار مهر.

مبحث سوم: نفقه، ماهیت نفقه ، و مقدار نفقه.

مبحث چهارم: اسلام خانم که شوهر اش کافر است.

مبحث پنجم: شروط استحقاق حضانت .

خاتمه

فهرست آیات

فهرست احادیث

فهرست آثار

فهرست مراجع

فصل اول

مفاهیم عمومی

ثوابت و متغیرات در شریعت اسلامی، و صورتهای تطبیقی آن:

این فصل مشتمل به نو (۹) مبحث میباشد:

مبحث اول: تعریف ثوابت در لغت و اصطلاح.

مبحث دوم: تعریف متغیرات در لغت و اصطلاح.

مبحث سوم: احکام که قابلیت تغییر را ندارد.

مبحث چهارم: احکام که قابلیت تغییر را دارد.

مبحث پنجم: ضوابط شریعت اسلامی به احکام: ثوابت و متغیرات در فقه.

مبحث ششم: نمونه و صورتهای تغییر احکام در عهد پیامبر صلی الله علیه وسلم.

مبحث هفتم: صورتهای تغییر احکام در عهد صحابه کرام.

مبحث هشتم: صورتهای تغییر احکام در عهد تابعین و فقها کرام.

مبحث نهم: موقف علماء به تغییر احکام، و تقسیمات آن به ثوابت و متغیرات.

مبحث اول :

تعریف ثوابت لغتاً و اصطلاحاً :

ثوابت در لغت جمع " ثابت " بمعنی استقرار و دوام یک چیز است، ضد متغیر و متبدل^۱ .
و در اصطلاح : ثوابت عبارت از مسائل قطعی شریعت، مواضع اجماع و مواردی که حجت آشکاری در کتاب الله یا در سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در مورد آن وارد شده است، و مجالی برای تغییر و یا اجتهاد در آن باقی نمی ماند و کسی که نسبت به آن موارد علم و آگاهی حاصل می کند حق اختلاف را ندارد^۲ .
تعریف امام شاطبی^۳: ثوابت قطعیات است که در آن مجال نظر نباشد بعد از وضوح حق

۱- الفروق اللغویه، از: أبو هلال العسکری، مؤسسه النشر الإسلامی، طبع اول، ۲۰۰۰، ص: ۲۵۵ و - (ابن فارس؛ معجم مقاییس اللغة. ۱۳۹۹هـ- ۱۹۷۹م: ۱/۳۹۹).

۲- عاشور؛ الثابت والمتغیر فی فکر الامام ابی اسحاق الشاطبی (۱۴۲۳هـ، ق، ۲۰۰۲م: ۱۹).

۳- این: ابراهیم فرزند موسی فرزند اللخی الغرناطی مشهور به شاطبی است: أصول حافظ، از اهل غرناطه. از کبار أئمة مالکی بود، که این عالم تألیفات زیاد دارد: مشهورترین شان: الموافقات، الاعتصام، الزرکی، (۱: ۷۵). معجم المؤلفین تراجم مصنفي الكتب العربية .

فی النفی او فی الاثبات، ولیست محلاً للاجتهاد، وهی قسم الواضحات، لأنها واضحة الحكم حقیقه والخارج عنها مخطی قطعاً ۱. در نفی واثبات، ونه محل برای اظهار نظر باشد، چونکه واضح است حکم اش حقیقتاً و آنانیکه اجتهاد نمایند در ثوابت قطعاً گمراهی است. الثوابت با آنها: القطعیات التي لامجال للنظر فیها بعد وضوح الحق ودر ثوابت قطعیات، اخلاقیات، مقدرات، اصول معاملات، ومواضع اجماع که قائم شده باشد در مورد آن دلیل قرآنی ویا به زبان پیامبرش بیان شده باشد شامل میشود ۲.

مبحث دوم:

تعریف متغیرات در لغت واصطلاح:

متغیر در لغت: ۳ بمعنی متحول دگرگون نمودن، تبدیل کردن و عوض ساختن حالت چیزی که گویا چیزی دیگر از آن ساخته شده ۴.

اصطلاحاً: متغیرات عبارت از مواردی اجتهادی وهرآنچه که دلیل قطعی از نص صحیح و یا اجماع صریح درباره ی آن موجود نباشد.

ویا احکام شرعی عملی است که در آن دلیل قطعی نباشد و احتمال چندین معنی و اختلاف فقهاء را داشته باشد.

هی الأحكام الشرعية العملية التي ليس فيها دليل قطعی، وتحتل اختلاف المجتهدين ۵

۲- ویا بعضی دانشمندان چنین تعریف کرده اند که: کل ما لم یقم علیه دلیل قاطع من نص صحیح أو اجماع صحیح. یعنی هرآنچیزیکه قائم نباشد به آن دلیل قطعی صحیح ونه اجماع صحیح ۶.

۳- وبعضی علماء طوری تعریف کرده اند: وهی المجالات التي تتغير مسائلها وفروعها بتغير الأزمان والاحوال مراعاة من الشارع، لتحقيق المصالح الإنسانية والحاجيات الحياتية المختلفة وفق الضوابط الشرعية المعلومة ۷. مجالات است که تغییر میکند مسائل وفروع اش به تغییر زمان وحالات که مراعات شده از طرف شارع بخاطر تحقق مصالح انسانی وحاجیات حیاتی مختلف وفق ضوابط شرعی که معلوم است.

۱- الموافقات، از امام شاطبی، (۵: ۱۱۵).

۲- الثوابت والمتغیرات، صلاح الصاوی، المنتدی الإسلامی، طبع اول، ۱۴۱۴-۱۹۹۴م، ص: ۳۳.

۳- مختار الصحاح، الرازی، (۱: ۴۴۸).

۴- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن محمد بن عبدالرزاق الحسینی، أبو الفیض، الملقب بمرتضی الزبیدی. دارالهدایة، بدون طبع، (۱۳: ۲۸۶).

۵- (عاشور؛ الثابت والمتغیر فی فکر الامام ابی اسحاق الشاطبی ۱۴۲۳ هـ ق، ۲۰۰۲م: ۱۹).

۶- الثوابت والمتغیرات، از صلاح الصاوی، ص: ۳۷.

۷- الإجتهدی المقاصدی، حجیته، ضوابطه، مجالته، از نورالدین فرزند مختارالدین الخادمی، وزارت اوقاف وشؤون اسلامی، قطر، طبع اول ۱۴۱۹م-۱۹۹۸م، ص: ۴۵.

مناقشه تعاریف که ذکر شد

هرسه تعاریف در این اتفاق نظر دارد درمابین خویش که متغیرات موضوعات اجتهادی است یعنی آنچه که اجتهاد جواز دارد. لیکن من تعریف اول را ترجیح میدهم بخاطر وضاحت اش، چونکه صراحت دارد در آن احتمال اختلاف مجتهدین. بعد از تعریف ثوابت و متغیرات بعضی الفاظ مربوط ثوابت و متغیرات را ذکر میکنم علماء متقدمین ثوابت را بنام قطعیات و واضحات یاد میکردند، و متغیرات را بنام متشابهات و مشکلات ۱. و در نتیجه استقراء احکام شرعی واضح میشود که: متغیرات محل اجتهاد است و مراد از محل اجتهاد احکام که جایز است اجتهاد در آن ۲.

مبحث سوم:

أحكام شرعی که تغیر را نمی پذیرد و قبول ندارد ۳:

۱- احکام عقیده: این در مجموع جمله قضایا و تصورات که به انسان واجب است که ایمان داشته باشد به آن بطریق قطع و یقین و تسلیم شود انسان کاملاً به معبود اش، مانند، ارکان ایمان: ایمان به الله سبحان و به همه صفات و نامها و افعالش که ثابت است توسط دلیل قطعی، ایمان به ملائکه و کتابها آسمانی و رسولان و رسالت اش، و ایمان به روز آخرت حساب جنت و جهنم، اینها از قطعیات است که نص قطعی وارد شده به آن، و تمام مسلمات عقیده اسلامی و ارکان اش که مبسوط شده در قرآن و سنت صحیحه پیایمبر اش، و این مسلمات قطعیات است که ثابت است، به مرور زمان و در هیچ زمان برای هیچکسی اجازه اظهار نظر نیست ۴.

۲- عبادات: این اسم جامع است برای تمام آنچه که الله سبحان آنرا دوست دارد و به آن راضی میشود، از اقوال و افعال و اعمال ظاهره و باطنه به شکل طهارت و تیمم نماز زکات حج ذکر تهجد استغفار و احکام جنازه، و در مجمع تمام چیزهایی که تعلق دارد از آداب و شروط و کیفیات آن ۵. ۳- مقدرات: و این جمله امور است که محدد و منضبط کرده الله سبحان، و قبول نمیکند احتمال و تأویل را، مانند: مسائل میراث عدت حدود کفارات که برای جنایات معالجه است، و این قطعیات است که به مرور زمان تغیر را نمی

۱- البرهان در اصول الفقه، از عبدالملک فرزند یوسف الجوی، تحقیق نموده اند: عبدالعظیم محمود الدیب، طبع چهارم، ۱۴۱۸هـ (۱: ۱۵۵).

آداب فتوی، از یحیی فرزند شرف الدین النووی، تحقیق از: بسام عبدالوهاب الجانی، طبع اول، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۸هـ (۱: ۳۰).

۲- الاجتهاد بتحقیق المناط و سلطانه در فقه اسلامی، از عبدالرحمن زایدی، ص: ۴۰.

۳- اختلاف الاجتهاد و تغیره و أثر ذالک فی الفتیاء، المرعشلی، ص: ۶۴-۶۵. الاجتهادی المقاصدی، و حجته، و ضوابطه و مجالاته، از امام نور الدین بن مختار الدین الخادمی، ص: ۶۳ و مابعدش. القطعیات و الظنیات و مواطن اجتهاد در شریعت اسلامی، از محمد المدنی، در الحدیث، قاهره، ص: ۳۶ و مابعدش.

۴- إغانة المستفید بشرح کتاب التوحید، از صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان، مؤسسة الرسالة، طبع سوم، ۱۴۲۳هـ-۲۰۰۲م (۲: ۲۵۹).

۵- مجموع الفتاوی، تقی الدین احمد بن عبدالحلیم بن تیمیة، تحقیق نموده: أنور الباز، عامر الجزار، دار الوفاء، طبع سوم، ۱۴۲۶هـ-۲۰۰۵م (۷: ۲۰).

پذیرد و به زمان و مکان تغییر و تبدیل نمیشود، و این مقدرات راه شناخت اش فقط سمع و توقف است نه عقل و اظهار نظر ۱.

۴- اصول معاملات : این مبادی بزرگ است مانند مبادی تعامل به دیگران قواعد عام اخلاق مانند عدالت کردن امانت مشوره امر به معروف نهی از منکر اخذ حکمت در این امور ۲.

۵- عموم "قطعیات": و این چیزهای است که ماثبت من الدین بالضرورة، مانند: نماز زکاه حج جهاد حرمت سرقت زنا و غیره ۳.

۶- وقواعد عام که مراعات اش از شرع دانسته میشود مانند رفع حرج منع ضرر.

مبحث چهارم:

احکام که تغییر و اظهار نظر را می پذیرد ۴ :

۱- و سائل که در خدمت عبادات و عقیده است ۵: مراد از این در مجموع راه هاست که کمک میکند انسان را در قایم کردن عبادات و محافظت به آن مانند استعمال کردن بلند گو در آذان و جمعه و اعیاد، و سفر حجاج و تنظیم حجاج، و مشخص نمودن مکان برای قربانی و غیره، و هر آنچیزیکه انسان را کمک میکند و دور میکند از ازدحام و اختلاط و هلاکت، این اشیاء در ذات خودش عبادت نیست بلکه بخاطر عبادت است و مطابق زمان و مکان تغییر میکند ۶.

۲- کیفیات بعض معاملات:

اصول معاملات منضبط و محدود است و هیچ گاه قابل تغییر نیست و نمیپذیرد و انعطاف ناپذیر است، اما کیفیت این اصول و تفصیل این اصول به سبیل اجمال قابل تغییر و محل اجتهاد است در روشنی مقاصد شریعت اسلامی، مانند : تفصیل تطبیق شوری عدل و کیفیت امر به معروف و نهی از منکر، و تنظیم نظم اداری در حکومت ۷، در این جواز دارد نظر، و محل اجتهاد است، مثلاً: در شوری جواز دارد

۱- شرح فتح القدیر، کمال الدین بن الهمام، دارالفکر، بیروت، (۲: ۳۵).

۲- القطعیات و الظنیات و موارد اجتهاد، از محمد المدنی، ص: ۳۶

۳- الاجتهاد بتحقیق المناط و سلطانه در اصول فقه از: عبدالرحمن زایدی، دارالحديث، القاهرة، ص: ۳۷.

۴- اختلاف الاجتهاد و تغیره، المرعشلی، ص: ۶۴. الاجتهاد، عبدالملک بن عبدالله بن یوسف الجوینی أبوالمعالی، تحقیق: عبدالحمید ابو زینید، دارالقلم، دارالعلوم الثقافیة، دمشق، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۸هـ بتصرف (۱: ۲۵ و مابعدش).

۵- مقصود از وسائل خادمه به عبادت شرائط فقهی بشروط الصحة و التکلیف و سائر ماوضع الشارع من أمارات و علامات و أمور لاتصح العبادة نیست إلا بها مانند: طهارت روبه القبلة پت کردن عورت و القيام و الركوع و التشهد و استلام الحجر نوشیدن زم زم و غیر ذالک که قبول نمیکند التغير .

۶- الاجتهاد المقاصدی، نور الدین الخادمی، ص: ۵۷.

۷- تحفة الترك فيما يجب أن يعمل فی الملك، از: نجم الدین ابراهیم بن علی الحنفی الطرسوسی، تحقیق: عبدالکریم محمد مطیع الحمداوی، السیاسة الشرعية، تقی الدین احمد بن عبدالحمید ابن تیمیة، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والأشاد، مملكة عربی سعودیة، طبع اول، ۱۴۱۸هـ (۱: ۱۶۳).

نظر در مدت تعیین این شوری و طریق انعقاد شوری و شروط مشارکت مردم در این شوری و اسباب عزل افراد این شوری و ایجاد محاکم بخاطر هدف عدل به سه مرحله ۱.

۳- تصرفات سیاسی:

همه تصرفات که الله سبحانه آنرا موکول نموده به اولی الامر مسلمین از سیاست وفق مصلحت شریعت اسلامی، مانند: مهیا ساختن خطه جهت پشرفت در بخشها مختلف و سیاست تعلیم و تربیه، و تنظیم اداره، و تنظیم امور مالی، و تنظیم قضاء، و زجر بغات و بند کردن راه های تجاوزگر و اشغال گرا، و تقویت صفوف جیوش مسلمین، و بسته کردن معاهدات و غیره در آنچیزیکه مصلحت دولت مسلمانان باشد ۲ و ۳.

۴- حالات اضطرار ۴:

این جمله حوادث است که مجبور کرده میشود به این مسلمین، حالت است که بالای مسلمانها به تنهایی و یا جمعی واقع میشود، در حالت اضطرار و بدون واقع شدن در این حالات ممنوع راه بیرون رفت دیگر نباشد، اگر در این حالت ممنوع واقع نشود هلاک میگردد، مانند: همه حالات رخصت و ضرورت ها، مثلاً: خوردن خود مرده در حالت گرسنگی شدید و تشنگی شدید و یا نوشیدن شراب در حالت اضطرار و جواز خوردن مال غیر در حالت وقوع در هلاکت ۵.

۵- عموم نصوص ظنی ۶:

برابر است که این نص ظنی بودن اش در دلالت به حکم باشد پس نظر کرده میشود به دلالت در احکام، و اگر ظنی باشد در ثبوت، پس نظر کرده میشود به سند نص .

۶- و مسائل که در آن نص و اجماع نباشد ۷:

که مسمی میشود به منطقه فراغ و منطقه عفو است، و حکم کرده میشود به موجب مصلحت، و مقاصد عام شریعت اسلامی، و قیاس، و استحسان، و عرف، و این شامل میشود به تمام آنچه که مقابل نص قطعی یقینی باشد، و این دلالت بر رفق و مهربانی الله سبحانه میکند به عباد اش ۸.

۱- الاجتهاد المقاصدی، از: نورالدین خادمی، ص: ۶۳.

۲- الساسة الشرعية، از قرضاوی، ص: ۷۰.

۳- المدخل الفقهي العام، مصطفى احمد الزرقا، دارالقلم، دمشق، طبع اول، ۱۴۱۸-۱۹۹۸م که پیوست است به فصل پانزده هم، سلطة ولی الامر، مداها و تقیدها، (۱: ۲۱۷). السیاسة الشرعية، از دکتور قرضاوی، ص: ۷۰ الی ۷۷.

۴- ولا اقصد فی النوازل هنا معناها الاصطلاحی ای الأمور المستجدة، بل اردت بها الضرورات التي تحل بالمكلفین.

۵- الاشباه والنظائر، از عالم ابن نجیم، (۱: ۸۵). اشباه ونظائر از سیوطی (۱: ۱۵۵).

۶- الاجتهاد بتحقیق المناط و سلطانه فی اصول الفقه، عبدالرحمن زایدی، ص: ۳۴-۳۵.

۷- أصول السرخسی، أبوبکر محمد بن أحمد بن أبی سهل السرخسی، حقه: أبو الوفاء افغانی، نشر: لجنة احیاء معارف نعمانیه در حیدرآباد، هند، در کتاب العلمیه، بیروت، طبع اول، ۱۴۱۴-۱۹۹۳م (۲: ۱۳۹-۱۴۰).

۸- المستصفی، از امام غزالی، (۲: ۱۰۳). علم اصول الفقه، عبدالوهاب خلاف، طبع هفتم، ۱۳۷۶-۱۹۵۶م، ص: ۲۵۷م و مابعد آن.

۹- المدخل الفقهي العام، مصطفى الزرقا، (۲: ۹۴۵).

مبحث پنجم

ضوابط شرعی به تغییرات فقهی:

چنانچه قبلاً گذشت، که تغییر ظروف و احوال تاثیر خاص دارد به احکام شرعی اجتهادی، و به این تمام مذاهب اتفاق نظر دارد که احکام که قابل تغییر و انعطاف است آن احکام اجتهادی قیاسی است یعنی اجتهاد که مبنی شده باشد به قیاس، و احکام که بناء شده باشد به مصلحت، این درحالت عدم وجود نص است.

وقتیکه نص موجود نباشد، ضوابط که احکام فقهی را تغییر میدهند، همین بنفسه ضوابط مصلحت است، که خلاصه آن اینست ۱:

۱- اینکه حکم اجتهادی مخالف مقاصد شرع نباشد:

و مقاصد شرع منحصر میشود در حفظ امور خمسة که در نتیجه استقرار شناخته شده است که عبارت است ۲: از حفاظت دین، نفس، عقل، نسل، مال، پس هر حکم که متضمن حفظ امور خمسة فوق باشد این مصلحت است، و اگر متضمن حفاظت امور خمسة نباشد مفسده است. و سائل حفظ مقاصد خمسة مندرج است در سه مرحله: * ضروریات: و این ضروری است در برپانمودن مصلحت دین و دنیا، بگونه که اگر فوت شود جاری نمیشود مصلحت دین و دنیا، بلکه در عدم اش فساد و فوت حیاة است، و در آخر فوت نجات و نعمت ها است، و مجموع ضروریات پنج است که همان حفاظت دین نفس نسل مال و عقل است. ۳. * حاجیات: و این حالت است که در عدم اش انسان در تنگی و مشقت می افتد، و در نتیجه اشیاء مطلوب فوت میشود، که بعضی شان در عبادت است مانند: رخصت خاص درحالت مرض و سفر، و بعضی آن در عادات است مانند: اباحت شکار و استفاده از خورده نیاها و نوشید نیاها حلال، و بعضی آن در معاملات است مانند: مساقاة ۴ و بیع سلم ۵، و بعضی آن در جنایات است مانند:

۱- ضوابط مصلحت در شریعت اسلامی، از محمد سعید رمضان البوطی، مؤسسه الرسالة: طبعه سادسه، ۱۹۹۲هـ/۱۴۱۲م، ص: ۱۱۰ و مابعدش.
۲- الإحكام فی أصول الأحكام، علی بن محمد الآمدی، تعلیق: از عبدالرزاق عقیفی، المکتب الإسلامی، ریاض، طبعه الثانية، ۱۴۰۳هـ، (۱: ۱۰).
۳- الموافقات فی أصول الشریعة، ابراهیم بن موسی اللخمی، أبو إسحاق الشاطبی، خزج أحادیثه: أحمد السید سید أحمد علی، شرحه: عبدالله دراز، المکتبة التوفیقیة، مصر، (۶: ۲).
۴- المساقاة: عقد قرار داد در مابین صاحب درختان باعامل در مقابل حصه معین، و این عقد جائز است نزد امام مالک و شافعی و أحمد رحمهم الله، و به جائز بودن اش فتوی احناف است. بدائع الصنائع، الکاسانی، (۱۴: ۴۷)، بدایة المجتهد، ابن رشد، (۲: ۲۴۴). الحاوی، الماوردی، (۷: ۳۵۷). المغنی، ابن قدامه، (۵: ۵۵۴).
۵- السلم: بیع دین به عین است، و نزد امام ابوحنیفه جائز است، تحفة الفقهاء، السمرقندی، (۲: ۷).

حکم به لوث قسامه ۱.

* تحسینیات: مراد از تحسینیات محاسن عادات است، و دُوری از کارها که عقل سالم آنرا بد میبیند، که بعضی تحسینیات در عبادات است مانند: طهارت و پت کردن عورت، و در عادات مانند: آداب خوردن طعام و آداب نوشیدنیها، و در معاملات مانند: منع از بیع نجاسات، و در جنایات مانند: منع قتل اطفال زنها و راهبان در جهاد ۲، و ترک تحسینیات انسان را در تنگا قرار نمیدهند، بلکه مکارم اخلاق و محاسن عادات است ۳. در نتیجه اگر حکم اجتهادی مخالف این مقاصد باشد پس حکم مذکور حکم شرعی اجتهادی نیست. مانند عادی شمردن قیود عبادات، و تعدی به نفس که حرام است بدون حق ۴.

۲- اینکه حکم اجتهادی مخالف نصوص قطعی نباشد:

و نص قطعی نص است که ثبوت و دلالت اش قطعی باشد، که شامل قرآن کریم و احادیث متواتر میشود، اما قطعی دلالت آنست که احتمال معنی واحد و حکم واحد را داشته باشد، که مفسر و محکم است ۵. پس مصلحت که آنرا تأویل میکند مجتهد ضروری است که تعارض به نص قطعی نداشته باشد و اگر کسی در جای اجتهاد کند که نص باشد اجتهاداش خطاء است به اجماع ۶.

۱- الموافقات، از شاطبی، (۲: ۸). ومعنی اللوث: بمعنی وجود قرائن و دلایلی است که برای اثبات وقوع جرم کافی نباشد ولی ظن به راست بودن آن وجود داشته باشد؛ مانند: شهادت یک شاهد و یا حضور متهم در محل قتل همراه با آثار جرم. و قسامه: به فتحه قاف و بدون تشدید است و عبارت است از اداری ۵۰ نفر سوگند متعدد در دعوی قتل که توسط ۵۰ مرد اقامه میشود. و اهل محله که مقتول در آنجا یافت شده ۵۰ نفر را انتخاب می کنند که قسم بخورند تا تهمت از متهم دفع شود. مبسوط، محمد بن الحسن بن فرقد الشیبانی أبو عبدالله، تحقیق از أبو الوفا افغانی، (۴: ۴۴۷).
آداره القرآن و علوم اسلامی، کراتشی، الحاوی، الماوردی، (۵: ۱۳). المغنی؛ ابن قدامه، (۳: ۱۰).

۲- الموافقات، از شاطبی، (۲: ۹).

۳- إرشاد الفحول، از شوکانی، (۲: ۱۲۹).

۴- ضوابط المصلحة فی الشریعة الإسلامی، از بوطی، ص: ۱۱۰-۱۱۶.

۵- تیسیر التحرير، از محمد أمین،-أمیر بادشاه، دارالفکر، الطبعه دوم (4: 307).

۶- المستصفی، از امام غزالی (1: 124). روضة الناظر، ابن قدامه (1: 335). كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوی، عبدالعزیز بن أحمد بن محمد، علاء الدین البخاری، تحقیق: از عبدالله محمود محمد عمر، دارالکتب العلمیة، بیروت، طبع اول 1418 هـ، 1997 م، (2: 971).

۷- مراتب الإجماع، از علی بن سعید، أبو محمد ابن حزم، و همراه آن: نقد مراتب الإجماع از ابن تیمیة، مطبوع مکتبة القدسی، در سال: 1375 هـ ص: 129.

۳- عدم تعارض حکم اجتهادی به اجماع

إجماع بعد از نصّ دلیل شرعی است، واحکام که به اجماع شده باشد حجت قطعی است و واجب است عمل به آن، وحرام است مخالف از آن، چنانچه جمهور علماء گفته اند ۱، مانند: اجماع به عبادات و مقدرات، وهکذا وجوب قتل بالای کسیکه جمع شده باشد حد زنا و خمر و قذف، و تحریم صراحت به خطبه خانم که در عدت است، و مانند اینها، ومسائل که متحقق شده باشد در آن اجماع قطعی، و این نوع اجماع به تغییر ظروف و احوال تغییر نمیکند.

۴- عدم تعارض حکم اجتهادی به قیاس: و قیاس مصدر تشریح است بعد از نصّ و اجماع، و تعریف قیاس طوری است: ملحق شدن و یا الحاق امر غیر منصوصی است به حکم شرعی امر منصوصی به خاطر اشتراک که در علت حکم دارد ۲.

مبحث ششم:

نمونه تغییر احکام مطابق ظروف و احوال در عهد نبوت:

مسأله اول:

حکم ذخیره کردن گوشت قربانی: (نهی النبی عن ادخار الأضاحی فوق ثلاثة أيام، ثم أباح لهم ادخارها فوق ثلاثة أيام،سئلت امّ المؤمنین عائشة رضی الله عنها: "أنهی النبی أن تؤکل لحوم الأضاحی فوق ثلاث؟ قالت: ما فعله إلا فی جاع الناس فیہ فأراد ان یطعم الغنی الفقیر وإن کنا لنرفع الکراع فناکله بعد خمس عشرة قیل: ما اضطرکم الیه؟ فضحکت قالت: ماشبع آل محمد من خبز برمأدوم ثلاثة أيام حتی لحق بالله) ۳. "نهی نمودن پیامبر اسلام از ذخیره کردن گوشتهای قربانی بالاتر از سه روز بعدا دوباره اجازه دادن به ذخیره کردن، و این نهی از خاطر گرسنگی که در آن سال بوده، سبب این اختلاف در سال که پیامبر نهی فرمود بود این بوده که اعراب در آن سال آمده بود به مدینه منوره پس ضرورت ایجاد شد به اکرام و عزت آن اعراب، پس نهی فرمود پیامبر تا از گوشت قربانی آنها هم استفاده کند، پس وقتیکه این سبب رفع شد دوباره اجازه داد پیامبر اسلام به ذخیره کردن آن.

۱- مراتب الإجماع، از ابن حزم، ص: ۴

۲- اللع در أصول الفقه، از شیرازی، مطبع البابی حلبی، مصر، قاهره، 1358ه، 1939م، ص: ۵۱. روضة الناظر، از ابن قدامه، (2: 227).

و أصول الفقه اسلامی، از زکی الدین شعبان، مطبع: دارالتألیف، طبع اول، بدون سال، ص: ۵۹.

۳- صحیح بخاری، (5: 2068).

مسألة دوم:

نهی پیامبر اسلام از زیارة قبور، بعد دوباره امر به زیارت کردن قبور دادند، واستدلال به این قول: (نهیتکم عن زیارة القبور فزروها) ۱، ونهی از زیارت قبرها در اول مطلق بود چونکه از عادت ها اهل جاهلیت بوده، ووقت میگذارند نزد قبرها ایشان، و دوباره اجازه دادن زیارت قبرها بخاطر پند گرفتن وتذکر آخرت وبه یاد آوردن مرگ اجازه داده شد، مطابق ظروف منع شد، ودوباره مطابق ظروف واحوال اجازه داده شد.

مبحث هفتم:

نمونه تغییر احکام مطابق تغییر ظروف واحوال در وقت صحابه:

مسألة اول: مقدار که واجب است در زکات فطر ۲:

ثابت است از پیامبر اسلام، که رسول الله زکات فطر را یک صاع از هر طعام که باشد، زکات فطر گردانیده اند، (فقد روی عبدالله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه فرض زکاة الفطر من رمضان صاعا من تمر، أو صاع من شعیر ۳، و روی عن أبي سعید الخدری أنه قال: (کنا نخرج زکاة الفطر اذ کان فینا رسول الله صاعا من طعام، أو صاعا من تمر، أو صاعا من شعیر، أو صاعا من زبیب، أو صاعا من أقط ۴، فلم نزل کذالک حتی قدم علينا معاویة المدینة) ۵. پیامبر صلی الله علیه وسلم زکات فطر یعنی صدقه فطر را یک صاع از خرما وجو گشتانده، وهمچنان روایت از ابي سعید خدری رضی الله تعالی عنه است که: در وقت حیات پیامبر ما بودیم، میدادیم زکات فطر را یک صاع از طعام، ویا یک صاع از خرما، ویا یک صاع از جو، ویک صاع از کشمش.

و روایت صحیح دیگر از تعداد از صحابه پیامبر است که ما در زمان خویش نیم صاع از گندم زکات فطر میدادیم، نیم صاع گندم برابر بود به یک صاع از خرما و از جو و از کشمش. چونکه گندم نبود در مدینه مگر کمی پیدا میشد، واز بین صحابه که این روایات صحیح در این مورد روایت نموده عمر عثمان وعلی و أم المؤمنین عایشة و أم المؤمنین أسما و ابوهریرة وجابر بن عبدالله، وابن عباس، وأبوسعیدالخدری، است، ۶-۷.

۱- صحیح مسلم، (3: 66).

۲- فقه الزکاة، یوسف القرضاوی، مکتبة وهبه، شارع الجمهوریة، عابدين، الطبعة السادسة عشرة، 1406-1986م، (2: 938-946).

۳- صحیح البخاری، (2: 457). صحیح مسلم، (3: 68).

۴- الأقط: شیر خالص که در نتیجه پختن سخت شده باشد. تاج العروس، مرتضی الزبیدی، (134: 19).

۵- صحیح بخاری، (2: 548). صحیح مسلم، (3: 69).

۶- صحیح مسلم، (5: 125).

۷- صحیح بخاری، (6: 2488).

مسأله دوم:

آنچیز که در شریعت است عقوبت و جزا شارب شراب جلد یعنی دره زدن است، و هکذا از پیامبر اسلام ثابت است که حد توسط پوست خرما و نعال زده میشود، و عمل صحابه پیامبر هم همین بوده، مگر صحابه اجتهاد کردن در تعداد جلدات، و این تغییر جلدات از زمان به زمان دیگر متفاوت بوده، در زمان ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه تعداد این جلدات چهل جلد بوده، و در زمان عمر فاروق هشتاد جلد شارب خمر را میزدند، و در زمان عثمان و علی رضی الله تعالی عنهما چهل جلد در یک وقت و چهل جلد در وقت دیگر میزدند، و روایت است از (أنس بن مالک رضی الله أن النبی صلی الله علیه وسلم جلد فی الخمر با الجرید والنعال ثم جلد أبوبکر أربعین). و روایت است از انس بن مالک که پیامبر شارب خمر را به پوست خرما و نعال میزدند و بعد از آن ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه شارب خمر را چهل دره میزد. و وقتیکه امیرالمؤمنین عمر فاروق خلیفه مسلمانها شد در قصبات و قریه ها گشتند و گفت شما در مورد جزاء شارب خمر چه میگوید؟ عبدالرحمن بن عوف گفت نظر من أخف حدود است، یعنی کمترین اندازه حدود جزا داده شود. پس زد عمر فاروق شارب خمر را هشتاد دره ۱.

و علی رضی الله تعالی عنه میگفت: هر کس را که حد بزخم و در اثر آن بیمار، ناراحت نمی شوم، جز شارب خوار که اگر در اثر حد زدن بمیرد، دیه اش را پرداخت مینمایم. زیرا رسول الله حدی را برایش معین نفرموده ۲. و در قول علی کرم الله انکار از قول پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست که پیامبر هم شارب خمر را زده، و قول علی کرم الله به این دلالت میکند که یک عدد معلوم و مشخص نیست، و آنچه که دلالت میکند به این که این حد نیست، بلکه تعزیر است ۳.

مبحث هشتم:

تغیر احکام مطابق تغییر ظروف و احوال در زمان تابعین و فقهاء:

روایت است از عمر ابن عبد العزیز که فیصله مینمودند در زمان که امیر مدینه بود، به شهادت یک شاهد و قسم نیز میداد، و وقتیکه آمد در شام قطعاً قبول نمی نمودند شهادت یک شاهد را باید دونفر شاهد شهادت میداد، و در این مورد میگفت: (تَحَدَّثُ لِلنَّاسِ أَقْضِيَّةٌ بِقَدْرِ مَا أَحْدَثُوا مِنْ فَجْوَرٍ) یعنی مردم با توجه به کارهای که از بد اخلاقی انجام می دهند، برای قضاوت اتفاق می افتد ۴.

۱- المحلی بالآثر، از أبو محمد بن سعید بن حزم، تحقیق: از عبدالغفار سلیمان البنداری، دار الفکر، بدون طبع، (6: 128-131).

۲- أفاض دكتور قرضاوی-رحمة الله علیه_در تحقیق در این مسأله، و آراء فقهاء در این مناقشه نموده و بیان نموده قول راجح را. در کتاب فقه زکات.

۳- شرح مشکل الآثار، از أبو جعفر احمد بن محمد بن سلامة بن عبدالملک بن سلمة الأزدي الطحاوی، تحقیق نموده: شعيب الأرنؤوط، مؤسسه رساله، طبع اول، 1415 هـ 1994 م (6: 238).

۴- بدائع السلك، فی طبائع الملک، ابن الأرزق، تبصره الحکام فی أصول الاقضية و مناہج الحکام، ابن الأرزق، (1: 184).

اما تغییر احکام مطابق ظروف واحوال در وقت فقهاء زیاد است من جمله

۱- جواز داده اند امام ابوحنیفه رحمه الله علیه به قضاء به شهادت مستور الحال بدون حدود وقصاص که آن جا مستور الحال شهادت درست نیست، واکتفاء نموده به عدالت ظاهری شاهد، و شرط نه نموده اند تذکیه، چونکه در وقت اش اغلباً مردم عادل بوده، اما در وقت امام ابویوسف و محمد بن الحسن این کار منع شد و شرط کرد تذکیه شهود را ۱، چونکه در زمان اینها دروغ زیاد انتشار پیدا کرده بود، و بعضی علماء احناف علت اینرا اختلاف بین امام بزرگ و امام ابویوسف و محمد اختلاف عصر و زمان میدانند، نه اختلاف حجت و دلیل ۲.

۲- وروایت است از امام مالک رحمه الله که میگفت: وقتیکه تنازع پیدا شد مابین زوجین در قبض نمودن مهر بعد از دخول، در این اینجا قول زوج معتبر است، گرچه اصل عدم قبض است. و تعلیق نموده اند به این قول قاضی اسماعیل از قاضان مالکی است به این قول و گفته است: این عادت مردم در مدینه بود، تا وقتیکه مرد تمام مهر خانم را نمیپرداخت به خانم خویش نزدیک نمیشد، و امروز عادت مردم بر خلاف اینست پس فعلاً قول خانم معتبر است با قسم، بخاطر که عادات مختلف شده است ۳.

۳- امام شافعی ۴ و حنابله ۵ در مورد یوم شک ۶ روزه را مکروه میدانند به نیت نفل، و استدلال میکند به این قول پیامبر اسلام که محمد رسول الله میگفت: (من صام یوم الذی یشک فیہ الناس فقد عصی أبا القاسم ۷) کسیکه روز شک را روزه گیرد نافرمانی ابا القاسم را کرده یعنی پیامبر را، مگر اینها استثناء کرده از این قول اش شخصیکه عادت اش باشد روزه دوشنبه و پنجشنبه اگر احیاناً موافق یوم شک این روزها آمد پس به این شخص گرفتن روزه یوم شک مباح است ۸.

۱- الجامع الصغیر و شرحه النافع الکبیر، از ابو عبدالله محمد بن الحسن الشیبانی، 1406 هـ بیروت، (1: 394). در الحکام، علی حیدر، (4: 391).

۲- البهجة شرح التحفة، از ابو الحسن علی بن عبدالسلام التسولی، حقه: محمد عبدالقادر شاهین، در الکتب العلمیه، لبنان بیروت، طبع اول، 1418 هـ- 1998 م، (1: 462).

۳- المجموع، النووی، (6: 459). الحاوی، الماوردی، (3: 828).

۴- کشاف القناع، از بهوتی، (2: 341).

۵- مراد از روز شک نزد احناف: وقتیکه ابر شد آسمان و مهتاب شعبان مخفی شد پس واقع میشود روز شک که این روز سی است و یا سی و یکم، و یا مخفی شد در نتیجه ابر هلال در رمضان پس واقع شد شک در روز سی ام شعبان و یا رمضان. مبسوط سرخسی، (3: 114). و نزد مالیکها: وقتیکه باشد آسمان ابر شب سی ام و ثابت نشود دیدن هلال پس صبح این روز روز شک است، مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل، از شمس الدین ابو عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الطرابلسی مغربی، مشهور است به خطاب الرعینی، تحقیق از: زکریا عمیرات، دار عالم الکتب، طبع خاص 1423 هـ 2003 م (2: 392). و نزد امام شافعی روز شک روز بیست که: سخن گفته شود از طرف مردم لیکن نزد قاضی ثابت نشود، الوسیط، ابو حامد غزالی، (2: 535). و نزد حنابله روز شک روز بیست که: که شک بکنند که آیا این روز از شعبان است و یا از رمضان؟.

۶- الکافی، از ابن قدامه، (1: 363).

۷- رواه أصحاب السنن، و لفظ از ترمذی است، و گفته اند الابانی: صحیح است این حدیث، سنن ترمذی (3: 70).

۸- فقه واقع، از دکتور حسین الترتوری، ص: 106).

مبحث نهم

نظر وموقف علماء از تغییر احکام وتقسیم بندی احکام به ثوابت ومتغیرات:

نظر مشخص از فقهاء و اصولیین در این مورد موجود نیست که تقسیم کرده باشد احکام را به ثوابت ومتغیرات، مگر ابن قیم رحمة الله، بلکه اکثر اقوال که به این امام منسوب است تأکید به این نموده اند که احکام شرعی ثابت است. لیکن این قول که تغییر احکام مطابق تغییر ظروف تغییر میکند گرچه در این مورد اهتمام زیاد شده است. اقوال علماء که احکام شرعی را ثابت میدانند ومیگویند که احکام شرعی قابل تغییر نیست: ۱- زرکشی در البحر المحیط مسأله را آورده تحت عنوان: "أحكام الشرع ثابتة إلى يوم القيامة"، و ذکر کرده: "هر حکم که برای مان ثابت شد از کتاب الله ویا سنت مطهر رسول الله ویا اجماع ویا قیاس پس این دایماً إلى روز قیامت ثابت است، وقابل تغییر نیست"، وهکذا میگویند روایت است از عز الدین بن عبدالسلام ۱ که این عالم میگفت: يحدث للناس في كل زمان من الاحكام مايناسبهم، یعنی سخن مطابق زمان به مردم گفته میشود، واین قول خود را این عالم به حدیث که امام بخاری روایت نموده تأیید مینمودند: "عن عائشة أنها قالت: (لو علم النبي صلى الله عليه وسلم ما أحدثته النساء بعده لمنعهن من المساجد) ۲.

۲- و شاطبی رحمه الله گفته است: پس از تکمیل اسلام نسخ را پیدا نمیکنم، و نه تخصیص به عموم، و نه تقیید به مطلق، و نه رفع حکم از احکام، نه به حسب عموم مکلفین، و نه به حسب خصوص مکلفین، و نه به حسب زمان دون زمان و نه حال دون حال، بلکه آنچه یکه ثابت شد به سبب پس این سبب است همیشه میباشد و هرگز این سبب رفع نمیشود، و آنچه یکه شرط است آن همیشه شرط میباشد، و آنچه یکه واجب باشد آن همیشه واجب میباشد، وهکذا مندوب مندوب میباشد، وهکذا تمام احکام هر گز زوال وتبديل نمی پذیرد ۳. قول ابن قیم: احکام را دو قسم تقسیم میکند: قسم اول: نوع که هرگز مطابق زمان ومکان و نه توسط اجتهاد مجتهد تغییر میکند، مانند وجوب واجبات، وتحريم محرمات، و حدود مقدرات شرعی به جرایم وممانند اینها. وقسم دیگر: احکام است که تغییر میکند حسب مصلحت زمانی ومکانی وحالی، مانند مقدار تعزیرات، اجناس وصفات آن، چونکه شارع اینها مقدر نکرده و واگذارن نموده به امة حسب مصلحت ۴.

۱- ابن عالم: عبدالعزيز بن عبدالسلام، ابن ابی قاسم از دمشق، ملقب شده به سلطان علماء، فقهی شافعی که به درجه اجتهاد رسیده اند، وتولدش در دمشق شده، ووفات اش در مصر قاهره شده در سال 660، از تألیفات اش: (قواعد الأحكام، الإمام في أدلة الأحكام، تفسير كبير، طبقات شوافع، أبو بكر بن محمد بن عمر بن قاضي شهبية، تحقيق: از عبدالعليم خان، عالم الكتب، بيروت، طبع اول، 1407هـ، (2: 109-111). الأعلام، الزركلي، (4: 21).

۲- السنن الكبرى، ببهي، (3: 133). صحيح ابن خزيمة، محمد بن أسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمی النيسابوري، تحقيق: از محمد مصطفى الأعظمي، المكتبة الإسلامية، بيروت 1390هـ-1970م، (3: 98).

۳- الموافقات، از شاطبي، (109/1-110).

۴- إغائة اللهفان من مصادد الشيطان، از ابن قيم، تحقيق از: محمد حامد الفقي، دار المعرفه، بيروت، طبع دوم، 1979م (1: 330).

اما علماء معاصر نظر اش اینست: که اینها اصطلاح ثوابت و متغیرات را بکار برده من جمله، شیخ دکتور یوسف قرضاوی، ودکتور وهبة الزحیلی، ودکتور صلاح الصاوی ۱.

دکتور یوسف قرضاوی میگوید: " الحیاة لیست کلها متجددة، ولاکلها متغیرة، فالحیاة فیها الثابت و فیها المتغیر، والشریعة کذالک، فیها الثوابت و فیها المتغیرات، فیها ما اجمعت الامة علیه و قطعت فیہ برأی، و فیها ما اختلف فیہ المذاهب و تعددت المشارب و فیها دایرة مغلقة لا یدخلها اجتهاد و لاتطویر و لاتجدید ۲" زندگی تمام اش قابل تجدید و قابل تغیر نیست، در زندگی هم ثوابت است و هم متغیر، و شریعت هم همین است در شریعت ثوابت و متغیرات است، به بعضی اجماع امت شده و به یک نظر شده، و به بعضی اختلاف مذاهب و تعدد آراء شده است و بعضی قابل اجتهاد نیست و نه قابل تجدید است.

اما مسأله تغیر احکام به تغیر زمان:

از این قاعده بعضی علماء چنین تعبیر نموده است: (لاینکر تغیر الاحکام بتغیر الزمان) ۳، که بد نمی بینم تغیر احکام را به تغیر زمان، و این قاعده از قاعده "العادة محكمة" ۴ فرغ شده است و کلمه "الاحکام" وارد شده در این قاعده مخصوص احکام است که مبنی شده به عرف و عادت، پس اینجا تغیر میکند به زمان و مکان و احوال و این گرفته شده از مجله الاحکام: (ان الاحکام التي تتغیر بتغیر الازمان هی الاحکام المستندة علی عرف و العادة، چونکه به تغیر زمان احتیاجات مردم تغیر میکند، و بناء بر این تغیر و تبدیل میشود عرف مردم به تغیر عرف و عادت به تغیر احکام، برخلاف احکام که مستند است به ادلة شرعی و آن بناء نشده اند به عرف و عادت از همین خاطر تغیر نمیکند.

و از فقهاء که اعتبار میدهند تغیر احکام را به تغیر زمان و احوال:

۱- امام شافعی است: و این امام دومذهب دارد، اول مذهب قدیم آن در بغداد، و مذهب جدید اش در مصر، گرچه اصول که اعتماد کرده به آن در استنباط احکام این امام قابل تغیر نیست، بلکه آنچه یکه قابل تغیر است عادات مردم و عرف ها مردم که تقاضاء مند است در تغیر اجتهاد تا ملایمت پیدا کند به واقع جدید، و این به این معنی نیست که کل اجتهادات تغیر میکند در فقه شافعی و آنچه یکه تغیر میارند به خاطر ظهور دلیل خفی سابق است ۵.

۱- موجبات تغیر الفتوی در عصر ما، از یوسف قرضاوی، دار شرق، طبع اول، 2008م ص: 24. أصول الفقه الاسلامی، از وهبة الزحیلی، (2: 1144).

۲- در الاحکام، علی حیدر، (1: 43).

۳- الأشباه والنظائر، از ابن نجیم، (1: 93). الأشباه والنظائر از سیوطی، (1: 166). در الاحکام از علی حیدر (1: 40). أصول الفقه علی منهج اهل الحدیث، زکریا بن غلام قادر الباکستانی، دار الخراز، طبع اول، 1423هـ-2002م (1: 190).

۴- در الاحکام از علی حیدر (1: 43).

۵- الشافعی، حیاته و عصره، محمد أبوزهره، دار الفکر العربی، القاهرة، طبع دوم، 1367-1948م، ص: 317.

۲- این عابدین میگویند: مفتی باید مسائل که برایش پیش میشود محل اجتهاد و احوال مردم را دقیقاً بشناسد، پس اگر مرتب نشود به شناخت احوال مردم اختلاف احکام، چرا لازم شده به مجتهد شناخت حالات مردم. ۳- و امام السرخسی میگویند: تقدیم قول صحابی به رأی به منزله تقدیم خبر واحد است به قیاس، و اگر باشد قول اش که صادر شده از نظرش پس رأی و نظر اش قوی میباشد از نظر و رأی غیر، بخاطریکه مشاهده کرده و طریقه رسول را در بیان احکام و حوادث، و مشاهده نموده احوال که در مورد اش نص وارد شده است پس به این اساس ترجیح میدهیم رأی خویش را نسبت به رأی شخصیکه مشاهده نه نموده است از این. در اینجا نظر سرخسی به تصریح بیان نموده است که احکام تغییر میکند نسبت به محل اش و از همین خاطر به قاعده مذکوره تغییر احکام اقرار نموده است. ۲.

مناقشه و ترجیح:

بعد از نظر در اقوال علماء در مسأله تقسیم بندی احکام به ثوابت و متغیرات، به این نتیجه میرسیم که:

۱- ایشان تاکید نموده اند به ثبات احکام شرعی، لیکن نگفته به ثبات مطلق احکام، و آنچه یزیکه ظاهر میشود از اقوال اینها ایشان ثابت را آن میدانند که ثابت شده باشد به دلیل قطعی. ۲- آنانیکه اصطلاح متغیرات را بکار میبرند و دفاع میکند از این اصطلاح حرص دارند به اینکه شریعت و احکام از عبثیات دور شود، و آنانیکه میگردانند تغییر احکام شرع ثابت به نصوص قطعی اسباب اش شرعا معتبر نیست. سخن اصلی در اینجا اینست که: در احکام قطعی ثابت اصلاً اجتهاد جاری نمیشود، و محل اجتهاد متغیرات است، و هکذا مراعات نمودن ضوابط متغیرات شرعی و ضوابط تغییر فتوای ۳

۳- و قول راجح که محققین اهل علم میگویند اینست که ۴-۵: احکام تغییر میکند، به خاطر اسباب مختلف که است من جمله: * تغییر زمان، و قاعده "لاینکر تغییر الاحکام بتغییر الازمان" مجرد تغییر زمان سبب تغییر هر حکم نمیگردد، بلکه واجب است که حکم باشد که جواز داشته باشد تغییر اش، و زمان تغییر میکند به تغییر احوال و عادات و عرفها و احتیاجات مردم و حکم به اینها بنا شده، و اختلاف بعضی خصائص در واقع بحث میکند از حکم.

* تغییر مصلحت: گاهی یک امر مباح میباشد در یک وقت و در وقت دیگر غیر مباح، این تغییر نسبت به تحقق و بودن مصلحت و فوت مصلحت است. ۶.

۱- رد المحتار علی الدرالمختار شرح تنویر الأبصار، از عابدین، دارالفکر، بیروت، 1421 هـ 2000 م (2: 398).

۲- اصول السرخسی، (2: 108).

۳- راجح المبحث الثالث والرابع والخامس من الفصل الثالث للرسالة.

۴- موجبات تغییر الفتوی، از دکتور یوسف قرضاوی، ص: 26.

۵- موجبات تغییر الفتوی، قرضاوی، ص: 41-92.

۶- الموافقات، الشاطبی، (2: 306).

* ضرورت ملجئه: مانند مباح بودن خوردن خود مرده درحالت اضطرار، درحالیکه حکم اصلی در اینجا به حرمت اش است، پس مباح شده بخاطر ضرورت ۱. چنانچه الله سبحانه میگویند: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا دُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ﴾ ۲. چرا از آنچه نام خدا بر آن ذکر شده نمی‌خورید (و بر خود حرام می‌کنید)؟ در صورتی که آنچه خدا بر شما حرام کرده به تفصیل بیان نموده جز آنچه به آن ناگزیر می‌شوید که باز حلال است. و بسیاری از مردم به هوای نفس خود از روی جهل (دیگران را) به گمراهی کشند. همانا خدا به تجاوز کنندگان (از حدود) داناتر است. و هكذا میگویند: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَالْحَنْزِيرَ وَمَا أَهَلَ بِهِ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ ۳.

* تغییر وصف و اسم: از مثالها که تغییر اسم و وصف دلالت میکند به تغییر حقیقت مانند: تغییر خمر بگونه که بگردد خل، پس خمر حکم اش نجاست و حرمت است، پس هرگاه تغییر بکنند حقیقت سائل مسکر و بگردد خلا، پس تغییر میکند وصف سائل و تغییر میکند اسم و وصف اش، و میگردد خلا، درحالیکه خل نجس نیست، و استعمال اش درطعام حرام نیست، و حکم خمر تغییر نمیکنند و نفس خمر تغییر میکند ۴.

* تغییر الآت و وسائل: از احکام شرعی ثابت که تغییر میکند به وسیله وآلات که مفضی است به تحقق ان، مانند: این قول الله سبحانه که واجب گردانیده اعداد به خاطر جهاد درخلال تحصیل قوت چنانچه الله سبحانه میفرماید: ﴿وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ ۵. به تحقیق، خدا حرام گردانید بر شما مردار و خون و گوشت خوک را و آنچه را که به اسم غیر خدا کشته باشند، پس هر کس که به خوردن آنها محتاج و مضطر شود در صورتی که به آن تمایل نداشته

۱- گرچه نظر من این نیست که این معتبر باشد به تغییر حکم، بلکه تغییر میکند فتوی نسبت به شخص مضطر، و یا به عبارت دیگری مباح شدن خود مرده برای شخص مضطر حکم است مانند اینکه حرام و حرمت خود مرده نسبت به غیر شخص مضطر نیز حکم است.

۲- سورة الانعام: الآية 119.

۳- سورة البقره: الآية: 173.

۴- و قتیکه تخلل شود بنفسها اتفاقاً حلال میگردد، اما تخلیل خمر به علاج نزد امام شافعی و حنابله و روایت از امام مالک: اینست که جواز ندارد و به تخلل پاک نمیشود، مجموع، النووی (2: 578)، الروض المربع شرح زاد المستقنع، از منصور بن یونس بن ادريس البهوتی مکتبه ریاض، 1390هـ، (1: 99). و قول راجح در مذهب مالکی ها و ظاهر روایت احناف اینست که: تخلل خمر جائز است و خلل اش پاک و حلال میکند، بدائیع الصنائع از کاسانی، (5: 114)، و بدایة المجتهد، از ابن رشد، (1: 461).

۵- سورة الانفال: آیه: 60.

و (از اندازه رمق) تجاوز نکند گناهی بر او نخواهد بود (که به قدر احتیاج صرف کند که) محققاً خدا آمرزنده و مهربان است. **وجه استدلال از این آیات اینست:** بود قوت در مرحله اول: شمشیر و رمح و مانند اینها، و واجب بود مهیا کردن این وسائل، اما امروز کدام فقهی ادعا کرده نمیتوانند که بگویند واجب است به مسلمین شمشیر و رمح و غیره وسائل، چونکه این وسائل عنصر قوت نیست فعلاً، بلکه عنصر قوت فعلاً راکت و موشکها و اسلحه دفاعی و مانند اینها است، و بعد از گذشت زمان قوت اشیاء دیگر خواهد بود و حقیقت سخن اینست که حکم شرعی تغییر نکرده است، چیزیکه تغییر کرده آلات و وسائل که متحقق میشود توسط این حکم شرعی در واقع، و این وسائل و آلات مستجد و جدید است. ۱. و همچنین قضیه شهود که وسیله اثبات است، و شرط است در قضیه شهود عدالت، مگر علماء متاخرین میگویند که در زمان فعلی عدالت به ندرت پیدا میشود چونکه زمانه فاسد است، پس اگر قضاء همیشه طلب بکنند عدالت شرعی از شهود در نتیجه ضایع میشود حقوق مردم به همین خاطر فتوی به اینست که قبول شود شهادت شهود ۲.

۴- عرف که در نتیجه آن فتوی تغییر میکند، آن عرف نیست که مردم مخالف شریعت در آن واقع است، اگر این عرف به تغییر فتوی سبب گردانیده شود در زمان فعلی در بعضی شهرها خانمها بدون لباس شرعی که الله به آن امر کرده بیرون میشود، و همچنین تعامل فعلی مردم به ربا اکثراً در بانکها ربوی، پس به این عرف فتوی تغییر نمیکند، چون این عرف قائم شده به مخالف شریعت، و باید عرف باشد که مخالف شریعت نباشد، و همچنین احکام که مبنی است به مصالحتها، تغییر نمیکند مصلحت که شریعت آنرا لغو قرار داده است. ۵- و ما میگوییم عرف که تغییر میکند فتوی به آن این کار اهل هوا و جهال نیست، و این صلاحیت اهل علم است که معرفت کافی از شرع داشته باشد. خلاصه: احکام تقسیم میشود به ثوابت و متغیرات، و تغییر احکام به تغییر زمان و مصلحت منکر نیست، لیکن با در نظر داشت ضوابط اجتهاد و تغییر فتوی.

۱- تحطیم الصنم العلمانی، از محمد بن شاکر الشریف، دار البیارق، بیروت، طبع اول، 1421-2000م، ص: 59.

۲- المدخل الفقهی العام، از دکتور مصطفی الزرقا، (2: 249).

فصل دوم

ثوابت و متغیرات احکام فقهی در مجال احوال شخصی:

که این فصل مشتمل است به سه مباحث: مبحث اول: تعریف اصطلاح احوال شخصی، و احکام که تحت آن است. مبحث دوم: اهم ثوابت فقهی در مجال احوال شخصی. مبحث سوم: عدت خانم که طلاق شده و فوت شده شوهرش.

مبحث اول:

تعریف اصطلاح احوال شخصی، و آن احکام که تحت این اصطلاح درج است.

احوال شخصی مرکب اضافی است از دو کلمه مرکب شده است، کلمه اول احوال، و کلمه دوم شخصی، احوال جمع حال است، و حال: هوما کان الإنسان علیه از خیر و شر، و جمع اش احوال است، ۱. والشخصیه نسبت اش به شخص شده است، و شخص در لغت: هر جسم است که ارتفاع داشته باشد، و مراد اثبات ذات است که گفته میشود برایش شخص، و شخص همان سیاهی انسان است که از دور دیده میشود. ۲.

اما در اصطلاح سه تعریف شده نزد فقهاء شریعت و شراح قوانین وضعی ۳:

تعریف اول: احوال شخصی قسم از قانون مدنی است که تنظیم میکند علاقه و ارتباط فرد به خانواده اش ۴. ممیزه این تعریف: اتفاق دارد با اصل که وضع شده این اصطلاح در قانون فرانسه و گرفته شده از این قانون. لیکن این تعریف جامع و مانع نیست، بخاطریکه این تعریف ناقص است، شامل نمیشود به وصیت و احکام میراث و نه احکام که تعلق میگیرد به مال، مانند: هبه در بعضی قوانین، چنانچه احوال شخصی گشته یک قانون مستقل نه جزء قانون مدنی.

تعریف دوم: احوال شخصی اصطلاح اش اطلاق میشود به قوانین که تعلق میگیرد به ازدواج و طلاق و آثارش و میراث و وصیت ۵. ممیزه این تعریف اینست که: تعریف واقعی است و اتفاق دارد با قوانین احوال شخصی دول عربی.

تعریف سوم: احکام است که متصل میکند علاقه و ارتباط انسان را به خانواده، آغاز میشود به ازدواج و ختم میشود به تصفیه ترکه و میراث ۶.

۱- مختار الصحاح، الرازی، 68، لسان العرب، ابن منظور، 190/11.

۲- لسان العرب، ابن منظور، 45/7.

۳- تسمیه علماء قانون به شراح قانون، و تسمیه علماء شریعت به فقهاء جهت تفرقه مابین قانون و فقه است، و این تسمیه مناسب عمل هر کدام است، بنگرید: تشریح جنایی از عبدالقادر عوده، 7/1.

۴- أصول القانون، عبدالمنعم فرج الصدة، ص: 59.

۵- شرح قانون احوال الشخصية، از محمود علی السرطاوی، ص: 19.

۶- الفقه الإسلامي و ادلته، از و هبه الزحیلی، ص: 6/7.

واحوال شخصیه جزء از قانون مدنی نه شده اند، چنانچه نه شده قسم از احوال عینی، چونکه بعض احکام احوال شخصیه تعلق میگیرد به اعیان و به اموال، مانند: وصیت و میراث. و من این تعریف را ترجیح میدهم بخاطر نزدیک بودنش به سه تعریف. اصطلاح احوال شخصی یک مصطلح غربی است، و گرفته شده از قانون فرانسه، چنانچه قانون فرانسه قانون مدنی را تقسیم نموده به دو قسم ۱: قسم اول: احوال عینی و این تنظیم میکند آنچه که تعلق میگیرد به ارتباط مالی، و نظام اموال. قسم دوم: احوال شخصی: و این تنظیم میکند آنچه که تعلق میگیرد به حالت انسان و خانواده اش یعنی ارتباطات خانوادگی و فامیلی. و آن احکام که مرتب میشود از آثار حقوقی و التزامات ادبی، و این مقابل احوال مدنی است یعنی معاملات مدنی، و قسم دیگر جنایات است که تنظیم میکند ارتباط انسان به افراد مجتمع خارج از فامیل و خانواده. فقهاء اسلامی اصطلاح احوال شخصی را نمیشناسد، مگر فقهاء معاصر، بگونه بود نظم فامیل و احکام و قواعد وضع شده بود در ابواب مختلف فقهی از زواج و طلاق و نسب و حضانت و وصیت و میراث ۲. و اولین شخصیکه این اصطلاح را از علماء معاصر بکار برد محمد قدری باشا بود ۳، و این شخصی بود که تدوین کرد قانون که موادش از فقه حنفی گرفته بود، که شامل احکام زواج و طلاق میشدند، و احکام میراث و وصیت و هبه و حجر و آنچه که به این مرتب میشدند، و مسمی کرد مدونه خویش را به: "الأحكام الشرعية في الأحوال الشخصية" و این مدونه در اواخر قرن نوزدهم بوده.

۱- دروس في المقدمة الدراسات القانونية، از محمد جمال زکی، ص: 186، أصول القانون، از عبدالمنعم فرج الصدة، ص: 60، الأحوال الشخصية، از انور الخطيب، ص: 5.

۲- الأحوال الشخصية، از انور الخطيب، ص: 5.

۳- محمد قدری باشا (1237-1306ه) از علماء وقضات مصر بود، که کتب مختلف را تألیف نموده من جمله: مرشد الحیران، قانون عدل و الانصاف للقضاة على مشكلات الاوقاف، خیر الدین بن محمد بن محمد بن علی بن فارس، الزرکلی دمشقی، دار العلم للملایین، طبع پانزدهم، 2002م، (10: 7).

خلاصه تعریف احوال شخصی

احکام است که تنظیم میکند خانواده یعنی فامیل را از زواج گرفته الی طلاق نفقه حضانت و ولایة و نسب و آنچیزیکه به اینها متصل میشود، و متصل میشود به این وصیت و میراث به احکام خانواده ۱. اما مسائل که تحت این اصطلاح است مختلف است و اول قرار قضائی که محدد کرد این مسائل را قرار محکمه مصری بود، و آنچیزیکه میابند در این قرار: احوال مجموعه بود که تمیز میکرد انسان را از غیر از صفات طبعی و عائلتی قانون به این آثار حقوقی گذاشت در حیات اجتماعی، مانند بودن مذکر است یا مونث و بودنش که متزوج است و یا مجرد و یا طلاق شده و یا نه و یا اهلیت اش کامل است و یا ناقص معنوه است یا مجنون.... وقف و هبه و وصیت و نفقات از احوال عینی است که تعلق میگردد به مال و استحقاق و عدم استحقاقش، چیزی دیگر در این قرار مصری بود این بود که وقف هبه و وصیت تمام از عقدها تبرعات بود که به فکر صدقه انجام میشد، اما فعلا این از احوال شخصی است ۲. حتی بعد از این قرار قضائی توقف نکرد مسائل درج شد در احوال شخصی، و این استمرار پیدا کرد تا اینکه در سال ۱۹۴۹م یک قانون صادر شد بنام قانون قضاء المصری که معلوم و محدد کرد در ماده سوم اش سیزده مسائل که تحت اصطلاح احوال شخصی میابید و به این یکجا نمود من جمله ۳: ۱- منازعات و مسائل که متعلق است بحال اشخاص و اهلیت اش. ۲- مسائل که متعلق است به نظام خانواده، مانند خطبه زواج، و حقوق زوجین و واجبات زوجین، و مهر و نفقه زوجه. ۳- مسائل متعلق به طلاق و تفریق مابین زوجین. ۴ - مسائل نسب و احکام اش. ۵ - مسائل نفقه اقارب، ولایت، وصایت، و حجر، قوامه، و نظر در مورد شخص مفقود و غائب.

۶ - مسائل متعلق به میراث و وصایت و تصرفات که به مابعد مرگ نسبت دارد.

۱- الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، الكويت، طبع دوم، دارالسلاسل، الكويت، سنة الطبع: (1404-1427) ۵، (1: 48).

۲- قانون الأحوال الشخصية لغير المسلمين، محمدحسين منصور، منشورات الحلبي الحقوقية، الطبع اول، 2002م، ص: 16.

۳- الواضح في شرح قانون أحوال الشخصية الأردني، عمر سليمان الأشقر، دارالنفائس للنشر والتوزيع، الأردن، 2006م، ص: 13-14.

مبحث دوم

أهم ثوابت فقهی در مجال احوال شخصی:

که این مبحث مشتمل است به چهار مطلب:

مطلب اول: حدود علاقات مابین خاطبین در وقت خطبه.

مطلب دوم: حرمت نکاح متعه.

مطلب سوم: نکاح محارم با انواع محرمات.

مطلب چهارم: ازدواج مسلمة با کتابی و کافر و عکس آن.

مطلب اول:

حدود علاقه مابین خاطبین

تعریف خطبة و یا خواستگاری:

خطبه و یا خواستگاری در لغت: از خ، ط، ب، خَطَبَ المرأة فی النکاح خِطْبَةً^۱، گرفته شده، و مراد اش طلب خانم است جهت ازدواج، و اطلاق اش به خانم که طلب شده بخاطر ازدواج خطبة، و به مرد خاطب گفته میشود.

خطبه و یا خواستگاری در اصطلاح: تعریفات متعدد شده، هر مذهب تعریف مشخص کرده لیکن هدف هر کدام واضح و واحد است.

تعریف خطبه در اصطلاح:

تعریف احناف: أنها طلب التزوج، خطبه إظهار رغبت و علاقه جهت طلب ازدواج است^۲.
تعریف مالیکها: التماس جهت نکاح است^۳. تعریف شوافع: التماس خاطب است نکاح از جهت مخطوبه^۴.
تعریف حنابله: خطبه مرد از خانم است به خاطر نکاح^۵. تمام این تعریفات واضح ساخت که خطبه التماس و طلب از خانم است بخاطر نکاح، گرچه شریعت مباح کرده التماس نکاح را از جانب خانم همچنین، چنانچه در قول خانم به پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که گفته بود: (انی وهبت نفسی لک)

۱- مختار الصحاح، الرازی، (1: 196).

۲- رد المحتار علی الدرالمختار شرح تنویر الأبصار، از ابن عابدین، (3: 8).

۳- الخرشی علی مختصر خلیل، محمد بن عبدالله الخرشی، (34: 167). الفواکه الدوانی علی رساله ابن ابی زید القيروانی، أحمد بن غنیم بن سالم النفراوی المالکی، دارالفکر، بیروت، طبع سنة 1415هـ، (2: 10).

۴- فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب، زکریا بن محمد بن أحمد بن زکریا الأنصاری، و همراء آن کتاب: الرسائل الذهبیه فی المسائل الدقیقة المنهجیة، از مصطفی بن حنفی، دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، طبع اول، 1418هـ، 1998م (2: 56). الإقناع فی حل ألفاظ أبی شجاع، از محمد الشربینی الخطیب، تحقیق مکتب البحوث والدراسات، دارالفکر، بیروت، طبع در سال 1415هـ، (2: 413).

۵- المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، عبدالله بن أحمد بن قدامة المقدسی أبو محمد، دارالفکر، بیروت، طبع اول، 1405هـ (7: 520).

من هبه همچنین ، چنانچه در قول خانم به پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده که گفته بود: (انی وهبت نفسی لک) من هبه کردم نفس خود را به تو، روایت است از سهل بن سعد: (ان النبی صلی الله علیه وسلم جاءته امرأة فقالت یارسول الله انی قد وهبت نفسی لک، فقامت قیاما طویلا، فقام رجل فقال یارسول الله زوجنیها ان لم یکن لک بها حاجة ۱). ترجمه: روایت است از صحابی بنام سهل بن سعد که به پیامبر صلی الله علیه وسلم خانم آمد وگفت یارسول الله من نفس خود را به تو هبه یعنی بخشیدم، پیامبر چند خاموش ماند، بعداً مرد ایستاده شد وگفت یارسول الله! اگر تو حاجت به این خانم نداری برای من به ازدواج بده. واز همین خاطر بهتر است که گفته شود در تعریف خطبه که طلب بخاطر نکاح است و التماس به نکاح است. و تعریفات فقهاء اغلباً حمل میشود به این که خطبه اکثرا از طرف مرد میباشد، و مرد التماس نکاح میکند از خانم.

در روشنی تعریفات که نقل نمودند احادیث که حدود علاقه مابین خاطبین و مخاطبین را محدود میسازد: این درست نیست که خطبه ازدواج شمرده شود، و مجرد وعد بخاطر نکاح است، و خانم برای مرد اجنبی بحساب میآیند، و حلال نیست به یکدیگر، به این تفصیل که میآیند:

۱- شریعت برای مرد مباح نموده اند اینکه نظر بکند به خانم که اراده ازدواج آن را دارد، و از ادله که این مورد را تأیید مینمایند اینست: روایت از: "حضرت ابی هریره است که گفت: (جاء رجل إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقال إنی تزوجت امرأة من الأنصار. فقال له النبی صلی الله علیه وسلم: هل نظرت إلیها؟ فإن فی عیون الأنصار شیئا قال: قد نظرت إلیها ۲). مرد آمد به نبی صلی الله علیه وسلم وگفت: من به ازدواج گرفتم خانم از مردم انصار، نبی صلی الله علیه وسلم برایش گفت: آیا نظرت کردی به آن؟ در چشم ها انصار چیزی میباشد، گفت نظرت میکردی به آن. * و روایت دیگر هم از صحابی جلیل القدر پیامبر حضرت ابی هریره است که گفت: (خطب رجل امرأة من الانصار فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم هل نظرت إلیها قال: لا، فأمره أن ینظر إلیها). خطبه کرد مرد خانم از انصار وگفت به این مرد رسول الله آیا نظرت کردی به آن خانم؟ مرد گفت نه، پس امر کرد که نظر کن به آن ۳. و روایت دیگر از حضرت جابر رضی الله تعالی عنه است که گفت: قال رسول الله: (إذا خطب أحدکم المرأة فان استطاع أن ینظرمنها إلی ما یدعوه إلی نکاحها فلیفعل)، از جابر رضی الله تعالی عنه روایت است که پیامبر اسلام گفت: هرگاه خانم را خواستگاری نمودید و توانستید اینکه نظر کنید به آن پس نظر کنید به اندازه ای که سبب تصمیم به ازدواج با او بشود، او را ببینید، این کار را انجام دهید ۴.

۱- مسند أحمد، (5: 336)، و گفته اند شعیب الأرنؤوط: إسناده صحیح است، رجال اش رجال الصحیحین اند.

۲- صحیح مسلم، (4: 142).

۳- سنن النسائی، (6: 69)، و گفته آلبانی که این حدیث صحیح است.

۴- مسند أحمد، (3: 334)، و گفته شعیب الأرنؤوط: " حدیث حسن است.

۲- مباح شدن نظر به مخطوبه مطلق نیست بلکه مقید است و قدر معین دارد که نظر کرده شود به آن، و در این قدر معین که نظر کرده میشود درحین خطبه فقهاء اختلاف نمود که خلاصه اش اینست:

* مباح است نظر کرده شود به روی مخطوبه و به دستان اش تا مچ نگاه شود فقط، و این نظر و مذهب ابوحنیفه ۱ و امام مالک ۲ و امام ادریس شافعی رحمهم الله است ۳، و دلیل اش این قول الله سبحانه است ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾^۴. و قول پیامبر صلی الله علیه وسلم (المرأة عورة مستورة) ۵، این نصوص به صراحت بیان میکند تحریم نظر را به سوی خانمی، در اینجا نصوص است که این عموم نصوص را خاص میگردانند و مخصص اش است، که نظر به مخطوبه مباح است، اما احادیث که دلالت میکند به اندازه که نظر کرده شود به خانمی حدیث أم المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها است از أم المؤمنین اسماء که أسماء داخل شد به رسول الله و بالای أم المؤمنین أسماء کالا رفاق بود و دور کرد رسول الله و گفت: ای أسماء وقتیکه خانم برسد به جوانی درست نیست اینکه دیده شود مگر این این" اشاره نمود به رویش و دستهایش، و امام ابوحنیفه نظر به پاهایش هم جواز دادند ۶، و در ظاهر روایت مذهب اش عدم جواز است ۷. * مباح است به خاطر نظر کردن به خانمی که در وقت کار و عمل ظاهر شود اعضاء اینک نظر کند به آن اعضاء، که شش عضو است عبارت است از: روی، گردن، دست ها، پاها، سر، و ساق، این نظر امام أحمد حنبل است، و استدلال مذهب شان آنچیزی بود که قبلا گذشت نسبت نظر به مخطوبه، این امام نظر را مطلق گرفته است، نه مقید به روی و دستها ۸. * نظر ظاهریه اینست: که نظر کردن به بدن مخطوبه به مظهر منها و بطن، مگر فرج و دبر اش درست نیست، دیگر به تمام بدن اش نظر مباح است، و دلیل مذهب شان اینست که الله سبحانه فرض نموده است غص پوشاندن چشم عموماً به این قول الله ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُؤُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ - سورة النور: الايه : 30.

۱- بدائع الصنائع، الكاسانی، (5: 121).

۲- حاشیه الدسوقی به شرح کبیر، از محمد بن أحمد بن عرفة الدسوقی، تحقیق: از محمد علیش، دارالفکر، بیروت، (2: 215).

۳- الحاوی، از ماوردی، (9: 34)، أسنی المطالب، در شرح روض الطالب، از زکریا الأنصاری، تحقیق از: د: محمد محمد تامر، دار الکتب العلمیه، بیروت، طبع اول، 1422هـ/2000م، 34: 108).

۴- سورة النور، آیه: 31.

۵- این را صاحب نصب الرایة ذکر نموده اند، نظر کن: نصب الرایة را، از الزیلعی (1: 298)، و سنن الترمذی، (34: 476)، و گفته در این اینکه حدیث حسن غریب است.

۶- سنن أبی داود، از أبو داود سلیمان بن الأشعث السجستانی، با حکم نمودن البانی به این حدیث، دار الکتب العربی، بیروت، (4: 106).

۷- تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق از عثمان بن علی بن محجن البارعی، الزیلعی الحنفی، با حاشیه الثلبی، از شهاب الدین أحمد بن محمد بن أحمد بن یونس بن إسماعیل بن یونس الثلبی، مطبع کبرای الأمریه، بولاق، قاهره، طبع اول، 1313هـ/17: 6).

۸- مطالب اولی النهی فی شرح غایة المنتهی، از مصطفی السیوطی الرحیبانی، مکتبه الاسلامی، دمشق، طبع و سال آن 1961م، (5: 11).

وخاص شده این عموم به نصوص که مباح قرار داده نظر به مخطوبه بخاطر ازدواج، وخصوصاً حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم: (اذا خطب أحدکم المرأة فان استطاع ان ينظر منها الی مایدعوه الی نکاحها فلیفعل، قال فخطب جاریة من بنی سلمة فکنت اختبی لها الکرب حتی رأیت منها بعض مادعانی الی نکاحها فتزوجها) ۱. وقتیکه یکی از شما خطبه نموده اید اگر توانستید نظر بکنند به آن جایکه مایدعوه نکاح است پس این کار را بکنند.

مناقشه و ترجیح:

آیات قرآنی که امر نموده به پوشاندن چشم غض بصر، این نص در وجوب عدم نظر نمودن به نامحرم است، و این نص احتمال تخصیص را دارد، و خاص شده عموم آیات که صراحت دارد در غص چشم، و احادیث افاده ندب را میکند نظر نمودن به مخطوبه، مطلق نه بلکه مقید به روی و دستها تنها، و کسیکه این را گفته اند بناء بر حکم اصلی که عدم جواز است نظر به خانمها بیگانه مگر روی و دستها، چنانچه در حدیث أم المؤمنین أسماء آمده است، و قول راجح نزد علماء اینست که حدیث أسماء ضعیف است، و اگر به صحت این حدیث بگویم باز هم این تخصیص شده است به احادیث که داعی نظر کردن را دارد به مخطوبه. و نسبت مذهب حنابله که تمام احادیث که داعی است نظر کردن به مخطوبه را مطلق در نظر میگیرد، لیکن ترجیح میدهیم مذهب حنابله، مذهب که در این مورد نه از افراط و نه از تفریط کار گرفته است، بنا بر دلائل ذیل: علماء حدیث و قتیکه شرح میدهند قول پیامبر صلی الله علیه وسلم را "أنظر إلیها فانه احری أن یؤدم بینکما"، به او نگاه کن، زیرا نگاه کردن به او زمینه موافقت و سازگاری را در بین شما فراهم می کند. نه گفته که مطلق نظر چنانچه داؤد ظاهری گفته است، و گفتند بعد از قول ظاهریه: این خطاء ظاهر است به اصول سنت و اجماع" ۲. امت اجماع نموده است به عدم جواز به تمام بدن نظر نمودن به مخطوبه. سبب خلاف این مقدار که جواز دارد نظر نمودن به مخطوبه چنانچه ابن رشد بیان نموده است" وارد شده امر به نظر کردن مطلق و وارد شده منع مطلق و وارد شده است مقید به روی و دستها چنانچه کثیر از علماء گفته است در این قول الله سبحانه: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ یَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا یُبْدِیْنَ زینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لَیْضُرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَ لَا یُبْدِیْنَ زینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَکَتْ أیمانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِیْنَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلَی عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لَیُعْلَمَ مَا یُخْفِیْنَ مِنْ زینَتِهِنَّ وَ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِیعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ۳. که مراد این آیه روی و دستها است، و قیاس نموده است

۱- المحلی بالآثار، از ابن حزم، (10: 24).

۲- صحیح مسلم به شرح نووی، از أبو زکریا یحیی بن شرف بن مری النووی، بیروت، طبع دوم، 1392-9: 210).

۳- سورة النور، الآية 31.

این را به جواز آشکار شدن اش در حج نزد اکثر علماء ۱.

بعداً احادیث آمده است که طلب کرده است نظر به مخوبه مطلق نه مقید، پس معنی این قول پیامبر چه است که تشویق نموده است نظر کردن به مخوبه به احادیث خاص، وقتیکه باشد اندازه نظر کردن به خانمها؟ اجنبی نه مخوبه و نظر کردن به روی و کفها مخوبه رخصت است از جانب الله سبحانه بخاطر تحقق این مصلحت بزرگ که این رغبت در ازدواج است.

و اعتراض نموده به قول حنابله: که در زمان فعلی به این امکان نیست، بخاطر فساد زمان، اگر جواز داده شود به این ذریعه نفوس مریض شود و از باب این قاعده شرعی: که "درء المفسده مقدم علی جلب المصلحة"، بند شدن ضرر به دختر خانمها بهتر است مصلحت که مرتب میشود به رویت خاطر از اینها، که حصول رغبت در ازدواج است، درحالیکه این مصلحت متحقق میشود که رغبت به ازدواج است به نظر که تمام به آن اتفاق دارد که روی و کفها است.

ما میگوییم: این اعتراض گرچه به صحت اش چیزی بود، لیکن ما نمیبینیم صحت اش مطلق، بناء بر این امور که میاید:

* شرط کرده جمهور فقهاء از مالکها و شوافع و حنابله شروط بخاطر جواز نظر کردن خاطر به مخوبه این شرائط قرار ذیل است: اینکه باشد ناظر اراده و قصد ازدواج را داشته باشد، و دانسته شود که این ایجاب به نکاح است، و گمان غالب اش همین باشد که مخوبه اجابت میکند ۲.

* مصلحت که مرتب میشود به نظر به مخوبه ترجیح داده میشود به مفسده اش در این نظر، و این کلام را ابن قیم تأکید نموده اند، وقتیکه سخن از اقسام وسائل میزدند، پس گفت: و وسیلة موضوعة للمباح وقد تفضی الی المفسدة و مصلحتها أرجح من مفسدتها..... و مثالها: النظر الی مخطوبة ۳. وسیله وضع و نهاده شده است به مباح و گاهی مفضی به مفسده میشود ولیکن مصلحت را ترجیح میدهم از مفسده اش مانند نظر به مخوبه. * به تاسف تمام باید گفت که امروز در جوامع اسلامی تبرج و اختلاط زیاد شده پس گشته است مفاتن خانمها مکشوف به تمام مردها، و نه تنها به خاطر، و این علاقات باز نموده است مابین دو جنس در جوامع اسلامی به کسیکه قصد ازدواج دارد بدون مراعات نمودن ضوابط شرعی، پس میماند محصور در حدود نظر کردن خاطر به مخوبه در جوانان که ملزم به ضوابط شرعی است.

و بناء بر اقول فوق من ترجیح میدهم مذهب حنابله را اباحت نظر را به مخوبه به روی و گردن و دست

۱- بدایة المجتهد، از ابن رشد، (2: 3).

من میگوییم: حکم اصلی در نظر کردن به خانمها غص چشم است که این حرام است، و استثناء نموده است از جسد خانمها روی و دستها ایشان بناء بر این قول الله سبحانه: "ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها" جمهور علماء چنانچه ابن رشد بیان نموده است تفسیر نموده است زینت ظاهره به روی و کفها.

۲- مواهب الجلیل، الحطاب الرعینی، (3: 40). نهایة المحتاج، از الرملی (6: 183). کشاف القناع، منصور البهوتی، (5: 10).

۳- اعلام الموقعین، از ابن قیم (3: 344).

وپاها وساق اش .

واین اعضا اکثراً آشکار میشود نزد مردم اجانب، و همین کفایت میکند به حاصل رغبت نزد خاطب به ازدواج یا منع از این ازدواج. ۳- جواز دارد به خانم اینکه نظر نماید به خاطب اش نزد امام ابوحنیفه ۱ و امام مالک ۲ و امام شافعی ۳ و امام احمد حنبل ۴ رحمهم الله تعالی، و محدود نه نموده است فقهاء نظر مخطوبه به خاطب اش، مگر شیخ الصاوی از علماء مالیکی میگویند که نظر کردن مخطوبه جواز دارد تنها به روی و دستها ۵. و آنچه دیده میشود اینکه مباح است به مخطوبه نظر از بدن خاطب آنکه ظاهراً دیده میشود، و این است: روی سر و گردن و دستها، چونکه غالب قصد مخطوبه به خاطب اش نظر به روی خاطب است، چونکه روی مجمع جمال انسان است.

۴ - جواز ندارد خلوت مابین خطبتین، چونکه به مجرد خطبه زوجین نمیگردد، و هر دو ایشان اجانب است، پس حکم خلوت مابین دو خاطبتین حرمت است مانند در مابین اجانب و بیگانها است، و أدلة که این را بیان میکند: *قول پیامبر صلی الله علیه وسلم است که میفرماید: "لا یخلون رجل بامرأة ولا تسافرن امرأة والامعها محرم. فقال رجل یارسول الله اکتتبت فی غزوة کذا وخرجت امرأتی حاجة قال اذهب فحج مع امرأتک".

هیچ زنی بامرود نامحرمی به خلوت ننشیند مگر آنکه محرم او حضور داشته باشد، وزن بدون محرم سفر نکند" آنگاه مردی بلند شد و گفت: ای رسول الله زنی به سفر حج رفته است و من اسم خود را برای شرکت در فلان غزوه نوشته ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: برو همراه زنت حج کن. *وحدیث دیگر روایت کرده است ابن عمر رضی الله تعالی عنه که گفت: خطبنا عمر بالجابية فقال یا ایها الناس انی قمت فیکم کمقام رسول الله فینا فقال: "ألا لا یخلون رجل بامرأة الا کان ثالثهما الشیطان،..." روایت است از ابن عمر رضی الله عنه که گفت خطبه کرده عمر رضی الله جابیه را پس گفت ای مردم من در مابین شما هستم مانند آنیکه پیامبر در مابین ما بود پس گفت: آگاه باشید که خلوت نکند مرد به خانم اگر خلوت

۱- رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الابصار، از ابن عابدین، (5: 237).

۲- منح الجلیل شرح علی مختصر خلیل، محمد علیش، دارالفکر، بیروت، سال 1409هـ، 1989م (3: 256).

۳- المجموع، از امام نووی، (16: 133).

۴- کشاف القناع عن متن الإقناع، از منصور بن یونس بن إدريس البهوتی، تحقیق: از هلال مصلیحی مصطفی هلال، دارالفکر، بیروت، سال طبع 1402هـ، (5: 10).

۵- در آثار و قول الصاوی سوال شده اند: وگفتند: که کجا است استثناء در مباح شدن نظر به مخطوبه به رویش و دستها و پاها اش، با وجود علم به اینکه نظر کردن به روی پاها و دستها خانم اجنبی نیز جواز دارد حتی اینکه قطعاً خطبه هم نباشد؟ بعضی فقهاء به این نظر است که: نظر نمودن خانم به روی مرد حرام است، این اصح مذهب شوافع است، و دلایل ایشان زیاد اند: من جمله: حدیث أم مکتوم هنگام که داخل شد به رسول الله در حالیکه أم سلمة و میمونة نیز موجود بود با رسول الله، و گفته أم المؤمنین عایشه و حفصه امر نمودند رسول الله به اینکه حجاب نماید، و گفت آین کور است و آیا شما این را نمیبینید؟ از همین جهت نظر نمودن خانم به مرد حرام است. نظر کن: مجموع، النووی، (16: 139).

کند سوم ایشان شیطان خواهد بود . این نصوص صحیح به صراحت میگویند که خلوت مابین مردها و خانمها حرام است، پس ما اعتبار نمیدهیم آنچه که مردم عرف دارد، که اجازه میدهند به آن به خلوت مابین خاطبین، به اشکال مختلف، از خلوت درخانه، ویاسفر، همه اینها به مجرد به رضا خطبه صورت میگیرد، و میماند هر کدام اینها بیگانه و اجانبی از یکدیگر، و این عرف میگردد عرف فاسد و به عرف فاسد اعتبار نیست عرف که مخالف نصوص شرعی باشد، این چیزی است که امام سرخسی به این تاکید دارد به این قول اش: " لان تعامل بخلاف النص لایعتبر، وانما یعتبر مالانص فیه" تعامل مردم به عرف مخالف نص اعتبار نیست ، و اعتبار به عرف است که نص نباشد در آن .

ارتباط و علاقه خاطبین بعد از عقد و قبل از اعلان و اشتها و قبل از دخول:

چیزی که مروج است در عصر افغانی ما بعد از خطبه عقد تمام میشود و انعقاد میکند عقد شرعی، لکن بدون اینکه خانم را به خانه شوهرش انتقال دهند، و بدون اینکه دخول صورت گیرد، و عرفاً خانم، مخطوبه مرد بحساب میاید، پس نظر شرعی در این علاقه و در این فترت زمانی چه است؟ نزد ائمة اربعة چنین است ۱: و قتیکه عقد در برگیرنده ارکان و شروط باشد، مرتب میشود به این آثار این عقد صحیح است، و از آثار این عقد حلال بودن استمتاع است برای زوجین، چنانچه هر دو ایشان میگردد زوج به یکدیگر، پس جواز دارد اینکه ظاهر بسازد خانم زینت خود را پیش روی شوهرش . این حکم اصلی ثابت است، چنانچه پیامبر صلی الله میفرماید: (لانکاح ألا بولی و شاهی عدل و ما کان من نکاح علی غیر ذالک فهو باطل فان تشاجروا فالسلطان ولی من لاولی له ۲) نکاح بدون ولی درست نیست و شاهد صاحب عدالت و اگر نکاح صورت گرفت بدون ولی نکاح اش باطل است اگر مشاجره صورت گرفت پس پادشاه ولی کسی است که ولی ندارد" و حدیث فوق افاده میکند: اینکه عقد نکاح هنگام که مستوفی ارکان و شروط باشد این عقد صحیح است و مرتب میشود به این عقد آثار شرعی. و بعضی میگویند مجرد عقد کفایت نمیکند، و باید اعلان شود، و رد میکند این قول را، و اعلان واجب است شرعاً نزد علماء احناف و شوافع و حنابله و اینکه حضور شهود وقت عقد نکاح ۳ و اعلان شان مندوب است که اظهار و اشتها و زدن دقوف دایره است.

ما لازم میدانم به خانمها جوان که از احتیاط کار گیرد و خود را آگاه بسازد، و حاصل نمیشود بین ایشان

۱- تبیین الحقائق، از: فخرالدین عثمان بن علی الزیلعی الحنفی، دار الکتب الإسلامی، قاهره، 1313هـ (2: 98) المهدب، الشیرازی، (2: 40). کشف القناع البهوتی، (5: 42).

۲- صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، از محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التیمی البستی، تحقیق از: شعیب الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، بیروت، طبع دوم، 1414هـ-1993م.

۳- این قول از مذاهب ثلاثه است، خلاف از امام مالک، او شرط نمیدانند وجود شهود وقت عقد، و نزد اش درست میشود نکاح وقت حضور شهود وقت بناء به زوجه، نظر کن: مبسوط، سرخسی، (5: 30). مغنی المحتاج، الشریبئی، (3: 144)، المغنی، ابن قدامه (6: 450). مواهب الجلیل بشرح مختصر الخلیل، از الحطاب المالکی، (2: 408).

چنانچه در مابین زوجین است، و تدابیر گرفتن خانم و اخذ احتیاط به اسباب کثیر است من جمله:
 *اینکه مصلحت این را تقاضا دارد، پس انتشار و اعلان ظاهر را عدول است از خطبه با -عقد شرعی-
 و عدم انتشار و اعلان به مصلحت خانم نیست، و عرف امروزه مرد و خانم را زوجین نمیدانند گرچه عقد
 تمام شده است مگر بعد از انتشار و زدن دقوف ۲، و نکاح ممیز میشود به اعلان و انتشار از زنا، چون
 زنا خفیه و سرراً میباشد، پس واجب است که نکاح اعلان شود، چونکه پیامبر صلی الله علیه و سلم نکاح
 سر را کره دانسته است ۴، و انتشار و اعلان نفی میکند تهمت را از زوجین ۲.
 بناء بر قول پیامبر صلی الله علیه و سلم: (فصل مابین الحرام والحلال الدف و الصوت)، جدا میسازد حلال
 و حرام را دف و صداها ۳، و آنچه که جاری میباشد مابین مخاطبین قبل از انتشار، و بهتر اینست تأجیل
 شود بعض آثار مانند حلال بودن استمتاع به ما بعد انتقال زوجه به خانه شوهرش.

و خلاصه آنچه که ثابت است که جواز ندارد خلاف آن هیچ وقت از اوقات درمسأله

حدود علاقه مابین مخاطبین:

خطبه نیست مگر وعده به نکاح، باقی میماند خانم و مرد بیگانه جواز ندارد نظر مگر به اندازه که
 شرعاً اجازه داده شده است، گرچه در این اندازه اختلاف است، و قول راجح اینست که: نظر کند خانم
 به مخاطب به آنچه که ظاهر میشود عادتاً از مرد، و جواز دارد نظر مخاطب به مخطوبه که قصد از دواج
 را داشته باشد به شرط تحقق جدیت و دیانت و رغبت در نکاح.
 * عدم جواز خلوت بین مخاطبین، و این چیزی بود که ثابت بود از نصوص صریح، و اعتبار داده
 نمیشود به عرف که در کشور ما است امروزه، چون آن عرف فاسد است مخالفت دارد به نصوص
 شرعی، و این عرف مخالف نصوص شریعت است و اعتبار داده نمیشود.
 * در بعضی مناطق قراءه میکند سوره فاتحه را، گویا این دلالت به رضا میکند و این شروع مراسم
 ازدواج است، این اعتبار شرعی ندارد، و باقی میماند مخطوبه با مرد بیگانه، و نیست مانند عقد شرعی
 آن عقد یکه میگردد مخطوبه خانم مخاطب.

۱- این عرف معارض شریعت است پس قیمت ندارد، و این عرف حلال را حرام ساخته نمیتواند، و میگردد ارتباط بین معقود علیهم قبل از
 ازدواج ارتباط محرم، که مرتب میشود به این آثار گناه وحد.
 ۲- مسند أحمد، (27: 267). و این حدیث را شعیب الأرنؤوط ضعیف دانسته اند.
 ۳- این سخن را سرخسی به مالیکیه نسبت داده اند، و در یک دلیل اش اینست که اشهاد شرط صحت عقد نکاح نیست، و شرط وقت بناء به زوجه
 است.
 ۴- سنن الترمذی، وقال البانی: حدیث حسن است، (5: 29).

مطلب دوم

نکاح متعه:

تعریف نکاح متعه: متعه در لغت از ماده تمتع به معنای لذت و نفع بردن است. عرب می‌گوید: تَمَتَّعَ وَ اسْتَمْتَعَ بكذا و مِنْ كذا؛ یعنی مدت زمانی طولانی از چیزی بهره و لذت برد.

و نزد علماء احناف: اینکه گفته شود به خانم اتمتع بک کذا از این مدت درمقابل این بدل از تونفع می‌گرم ، یا اینکه گفته شود: "اعطيتك كذا على أن أتمتع منك يوماً أو شهراً أو سنة" این را دادم به اینکه از تو فایده بیگیرم یک روز و یا ماه و یا یک سال یعنی اینکه مرد زنی را برای مدت معینی و درقبال مقدار معلومی از مال، اجاره کند .۲

نزد علماء مالکی : عبارتند از اینکه مرد ازدواج کند خانم را به مدت یک روز و یا یک ماه و یا روزهای معلوم تا به مدت معلوم .۳

تعریف امام شافعی: هر نکاح که به یک مدت از مدتها باشد برابر است که این مدت نزدیک باشد و یا دور چنانچه بگوید مرد به خانم: "نکحتک يوماً أو عشر أو شهراً، اونکحتک حتی اخرج من هذا البلد، اونکحتک حتی اصیبک فتحلین لزوج فارقتک ثلاثاً، اوما اشبهه هذا مما لا یكون فیہ النکاح مطلقاً لازماً علی الابد"، ازدواج می‌گیرم تو را یک روز یا ده یا یک ماه ، و یا ازدواج می‌کنم با تو تا از این کشور بروم ، تا با تو ازدواج کنم و اجازه داری با شوهرت ازدواج کنی و سه روز تو را ترک خواهم کرد. یا چیزی شبیه به این که در آن ازدواج برای همیشه مطلق و ضروری نیست .۴

تعریف علماء حنبلی: نکاح کرده شود خانم را به یک مدت که گفته شود به ازدواج گرفتم تو را به مدت یکماه و یا یکسال و یا تا انقضاء این موسم و یا الی آمدن حجاج، برابر است که مدت اش معلوم باشد و یا مجهول .۵ از تعریفات که گذشت میبینیم که نکاح متعه این عقد مرد است به خانم بمدت معلوم درمقابل مهر معلوم، و مدت اش به رضامندی هر دو معین میشود، برابر است که این مدت طویل باشد و یا قصیر، پس این ازدواج موقت است.

۱- مبسوط السرخسی، (5: 136). تبیین الحقائق، از الزیلعی (2: 115).

۲- بدائع الصنائع ، از کاسانی (2: 272).

۳- الاستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمطار، أبو عمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبر النمری القرطبی، تحقیق از: سالم محمد عطا، محمد علی معوض، دارالکتب علمیة، بیروت، طبع و سال 2000م (5: 508). کفایة الطالب الربانی رساله أبی زید القیروانی، أبو حسن المالکی، تحقیق از: یوسف الشیخ محمد البقاعی، دارالفکر، بیروت، سال 1412هـ (2: 67)م.

۴- الأم، با مختصر المزنی، از أبو عبدالله محمد بن إدريس الشافعی، دارالفکر، طبع اول، 1400-1980م (5: 85).

۵- المغنی، از ابن قدامة، (7: 571). الإقناع در فقه امام أحمد حنبل، شرف الدین موسی بن أحمد بن موسی أبو النجا الحجاوی، تحقیق از: عبدالطیف محمد موسی السبکی،

دارالمعرفة، بیروت، لبنان، (3: 192).

حکم ازدواج متعه

اختلاف نموده علماء در حکم ازدواج نکاح متعه، به سه قول:

قول اول: ازدواج متعه حرام است، این مذهب جمهور علماء است، اصحاب مذاهب اربعه و این قول عام فقهاء است ۱ .

قول دوم: ازدواج متعه مباح است، این مذهب شیعه جعفریه است ۲، و وارد شده از ابن عباس أنه قال بجوازه که ابن عباس قول دارد به جوازش، و این قول عطاء و طاووس و هکذا قول ابن جریج و حکایت شده از ابی سعید الخدری و جابر و غیره است ۳. قول سوم: حکایت است از امام زفر أنه قال: " بجواز نکاح و بیطل الشرط" به جواز نکاح ولیکن شرط باطل است و وقتیکه شرط موقت باطل شد میشود عقد نکاح صحیح ۴.

دلایل مانعین نکاح متعه:

دلایل مانعین این نکاح اول باید مراحل اینرا ذکر کنم تا اینکه حرمت مؤیدی اش واضح شود... اصل اینست که نکاح متعه ابداً حرام بود، بعداً پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا رخصت داد، بعداً دوباره اباحت اش نسخ شد، و مجدداً حرام گشتند، باز دوباره تحریم اش نسخ شده دوباره مباح گشتند، باز دفع سوم تحریم اش ثابت شد و اباحت اش تا ابد نسخ گردید ۵، چنانچه گفته امام شافعی: " ولا شیئاً حرم ثم ابیح ثم حرم إلا المتعه" ۶. دلیل به رخصت دادن پیامبر در ازدواج متعه:

۱- روایت است که از (محمد بن عبدالله بن نمیر الهمدانی حدثنا ابي و وكيع و ابن بشر عن اسماعيل عن قيس قال سمعت عبدالله يقول كنا نغزو مع رسول الله ليس لنا نساء فقلنا ألا نستخصي؟ فنهانا عن ذلك ثم رخص لنا أن ينكح المرأة بالثوب إلى أجل ثم قرأ عبدالله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَبِيبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ ۷-۸.

۱- المبسوط، السرخسی، (5: 136). منح الجلیل شرح علی مختصر سید خلیل، محمدعلیش، دارالفکر، بیروت، سال 1409 هـ-1989 م. (3: 302).

الفواکه الدوانی، از أحمد بن غنیم بن سالم النفرادوی المالکی، ناشر دارالفکر، بیروت، سال 1415، (2: 12). المجموع النووی، (16: 249).
المحرر فی الفقه، از ابن تیمیة (2: 23).

۲- النهایة فی محرر الفقه و الفتاوی، از أبو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، دارالکتاب العربی، بیروت، ص: 450.

۳- المغنی، از ابن قدامة (5: 571).

۴- الحاوی، از ماوردی، (9: 397)، المغنی ابن قدامة (5: 571).

۵- الحاوی، از ماوردی، (9: 332). و چنانچه گفته امام نووی: تحریم و اباحت نکاح متعه دوبار بود، نظر کن: صحیح مسلم بشرح النووی، (153: 5).

۶- حاشیه عمیره، از شهاب الدین أحمد الرلسی، تحقیق نموده اند: مکتب البحوث و الدراسات، دارالفکر، لبنان، بیروت، 1419 هـ-1998 م. (3: 219).

۷- سورة المائدة، آیه 87.

۸- صحیح مسلم، (4: 134).

از قیس که گفت شنیدم از عبدالله که میگفتند: بودم در یک غزوه با رسول الله که عبدالله ابن مسعود گفت: با نبی اکرم صلی الله علیه وسلم به جهاد رفته بودیم و همسرانمان، همراه ما نبودند؛ لذا گفتیم: آیا خود را ختنه نکنیم؟ رسول الله ما را از این کار، منع نمود. وبعد از آن به ما اجازه داد تا در برابر یک قطعه پارچه هم که شده است با زنان برای مدت معینی، ازدواج کنیم. آنگاه عبدالله بن مسعود این آیه را تلاوت نمود: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَبَّاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿۸۷﴾.

(۸۷). ای مومنان چیزی های پاکیزه ای را که الله سبحان برای شما حلال ساخته بر خود حرم مکنید؛ همانا الله متعال تجاوز کنندگان را دوست ندارد.

۲- از شعبه و عمرو بن دینار روایت است که گفت شنیدیم از حسن بن محمد (یحدث عن جابر بن عبدالله وسلمة بن الاكوع قال: خرج علينا منادی رسول الله فقال ان رسول الله قد اذن لكم ان تستمتعوا. یعنی متعه النساء ۱). که روایت کرده از جابر فرزند عبدالله وسلمه فرزند اکوع که گفتند: خارج شد به ما منادی کسیکه صدا میزد از رسول الله پس گفت یقیناً رسول الله اجازه داده به شما اینکه فایده بیگیرد یعنی متعه.

أدلة منع نكاح متعه ونسخ مباح بودنش:

۱- ما ورد (عن علي كرم الله أن النبي صلی الله علیه وسلم نهی عن نكاح المتعة يوم خيبر وعن لحوم الحمرا الاهلية) ۲. روایت است از علی رضی الله که پیامبر منع ونهی فرمود از نكاح متعه در رزو جنگ خيبر واز گوشتها خرها اهلی. ۲ - (عن الربيع بن سبرة عن أبيه أن النبي صلي الله عليه وسلم نهی عن النكاح المتعة). از ربیع بچه سیره که اوروایت از پدرش نموده است که گفت پیامبر صلی الله علیه نهی کرد در روز خيبر از نكاح متعه ۳.

۳- عن (أياس بن سلمة عن أبيه قال رخص رسول الله عام أوطاس في المتعة ثلاثاً ثم نهى عنها). یعنی رویت است از ایاس فرزند سلمه که او روایت کرده است از پدرش که گفت: رخص داد پیامبر در سال اوطاس به نكاح متعه سه دفع بعداً نهی فرمود از این نكاح متعه ۴.

۴- (عن سبرة أنه قال أذن لنا رسول الله بالمتعة فانطلقت أنا ورجل إلى امرأة من بني عامر كأنها بكرّة ه عيطاء فعرضنا عليها نفسها فقالت ماتعطي فقلت: ردائي. وقال صاحبى ردائي. وكان رداء صاحبى أجود من ردائي وكنت أشب منه فاذا نظرت الي ردائي صاحبى أعجبها واذا نظرت الي أعجبته ثم قال انت

۱- صحیح مسلم، (4: 130).

۲- صحیح مسلم (4: 134).

۳- صحیح مسلم، (4: 133).

۴- صحیح مسلم، (4: 131).

۵- البكرة: فتيه من الإبل، ومراد به این جوان قوی است، لسان عرب، ابن منظور، (4: 76). والعيطاء: طويلة العنق دراز گردن، لسان عرب، ابن منظور، (7: 357).

ورد اوک یکفنی. فمکت معها ثلاثا ثم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال " من كان عنده شيء من هذه النساء التي يتمتع فليخل سبيلها) از سیره که اوگفت اجازه داد بر ایمان رسول الله به نکاح متعه پس رفتم من ویک مرد دیگر به خانم از قبیله بنی عامر وپیش کردم خود را به نکاح وگفت چه میدهی وگفتم ما: چادر خود را وگفت مرد دیگر که من هم چادر خویش را برایت میدهیم. و بود چادر آن مرد خوش از من کرده ووقیتکه نظر میکردی به چادر آن شخص درتعجب میشدی بعد گفت تو وچادرت برای من کفایت میکند. پس درنگ کرد با آن سه یوم بعدا پیامبر گفت: اگر باکسی از این زنها باش که استفاده میکردی از آن پس آن را رها بسازد ۱.

۵- وعن سبرة ايضاً: (أنه غزا مع رسول الله فتح مكة قال فأقمنا بها خمس عشر ثلاثين بين ليلة ويوم فأذن لنا رسول الله في متعة النساء... فلم اخرج حتى حرمها رسول الله). و هكذا روایت است از ربیع بن سبرة که پدرم با رسول الله در غزوه ی فتح مکه، حضور داشت. وگفت پانزده شبانه روز که مجموع آنها سی شب وروز می شود در مکه ماندیم. رسول الله به ما اجازه ی متعه با زنان را دادند. سپس خارج نشده بودم که دوباره آنرا حرام ساخت پیامبر صلی الله علیه وسلم ۲.

۶- قول النبي صلى الله عليه وسلم: (يا أيها الناس إني قد كنت اذنت لكم في الاستمتاع من النساء وإن الله قد حرم ذلك إلى يوم القيامة فمن كان عنده منهن شيء فليخل سبيله ولا تاخذوا مما آتيتموهن شيئاً) سبره جهنی (ض) می گوید: همراه رسول الله بودم که فرمود: ای مردم من شما اجازه داده بودم که با زنان، از دواج موقت نمایید؛ بدانید که الله سبحان این کار را تارزو قیامت، حرام گردانید؛ لذا هرکس از این زنان صیغه ای دارد، او را آزاد کند و از آنچه که به آنان داده اید، چیزی نگیرید ۳.

و این أدله صحیح وصریح است به تحریم نکاح متعه، و این امر إتفاقی فقهاء است ۴، و امر که اختلاف نمود فقهاء زمان نهی از این نکاح است، که آیا حرمت اش یوم خیبر است، ویا درسال فتح مکه، و آثار که دلالت میکند از علی بن ابی طالب دلالت به این میکند که حرمت این نکاح روز خیبر بود، و از روایت سبره معلوم میشود که حرمت این نکاح یوم فتح مکه بود.

و بهتر آنچیز که گفته شود جمع مابین این روایت، و این را گفته است امام نووی: صواب مختار اینست که تحریم و اباحت بود دو مرتبه، و بود حلال قبل از خیبر، بعداً حرام گشتند در روز خیبر، بعد مباح شد در فتح مکه و او روز او طاس بود، بعد حرام شد در این روز بعد از سه شبانه روز تحریم ابدی تابه رزو قیامت، و استمرار پیدا میکند این تحریم. و جواز ندارد که گفته شود:

۱- صحیح مسلم، (4: 131).

۲- صحیح مسلم، (4: 131).

۳- صحیح مسلم، (4: 132).

۴- بدایة المجتهد، ابن رشد، (2: 48).

مجرد تاکید بود، بدون تقادم اباحت به فتح مکه چونکه روایت که ذکر کرده امام مسلم در اباحت اش در رزو فتح صریح است در این مورد، پس جواز ندارد اسقاط اش و نه مانع که منع بکند تکریر اباحت . والله اعلم ۱.

أدله أنانیکه جواز میدهند عقد نکاح متعه را ۲:

۱- قول الله سبحانه: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۳ ترجمه: و زنان شوهردار بر شما حرام شده است مگر زنانی که آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران اسیر کرده باشید که برای شما حلال می باشند. اینرا الله بر شما واجب گردانیده است. برای شما حلال است که زنان دیگر رابه وسله ی اموال خود خواستگاری کنید، در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشد. پس اگر با زنی از زنان از دواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را بپردازید و این واجبی از واجبات الهی است و بعد از تعیین مهریه گناهی بر شما نیست در آن چه میان خود بر آن توافق می نمایید. بی گمان الله آگاه و حکیم است. و قراءه ابن مسعود نفس آیه را، ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^۴. پس نفع گیرد تابه اجل معلوم، پس دهید مهر ایشان. ۲- حجت گرفته است روایات امام مسلم را که پیش ذکر گردید- و آنکه تصریح کرده که پیامبر مباح نموده بود متعه را و صحابه این را انجام میداد، مگر حضرت عمر نهی فرمود از این نکاح، از آن چیز که نهی کرد عمر، و آن نهی از پیامبر نیست ۵. ۳ - روی عن علی أنه قال: (لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی إلا شقی ۶) اگر عمر متعه را تحریم نمی کرد، جز انسان شقی و تیره بخت، کسی زنا نمی کرد. ۴ - إجماع اهل بیت به مشروعیت نکاح متعه، من جمله علی و ابن عباس است .

۱- صحیح مسلم بشرح النووی، از ابوبکر زکریا یحی بن شرف النووی، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵هـ-۱۹۹۵م، (5: 153).

۲- گر چه منهج درسه بنده این نبوده که بیان کنم آراء شعبیه را در مسائل که پیش شد، لیکن مجبور شدم به این تا اشاره داشته باشم، چونکه اینجا گروه است که نکاح متعه را جائز میدانند، و نکاح مؤقت را، تا خواهران مسلمان ما آگاه باشد تا در دائره فحشاء نیفتد، به دلایل که اینها بیان میکنند و میگویند که این نکاح صحیح است. ۳- سورة النساء، الآية: 24.

۴- البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأمصار، أحمد بن یحی المرتضی، مطبع السعادة، مصر، طبع اول، 1947م-1948م، (4: 193).

۵- صحیح رویت است از عمر رضی الله که او نهی فرمود از متعه، روایت است از امام أحمد در مسند اش از عطاء در قولش: وقتیکه جابر بن عبدالله آمد در حالت عمره بود پس ما آمدیم در خانه اش، سوال کردند مردم از بعضی اشیاء، بعدا ذکر نمود متعه را، پس گفت: بلی ما بودم که نفع می گرفتیم در وقت رسول الله و ابی بکر و عمر رضی الله تعالی عنهم تا وقت آخری خلافت عمر رضی الله تعالی عنه. مسند أحمد، (3: 380). و گفته شعیب الأرئوط: إسناد این روایت صحیح است به شرط شیخین. و لکن نهی عمر فاروق نبود از زواج متعه بلکه نهی از متعه حج بود. و آنچه که وارد شده از عمر فاروق در شأن تحریم نکاح متعه روایت است از رسول الله و از خود چیزی را نگفته اند عمر چنانچه که بعضی ها میگویند، روایت است از ابن عمر که گفتند: وقتیکه عمر خلیفه شد مخاطب قرار داد مردم و گفتند: رسول الله اجازه دادند برای ما در متعه سه دانه بعدا حرام گردانید. ۶- الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، زین الدین بن علی العاملی الجبعی، دارالعالم الإسلامی، بیروت، (3: 426).

مناقشه و ترجیح :

استدلال نموده آنانیکه نکاح متعه را جواز میدهند به آیات قران: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرْضَائَتْكُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱ این استدلال باطل است چونکه قول صحیح در تفسیر اش اینست که این عطف است به چیز که ذکر شد از اباحت نکاح ماوراء محرمات در این قول الله سبحانه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۲.

پس مراد از این قول الله سبحانه: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ﴾ ای ما استمتعتم بالدخول بهن فاتوهن مهورهن کامله، یعنی وقت که استمتاع نمودید به دخول از اینها بدهید مهرها ایشان را کامل، و این آیت صریح است در مورد وجوب مهر کامل وقت که دخول صورت گیرد از طرف شوهرش، وباصحت ادعاء آنانیکه تفسیر نموده به اینکه مباح است نکاح متعه، مگر این که اباحت مستفاد است از قرائت که بگویی: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى﴾ و این وارد شده است از ابن مسعود و ابن عباس مگر راجح همان توجه و قول اول است، و آن قول را امام طبری هم تأیید نموده است چنانچه فرموده اند: واولی التأویلین فی ذالک با لصواب، تأویل من تأوله: فما نکحتموه منهن فجامعتموه، فاتوهن اجورهن لقیام الحجة بتحريم الله متعة النساء على غير وجه النكاح الصحيح او الملك الصحيح على لسان رسوله "یعنی بهترین تأویل در این مورد که نزدیک به صواب است تأویل کسی است که تأویل نموده اند: پس هنگام که نکاح کردی به آن وجماعت نمودی با آن، پس بدهید مهر ایشان به قیام حجت به تحریم نکاح متعه بدون وجه نکاح صحیح و یاملك صحیح به لسان رسولش^۳. و آنچه که تأکید نموده اند این تفسیر را روایت است که ذکر شده اند سابق، از صحابی که سوال کرد از پیامبر که آیا خود را خصی نکنم؟ اگر میبود آیه که دلالت به اباحت نکاح متعه میکرد، چرا سوال کرد از پیامبر که آیا خود را خصی نکنم؟ و استمتاع میکرد بدون اینکه از پیامبر سوال کند، در حالیکه دلالت آیه به نکاح متعه نیست، و اباحت متعه و دوباره

۱- سورة النساء، الآية: ۲۴.

۲- جامع البيان فی تأویل آی القرآن، از محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الأملی، أبو جعفر الطبری، تحقیق از: أحمد محمدشاکر، مؤسسه رساله، طبع اول، 1420هـ-2000م (8: 178).

۳- سنن ابن ماجه، (1: 631)، والبانی گفته حدیث حسن است.

تحریم اش از احادیث استفاد شده اند.

اما به نسبت روایات که دلالت میکند به اینکه بعضی صحابه پیامبر که در وقت اش تمتع نموده بود از این نکاح، و در زمان ابوبکر و عمر، مگر آنرا نهی کرد عمر رضی الله نکاح متعه را، ونهی عمر از نفس خودش بود ونه از پیامبر پس جواب داده میشود به این قول: نهی عمر نبود از خودش بلکه آنرا شنیده بود از پیامبر و روایت است از فرزند عمر رضی الله عبدالله: (لما ولی عمر بن الخطاب خطب الناس، فقال ان رسول الله اذن لنا فی المتعة ثلاثا ثم حرمها. والله لا اعلم احدا یتمتع وهو محصن الارجمته بالحجارة، الا ان یاتین بأربعة یشهدون ان رسول الله اهلها بعد اذ حرمها، فیکون نهی عمر من باب تاکید نهی النبی صلی الله علیه وسلم ۱، لامن قبیل انشاء الاحکام وتشریعها)، یعنی نهی عمر رضی الله تعالی عنه از باب تاکید نهی پیامبر بود نه از قبیل انشاء احکام. اما روایات که نسبت داده شده به علی کرم الله که گفته اند ابن عباس رضوان الله تعالی عنهم: بود این قبل از علم ایشان به تحریم متعه، وثابت است از ایشان رضوان الله تعالی عنه که ایشان رجوع کرده بود از قولش در مورد نکاح متعه چنانچه گفتند: "به روایت ترمذی وی گفته است: متعه تنها در اول اسلام موجود و درست بود. گاهی اتفاق می افتاد که مردی وارد شهر می شد که در آن جا دوست و آشنایی نداشت و از این رو به اندازه مدتی که احتمال می داد در آن شهر بماند، بازنی ازدواج می کرد و آن زن از وسایل او محافظت می کرد و امورش را انجام می داد و به او می رسید، تا اینکه این آیه ی کریمه نازل شد: ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^۲ ترجمه: مگر از زنان و کنیزان خود "و بدین ترتیب، هرفرجی غیر از آن دو مورد بر مرد حرام است. گفت ابن عباس: فکل فرج سوی هذین فهو حرام ۳ " پس تمام فروج بدون این دودانه که درآیه ذکر شد حرام است، و علی رغم اینکه ضعف در حدیث اوجود دارد، مگر وارد شده از ایشان اباحت نکاح متعه در مقابل روایت کثیر دیگر است که افاده رجوع میکند یعنی اینکه از قولش رجوع نمود است از قولش که به حلال بودن نکاح متعه قول کرده است، و یقینا که ایشان این متعه را بد میپداشتند^۴، بالفرض اگر بگویم که علی رضی الله تعالی عنه اینرا گفته است پس مخالف روایات است که پیامبر از آن نهی کرده است چنانچه گذشت، پس استدلال ایشان باطل میگردد، و این نیز باطل میگردد که اجماع نمود است اهل بیت به اباحت نکاح متعه، چونکه پیامبر صلی الله علیه وسلم و علی بن ابی طالب قطعا نگفته به حلال بودنشان پس کدام اجماع داعی این است ۵.

۱- سورة المؤمنون، الایه 6. ۲- سورة المعارج الایه: 30.

۳- سنن الترمذی، (3: 430). وإمام ترمذی گفته اند: رواست است از ابن عباس که در متعه یک رخصت است، بعدا از این قول خویش رجوع نموده اند وقت که آگاه شد از حدیث رسول الله البانی گفته حدیث ضعیف است."

۴- نیل الأوطار شرح منتهی الأخبار من احادیث سید الأخبار، از محمد بن علی بن محمد الشوکانی، مکتبه دعوة الإسلامیه، شباب الأزهر، (11):

(283) ۵- صحیح مسلم بشرح امام نووی، (5: 151-153).

بعدا اگر ثابت شود که در زمان پیامبر تمتع میکرد پس این عمل ایشان حمل میشود به عدم علم اش به نسخ که حکم اباحت را برداشت، و از شروط ثبوت احکام این نیست که بدانند تمام، و عمل بکند به این تمام، و کسیکه میدانند حجت است نسبت به آنانیکه نمیدانند، و چنانچه نهی عمر رضی الله تعالی عنه بود از باب تأکید به تحریم پیامبر صلی الله علیه وسلم نکاح متعه، و نبود عمل عمر رضی الله انشاء احکام و تشریح ۱.

قول راجح در این مسأله:

و راجح در این مسأله قول عام اهل علم است به تحریم نکاح متعه، چونکه تحریم این نکاح به نصوص صریح و صحیح ثابت است.

پس جواز ندارد به هیچ شخص که کرامت خانم مسلمان را و از خود را در نتیجه اقوال شاذه و مخالف ثوابت شرعی انجام بدهند، و محاوله ترویج به مثل این گونه محرمات به حجت ضرورت و مصلحت و حاجت درست نیست. این حکم مناسب است به تمام خانمها مسلمان اینککه فهمیده شود و فهم دقیق پیدا کند تا اینککه سوء استفاده آنانی قرار نگیرد که اراده به این کار را دارد.

مطلب سوم:

نکاح محارم: که محارم نسبی و محارم مصاهره و محارم به رضاع است.

شریعت اسلامی بیان نموده است صنفها از خانمها محارم به مردها، و از خلال اینها صنفها خانمها شناخته میشود حرمت مردها به خانمها، پس گردانیده الله سبحان اسباب تحریم را سه سبب: ۱- خویشاوندی، ۲- دامادی، ۳- رضاع، و بیان هر کدام اینها ذیلاً میآیند:

محرمات نسبی:

محرمات نسبی هفت صنف از خانمها است، و تابه ابد نکاح شان حرام است، و این اصناف عبارتند از: ۱- مادر: و این هر انثی است که منتهی میشود به این یعنی مادر نسب شخص به واسطه و یابدون واسطه ۱، و این حرام است به مردها نکاح مادر اش، و جدات مادرکلان شان برابر است که مادری باشد و یا پدری. و حرام است به خانم که نکاح کند به بچه خویش و اولادها ایشان برابر است که از هر قبیل باشد از قبیل بچه و یا دختر. ۲- دختر: هر انثی که منتهی میشود به مرد نسب اش به ولادت به واسطه و یا بدون واسطه ۲، و دخترها شامل اولادها ایشان نیز میشود، و این حرام است به خانم فرزندش گرچه بالا برود، چونکه جد و پدر جد گرچه بالا برود، همه ایشان اعتبار دارد اصل به خانم پس جواز

۱- صحیح مسلم بشرح نووی (5: 152).

۲- تبیین الحقائق، از الزیلعی، (2: 102). بدایة المجتهد ابن رشد، (2: 32). أسنی المطالب، از زکریا الأنصاری (3: 148). المغنی از ابن قدامة، (6: 567).

۳- تبیین الحقائق از الزیلعی (2: 101). بدایة المجتهد ابن رشد، (2: 32). المغنی از ابن قدامة، (6: 568).

ندارد نکاح ایشان. و حرام است نکاح دختر مزنیه نزد جمهور از حنفی و مالکی و حنابله، و مخالفت نموده اند به این قول اینها امام شافعی در این مورد، نزد این امام حرام نیست به مرد نکاح دختر از زنا، و گفتند این مکروه است، و مستحب است که خود از این نوع نکاح نکند ۱.

أدلة جمهور علماء به عدم جواز نکاح دختر از زنا:

حرام نموده اند الله سبحانه نکاح دخترها را و فرموده اند: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّن الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۲

ترجمه: الله سبحانه به شما حرام نموده است از دواج مادرانتان، دختران تان، خواهران تان، عمه ها، و خاله های تان، برادر زاده ها، و خواهرزاده ی تان، و مادرائی که به شما شیر داده اند. خواهران شیریتان، مادران همسرانتان، دختران همسران تان که از مردان دیگری هستند و تحت سرپرستی و کفالت شما قرار دارند و با مادران شان قبلاً همبستر شده اید، اما اگر با مادران آنها همبستر نشده اید، گناهی در ازدواج با چنین دختران بر شما نیست. همسران پسران صلبی خود، و اینکه دو خواهر را با هم جمع کنید، مگر آنچه گذشته است که با طلاق یکی از آنها قلم عفو برگزیده آنان کشیده می شود بی گمان الله سبحانه بسیار آمرزنده و مهربان است. و بنت اسم هر انثی است که خلق گردیده از آب مرد، پس نسب حقیقی ثابت میشود مگر شریعت اعتبار داده اند در ارث ثبوت نسب را شرعاً بخاطر جریان ارث و نفقه، و کسیکه این را ادعا دارد در نکاح پس ایشان دلیل بیاورد ۳. و ثبوت نسب ثابت میشود مابین زانی و دخترش .

۳- خواهر:

مراد از خواهر، هر خواهر که آنرا تولد نموده باشد ابوان یعنی پدر و مادر و یا یکی از اینها، و این جواز ندارد که به نکاح گرفته شود توسط برادرش، برابر است که برادر اصلی باشد، و یا برادر پدری و یا برادر مادری.

۴- عمه ها:

خواهر پدر، و خواهر پدرکلان، و خواهر از قبیل مادر، قریب باشد پدرکلان و یا دور باشد، و ارث باشد و یا غیر ارث ۴.

۱- المیسوط، السرخسی، (4: 190).

۲- سورة النساء، الآية: 23.

۳- بدائع الصنائع، از کاسانی، (2: 257).

۴- المغنی، از: ابن قدامه، (7: 470).

۵- خاله ها.

۶- دختر برادر: برادر زادهها:

برابر است که این برادر اصلی باشد، ویا از پدر باشد ویا از مادر باشد، گرچه پائین باشد، تمام اش حرام است مانند دخترها برادر ۱.

۷- دختران خواهر: خواهر زادهها:

برابر است که خواهر پدري ویا مادري باشد ویا پدري ویا مادري گرچه پائين برود تمام ايشان حرم است ۲. و دليل به تحريم اين اصناف هفت گانه آيه قرآنی است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۳

است. ترجمه: الله سبحانه به شما حرام نموده است از دواج مادرانتان، دختران تان، خواهران تان، عمه ها، وخاله های تان، برادر زاده ها، وخواهرزاده یتان، و مادرانی که به شما شیر داده اند. خواهران شیریتان، مادران همسرانتان، دختران همسران تان که از مردان دیگری هستند و تحت سرپرستی و کفالت شما قرار دارند و با مادران شان قبلاً همبستر شده اید، اما اگر با مادران آنها همبستر نشده اید، گناهی در ازدواج با چنین دختران بر شما نیست. همسران پسران صلبی خود، و اینکه دو خواهر را با هم جمع کنید، مگر آنچه گذشته است که با طلاق یکی از آنها قلم عفو برگزیده آنان کشیده می شود بی گمان الله سبحانه بسیار آمرزنده و مهربان است.

محرمات به مصاهرت:

زنانی که بخاطر خویشاوندی و نسب ازدواج با آنها حرام است عبارتند از:

۱- مادر خانم: یعنی ازدواج با اصول همسر هر چند درو تر باشند حرام است، هر چند مرد با آن همسر خود همبستر شده یا نشده باشد، مراد از مادر خانم اصول خانم است یعنی مادرش و مادرکلان اش از قبل مادریش و از قبیل پدریش گرچه بالابرو، و فرق در این نیست که باشد مادرخانم از نسب ویا از رضاع ۴.

۱- الحاوی، از الماوردی، (9: 198).

۲- الحاوی از الماوردی، (9: 198).

۳- سورة النساء الآية 23.

۴- بدایع الصنایع، از کاسانی، (2: 258).

مانند: مادر مادر بزرگ زن، فرق نمیکند که مادر بزرگ او مادری باشد و یا مادر مادرش. زیرا براساس اصول شرعی: عقد دختر باعث تحریم عقد مادر و مادر بزرگهای آنها گردیده و همبستر شدن بازن سبب تحریم ازدواج با دختران او می شود.

۲- ربائب: و مراد از ربائب: منظور از آن، دختر زن از شوهر دیگر او می باشد و به این خاطر به این اسم نامیده میشود که تحت سرپرستی شوهر مادر تربیت پرورش می یابد. و بنا بر این وی مربوطه تربیت شده است و ربیبه بر وزن فعيلة و به معنای وزن مفعولة می باشد. برابر است که این دختر از نسب باشد و یا از رضاع ۱.

مگر تحریم ربیبه مشروط به دخول مادرش است، و دلالت میکند به این شرط این قول الله سبحانه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخْوَانُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۲. و اگر جدا شود زوج از خانم اش به طلاق قبل از دخول باز جواز دارد نکاح به دخترش که از شوهر دیگرش است، اگر وفات بکند خانم قبل از دخول جواز دارد به شوهرش که ازدواج کند به دخترش نزد امام ابوحنیفه ۳ و مالک ۴ و امام شافعی ۵ و روایت از حنبله ۶، و در روایت دیگرش جواز ندارد ازدواج به دخترش خانم اش که فوت کرده قبل از دخول.

و قول راجح از جمهور علماء است چونکه اعتماد اینها به آیه صریح قرآن است آنکه شرط کرده است حرمت ربیبه به دخول مادر ربیبه، و اگر دخول صورت نگرفته باشد باز منتفی میشود حرمت اش، و فرق در این مابین فوت و طلاق نیست. و شرط نه نموده است فقهاء اینکه باشد ربیبه در خانه شوهر مادرش، گرچه الله سبحانه فرموده است ﴿و ربائبکم اللاتی فی حجورکم﴾، مگر جمهور علماء میگویند این قید در آیه قرآن کریم از خاطر وصف غالب ربائب است، چون اکثراً میباشد همراء مادرش زندگی میکند و شوهر مادر ناپدری متولی تربیت او می شود، و فقها بر این امر اجماع دارند در خانه مادر شوهرش، و اگر خارج شود از مخرج غالباً احتیاج پیدا نکند به خانه مادرش پس به این مفهوم حجت گرفته نمیتوانند،

۱- المغنی، از ابن قدامه، (7: 470).

۲- سورة النساء: الاية: 23.

۳- المبسوط، السرخسی، (4: 184).

۴- البیان والتحصیل والشرح والتوجیه والتعلل لمسائل المستخرجة، از أبو الولید محمد بن أحمد بن رشد الجد، حقه: د: محمد حی و آخرون، دار الغرب، بیروت، لبنان، طبع دوم، 1408 هـ 1988 م، (5: 130).

۵- الحاوی، از الماوردی، (9: 208).

۶- الکافی فی فقه امام أحمد حنبل، ابن قدامه، (3: 37).

وَمَنْتَفَى نَمِيشُود حَكْم تَحْرِيم نِكَاح رَبِيبِهِ بِه انْتِفَاء شَرْط: كِه بُوْدن اَش دَرخَانِه شُوهر مَادَرش اسْت وَاين از اَيْن قَوْل الله سَبْحَانِ مَسْتَفَاد اسْت: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَّحِيماً﴾ ۱. پس رفع کرده الله حرج در زواج ربیبه اگر حاصل نشده باشد دخول به مادرش، و اگر باشد ربیبه درخانه شوهر مادرش شرط همچنين الله رفع کرده است از آن حرج آنکه نباشد درخانه شوهر مادرش ۲.

۳- خاتمهها فرزندها یعنی سنو، ازدواج باهمسر فروع خود:

ازدواج با همسر فروع خود، هر چند دورتر باشند فرقی نمیکند از طریق پسر باشد و یا از طریق دختر، یا آن فرع با او همبستر شده و یا نشده باشد و یا بعد از مرگ او ترک کرده یا او را طلاق داده باشد، حرام است. فرق نمیکند از طریق پسر باشد یا از طریق دختر، و یا آن فرع با او همبستر شده یا نشده باشد و یا بعد از مرگ او ترک کرده و یا او را طلاق داده باشد، حرام است. مانند: همسر پسر، و همسر پسر پسر، و یا همسر پسر دختر هر چند دورتر گردیده باشند، و در مذهب امام ابوحنیفه ازدواج با دختر زنی که مرد با او مرتکب زنا شده باشد، و یا دختر زنی که با او بر اساس نکاحی ناقص و فاسد ازدواج کرده باشد جایز نیست.

الله سبحانه میگویند: ﴿وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ ۴. و حلائل جمع حلیله، و به معنای زنان می باشد و از آن جهت به این اسم نامیده شده است که او برای شوهرش حلال و شوهرش نیز برای او حلال است، پس هر دو برای هم حلال می باشد، ولی به شوهر حلیل گفته میشود. و مراد از این خانم فرزند است، و هیچ اختلاف مابین اهل علم در این نیست که حلیله فرزند حرام است به پدر شوهرش به حرمت مؤبدی و این حرمت به مجرد عقد صورت میگیرد نه مشروط به دخول ۵، و گاهی در ذهن انسان هنگام که این آیه را تلاوت میکند ﴿وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾. سورة النساء، الايه: 23.

۱- الکافی، از ابن قدامه، (3: 37). المعنی، از ابن قدامه، (7: 470).

۲- سورة النساء، الايه: 23.

۳- المبسوط، از سرخسی، (3: 363). الذخیره، از شهاب الدین أحمد بن إدريس القرافي، تحقیق: از محمد حجی، دارالغرب، سال 1994م، بیروت، (4: 263). نهاية المحتاج إلى شرح المنهاج، از الرملي، (6: 276). المعنی، از ابن قدامه، (7: 470).

۴- سورة النساء، الايه: 23.

۵- جامع البيان، فی تأویل آی القرآن، از امام طبری، (8: 149). شرح فتح القدير، از کمال الدین بن الهمام، (3: 211). حاشیه العدوی علی شرح الکفاية الطالب، علی الصعیدی العدوی المالکی، تحقیق: از یوسف الشیخ محمد الباقری، دارالفکر، بیروت، 1412هـ (2: 75). الأم، از امام شافعی، (5: 160)، المعنی، از ابن قدامه، (7: 470).

خطور میکند که خانم فرزند رضاعی حرام نیست به پدر شوهرش، چونکه الله سبحان بیان نموده است که حليلة فرزند از صلب اش است و این حرام است، و از مفهوم مخالف مستفاد میشود که حليلة رضاعی حرام نیست، درحالیکه این امر و این کار نادرست و غیر صحیح است، و حکم حليلة رضاعی مانند حکم حليلة فرزند صلبی است، و این مفهوم مخالف حجت است و قیتکه مخالف و معارض منطوق نباشد، و معارض منطوق به قول پیامبر صلی الله است در دختر حمزة "لا تحل لی یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب هی بنت اخی من الرضاعة" حلال نیست به من آنکه حرام است از رضاع و مانند حرمت از نسب و این دختر برادرم رضاعی ام است ۱-۲. ، اما لفظ "من اصلابکم" خارج کرده به این لفظ الله سبحان فرزند گرفتگی را ۳ .

۴- خانم پدر:

الله سبحان میفرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ﴾ ۴. به نکاح نکنید آنکه به نکاح گرفته پدرها شما، و منکوحه پدری این خانم است که به نکاح گرفته است پدر به نکاح صحیح، برابر است که به ایشان دخول کرده باشد و یانه پدر، چونکه اسم نکاح واقع میشود به عقد و به و طء، پس حرام میشود به هر دو. زن اصول هر چند دورتر باشند فرق نمی کند خویشاوند پدری یا خویشاوند مادری باشند، مانند: همسر پدر و پدر بزرگ یعنی پدر پدر پدر مادر. اما ازدواج با دختر همسر پدر و یا مادر همسر پدر برای پسر او جایز است. و از آنچیزکه گرفته میشود حکم منکوحه پدر خانم پدرکلان هکذا، و خانم پدرکلان مادر پدر است، برابر است که پدرکلان بعید باشد و یاقریب، و برابر است در تحریم هر منکوحه پدر از نسب باشد و یا رضاع ۵. و حرمت این اصناف توسط این قول الله سبحان ثابت میشود: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَابِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَابِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ ۶. و او در این قول الله سبحان عاطفه است و عطف است به ما قبل اش و تمام اینها مشترک

۱- صحیح البخاری، (2: 935).

۲- بدائع الصنائع، از کاسانی، (2: 260). المجموع، از امام النوی، (15: 374).

۳- جامع البیان فی تأویل آی القرآن، از طبری، (8: 149). کتاب تفسیر القرآن، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن المنذر النیسابوری، تحقیق از: د: سعد محمد السعد، دار المائر، مدینه منوره، طبع اول، 1423 هـ 2002 م، (2: 631).

۴- سورة النساء، الایه: 22.

۵- تحفة الفقهاء، از: علاء الدین السمرقندی، دار الفکر، بیروت، طبع دوم، 1414 هـ 1994 م، (2: 123). الفواکه الدوانی علی رساله ابن زید القیروانی، النفروانی، (2: 18).

تحفة المحتاج بشرح المنهاج، شهاب الدین أبو العباس أحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی، تحقیق از: عبدالله محمود عمر محمد، دارالکتب العلمیه، بیروت لبنان، (6: 481).

۶- سورة النساء، الایه: 23.

است در حکم که تحریم است.

محرمات رضاعی:

فرع اول: محرمات به رضاع، و اصل تحریم: اصل تحریم رضاعی ثابت میشود از این قول الله سبحانه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ﴾^۱. دلالت میکند این آیه به تحریم نکاح مادر و خواهر رضاعی یعنی در این آیه از میان محرمات رضاعی، فقط مادران و خواهران رضاعی ذکر شده است چون مادر اصل و خواهر فرع میباشد، با ذکر هر دو به سائر اصول و فروع نیز توجه داده است و سنت نبوی به تفصیل و با عبارت صریح آنرا توضیح داده است. و قصر نمیشود به این دو صنف از زنها حرمت بلکه شامل غیر هم میشود که عبارتند از فحرم من الرضاع ما حرم من النسب، کسانی که به علت وجود خویشاوندی نسبی ازدواج با آن حرام است به سبب وجود رابطه رضاعی نیز ازدواج با آن حرام می شود، و دلیل این قول پیامبر صلی الله علیه وسلم است: ۱- (ماورد عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه أريد على ابنة حمزة أن يتزوجها فقال انها ابنة أخي من الرضاعة فانه يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب) ۲. وارد شده است از پیامبر اسلام که ایشان اراده داشت تا دختر حمزه را به نکاح بیگیرد و گفت که او برادرزاده رضاعی من است برادر زاده رضاعی ام است و آنانکه توسط رضاع حرام است مانند حرمت که توسط نسب است. ۲- (عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه قال "يحرم من الرضاع ما يحرم من الولادة) ۳. از أم المؤمنین عایشة روایت است که گفت پیامبر: آنچه به دلیل نسبی حرام است به دلیل رضاع هم حرام میشود. در رابطه با موضوع رضاع و شیرخوارگی باید گفت که: شوهر خانمی که به کودکی شیر داده و همه اقارب و خویشاوندانش به صورت خویشاوندان و اقوام کودک درمی آیند، نه دیگران. زیرا در این رابطه مرد به عنوان همسر زن بیشتر مورد نظر است هر چند شیرمتعلق به زن می باشد. و از نصوص که گذشت معلوم میشود که حرمت مابین این اصناف و صنف ها است ۴: ۱- حرمت مرضعه به رضیع کسیکه شیر داده است: و حرمت مادرش گرچه بالا برود، و حرمت دخترش و دختر دخترش گرچه پائین برود برابر است که باشد دختر از صاحب شیر برابر است که باشد یک جا شیرخورده باشد و یا جدا شیر خورده باشد.

۱- سورة النساء، الاية: 23

۲- مسند أحمد (1: 339)، و گفته شعيب الأرنؤط: إسناده این حدیث صحیح است به شرط شیخین.

۳- مسند أحمد (6: 44)، و گفته شعيب الأرنؤط: إسناده این حدیث صحیح است به شرط شیخین.

۴- بدائع الصنائع، از کاسانی، (2: 4-9).

۲- آباء مرضعة: گرچه بالا برود، حرام است به رضیع، چونکه اجداد اش بحساب میابند.

۳- اخوات مرضعه.

۴- حرام است مرضعه به فرزندهایش رضیعه و فرزند فرزندش.

۵- اگر شیر بدهند خانم به دو طفل بیگانه بگونه که باشد یک بچه و دیگر دختر اینها برادر و خواهر رضاعی است و حرام است بالا یکدیگر.

۶- اگر رضیعه انثی باشد پس این حرام است به شوهر مرضعه، و اصول و فروع اش .

فرع دوم:

مقدار شیر که حرمت به آن ثابت میشود:

اختلاف نمود علماء در مقدار اندازه شیر که حرمت را بوجود میآورد که اقوال مشهورش اینست:

۱- برابر است در حرمت کم و زیاد شیر باشد، و این قول امام ابوحنیفه و امام مالک و روایت از امام احمد است ۱.

۲- رضاع توسط اضافه از سه دفعه رضعات ثابت میشود، این قول داؤود ظاهری است ۲.

۳- رضاع توسط پنج رضعات و یا زیاد از پنج رضعات ثابت میشود، این قول شافعی و حنابله و ابن حزم ظاهری است ۳. از أدله اصحاب قول اول که میگویند شیر کم باشد و یا زیاد در تحریم برابر

است: ۱- قول الله سبحانه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ

الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۴. است، و قول پیامبر صلی الله علیه

وسلم (یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب) ۵. آنچه به دلیل نسبی حرام است به دلیل رضاعی هم

حرام میشود. و وجه دلالت از آیت و حدیث پیامبر اینست: آیت قرآنی و حدیث پیامبر که ثابت میشود به

این حرمت رضاع و ذکر کرده رضاعت را مطلق نه مقید به عدد و مقدار ۶. ۲- و روایت دیگر که وارد

است از عقبه بن حارث: (أنه تزوج أم یحیی بنت أبی اهاب، قال فجاءت أمة سوداء فقالت: قد ارضعتكما

۱- بدائع الصنائع، از الكاسانی، (9: 16). و بدایة المجتهد، از ابن رشد، (2: 35). الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف، از المرادوی، (9: 345).

۲- المحلی بالآثار، أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم، طبع دار الفکر، (10: 10).

۳- المجموع، از نووی، (18: 210). المعنی از: ابن قدامه، (9: 193). المحلی بالآثار، از ابن حزم (10: 10).

۴- سورة النساء: الایه : 23.

۵- قبلا گذشت مرجع این حدیث و تخریج آن.

۶- بدائع الصنائع، از کاسانی، (9: 16). الاستذکار، از بن عبدالبر (6: 249). بدایة المجتهد از ابن رشد، (2: 35).

فذكرت ذالك للنبي صلى الله عليه وسلم فاعرض عني، قال فتحتيت فذكرت ذالك له، قال: كيف وقد زعمت ان قد ارضعتكما؟ "فنهاه عنها) ١ .

که به ازدواج گرفت ام یحیی بنت ابی اهاب را گفت پس آمد کنیز سیاه وگفت من شما هردو را شیر دادم و همین را به پیامبر یادآوری کرد و پیامبر آنر نهی کرد. وجهه دلالت نهی کرد پیامبر خانم را بدون اینکه پرسان بکنند از عدد رضاعات و مقدارش اگر عدد رضاعات معتبر میبود چرا پیامبر از آن غافل میبود و پرسان نمیکرد ٢.

أدله اصحاب قول دوم :

که میگویند رضاع که حرمت را بوجود میآورد اینکه باشد سه دفع و زیاد از سه دفع: قول نبی صلی الله علیه وسلم (لا تحرم المصّة ولا المصتان) وفي رواية اخرى (لا تحرم الرضعة ولا الرضعتان او المصّة والمصتان) ٣ حرمت را به وجود نمیآورد یک کش شیرویا دوکش شیر. ودر روایت دیگر حرمت را به اوجود نمیآورد یک کش و دوکش ٤ .

أدله اصحاب قول سوم:

اینکه رضاع که ثابت میشود به آن حرمت حد اقل بایستی پنج بار طبق عرف و عادت به آن کودک شیر داده باشد و لازم نیست حتما هر بار شیر را سیر خورده باشد:

١- (عن عبدالله بن أبي بكر عن عمرة عن عائشة أنها قالت كان فيما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات يحرمن. ثم نسخن بخمس معلومات فتوفي رسول الله وهن فيما يقرأ من القرآن). از عبدالله بن ابی بکر که او از عمرة و او از أم المؤمنین عائشه روایت کرده است که میگویند: قرآن در آغاز برای رضاع ده بار شیر خوردن را فرموده و سپس آنرا به پنج بار قطعی تقلیل داد پس از وفات رسول الله برخی از مردم همچنان فکر می کردند که آن ده بار همچنان شرط است و نمی دانستند که نسخ شده است ٥.

٢- حدیث (سهلة بنت سهيل وهي امرأة أبي حذيفة وهي من بنى عامر بن لوى لما جاءت إلى رسول الله فقالت يا رسول الله كنا نرى سالما ولدا وكان يدخل على وأنا فضل وليس لنا إلى بيت واحد فماذا ترى في شأنه فقال لها رسول الله ارضعیه خمس رضعات). از سهله دختر سهیل که ایشان خانم ابی حذیفه بود از

١- صحیح البخاری، (2: 941).

٢- المفصل، از عبدالکریم زیدان رحمه الله علیه، (6: 248)، وعبدالکریم زیدان منسوب نموده دلیل را به کاسانی در بدائع.

٣- المحلی بالآثار، از ابن حزم، (10: 11) مسند أحمد (6: 95)، وگفته درباره ابن شعیب بن الارثنؤط: إسناد این حدیث صحیح است، رجال اش ثقة است.

٤- سنن ابن ماجه، (1: 624). وگفته در این مورد البانی: این حدیث صحیح است.

٥- صحیح مسلم، (4: 167).

قبيله بنی عامر وقتیکه آمد نزد پیامبر پس گفت یارسول الله ما بودم سالم و برای مان یک خانه است پس چه میگویی گفت پیامبر شیر بده پنج دفعه ۱.

مناقشه دلایل و ترجیح:

أدلة اصحاب قول اول که قائل است به اینکه کم و یا زیاد خوردن شیر توسط طفل برابر است در حرمت اش، ادله قوی است. یعنی اکثرا علماء این شروط را لازم نمی شمارند و به این آیه استدلال می نمایند که: ﴿وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ﴾ ۲. مادرانی که به شما شیر داده اند. مطلق بیان شدن رضاع بیانگر این است که کم و زیاد آن باهم تفاوتی ندارد.

وقت رضاعت که موجب تحریم میشود :

اتفاق نموده علماء که مدت تحریم رضاع دو سال اول زندگی بچه که وقع شده باشد است. و اختلاف نموده در رضاع شخص بزرگ، جمهور علماء من جمله احناف ۳ مالیکها ۴ و شوافع ۵ و حنابله ۶ به این نظر است که رضاعت شخص بزرگ حرمت را به اوجود نمیآورد، مخالف این قول است ظاهریه که میگویند رضاع شخص بزرگ حرمت را به اوجود میارند ۷.

أدلة جمهور علماء به نفی تحریم به رضاع شخص بزرگ:

۱- قول الله سبحانه: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبَيِّمَ الرِّضَاعَةَ﴾ ۸، مادران دو سال تمام فرزندان خود را شیر می دهند، هرگاه یکی از والدین یا هر دوی ایشان خواستار تکمیل دوران شیرخوارگی شوند. وجه دلالت از این آیه: الله سبحانه در این آیه بیان نموده که رضاعت میباید در بین دو سال، و اگر باشد بعد از دو سال اعتبار ندارد رضاعت، و گفته ابن عباس: "ومع قول الله هذا، لا نرى رضاعاً بعد الحولين يحرم شيئاً" یعنی با این قول الله سبحانه نمیبینم رضاع را بعد از دو سال که کدام چیزی را حرام کند ۹.

-
- ۱- موطا از امام مالک رحمه الله بن أنس أبو عبدالله الأصبغی، تحقیق از: محمد فواد عبدالباقی، دار إحياء التراث العربی، مصر، (2: 605). الأم از امام شافعی، (5: 30). صحیح ابن حبان (10: 27).
 - ۲- سورة النساء، الاية: 23.
 - ۳- المبدع فی شرح المقنع، ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن مفلح الحنبلی أبو إسحاق، المكتب الاسلامی، لبنان، بیروت، 1400هـ، (8: 165).
 - ۴- بدائع الصنایع، از کاسانی، (4: 5). المبسوط از: سرخسی، (5: 122).
 - ۵- حاشیه العدوی، علی شرح کفایة الطالب الربانی، از الصعیدی العدوی، تحقیق از: یوسف الشیخ البقاعی، دار الفكر، لبنان، بیروت، 1412هـ (2: 150).
 - ۶- الحاوی، از الماوردی، (11: 367). أسنی المطالب از: زکریا الأنصاری، (3: 416).
 - ۷- المحلی بالآثار، از ابن حزم، (10: 20).
 - ۸- سورة البقره: الاية : 233.
 - ۹- جامع البیان فی تأویل القرآن، از طبری، (5: 36).

۲- قول النبی صلی الله علیه وسلم: (لاتحرم من الرضاعة إلا ما فتق الأمعاء وكان فی الثدي قبل الفطام) ۱
ووجه دلالت به این حدیث اینست که: رضاع که سبب تحریم میشود رضاع وقت صغارت و رضاع
که متغذی کننده باشد.

۳- عن (یحی بن سعید ان ابا موسی قال فی رضاعة الكبير: "ما أراها إلا تحرم"، فقال ابن مسعود أبصر
ماتفتني به الرجل" فقال أبو موسی: فما تقول أنت؟ فقال ابن مسعود: لا رضاعة الا ما كان فی الحولين"، فقال
أبو موسی: لاتسالون عن شئ ما كان هذا الخبر بين أظهرکم). از یحی فرزند سعید روایت است که ابا موسی
در رضاع یعنی در تحریم شخص بزرگ گفت: نمی بینم مگر تحریم را یعنی حرمت را به اوجود میارد،
وگفت ابن مسعود رضاعت نیست مگر در دو سال اول پس گفت ابو موسی از من سوال نکنید وقتیکه
باشد این در مابین ما، ۲.

دلایل ظاهریها که میگویند رضاعت شخص بزرگ هم تحریم را به اوجود میارد:

۱- ما روی عن (سهلة بنت سهيل، أنها جاءت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: يا رسول الله انى أرى
في وجه أبي حذيفة من دخول سالم وهو حليفه- فقال النبي صلى الله عليه وسلم: أرضعته" قالت: وكيف
أرضعته وهو كبير؟ فتبسم رسول الله، وقال: قد علمت انه رجل كبير). روایت است از سهله دختر سهیل
که ایشان آمد به پیامبر وگفت: ای پیامبر الله من در روی ابی حذیفه از وقتیکه سالم داخل خانه ما شود
ناخوشایندی می بینم، برایش گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم شیر برایش بده به سالم، گفت به سهله به
پیامبر: چگونه در حالیکه سالم کلان است؟ تبسم کرد پیامبر صلی الله علیه وسلم وگفت: دانستید که ایشان
مرد بزرگ است ۳. ۲- سأل سالم بن أبي الجعد على بن ابي طالب، ان أردت ان يتزوج امرأة وقد سقتني
من لبنها وانا كبير تداويت به، فقال له على: "لاتنكحهما ونهاه عنها" سوال کرد سالم فرزند بی ابی جعد
از علی (ض) که ایشان قصد داشت که به ازدواج بیگیرد خانم را که شیر خورده بود در حالیکه بزرگ
بود، وگفت برایش علی (ض): به نکاح نگیر و منع کرد از آن نکاح ۴. **مناقشه و ترجیح :**

استدلال جمهور علماء به این قول الله سبحانه: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ
يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾ خلی قوی است، و هكذا توسط حدیث صحیح که روایت کرده امام ترمذی: (لاتحرم من
الرضاعة إلا ما فتق الأمعاء وكان فی الثدي قبل الفطام).

۱- حدیث حسن صحیح است، چنانچه امام ترمذی گفته اند، والبانى گفته حدیث صحیح است، سنن الترمذی (3: 458).

۲- حدیث رویت نموده اند بیهقی، وگفته شده گرچه حدیث مرسل است و شواهد کثیر موجود میباشد از ابن مسعود، چنانچه روایت نموده اند ابن
عباس وگفته: لا رضاع إلا ما كان فی الحولين".

۳- صحیح مسلم، (4: 168).

۴- المحلى بالأثار، از ابن حزم، (10: 19). مصنف عبدالرازق، (7: 461).

۵- سورة بقره، آیه: 233.

شواهد تدعیه إلا ان أفضل ما قيل فيه أنه موقوف، اما حدیث که ابن مسعود روایت کرده است که رضاع نیست مگر در دو سال اول که طفل شیر بخورد، بالا ایشان اعتراضات صورت گرفته است گرچه شواهد است که این قول را بهتر میدانند، لیکن بهتر اینست که گفته شود این حدیث موقوف است، و علماء اختلاف نموده در حجت حدیث که به صحابه موقوف باشد، ۱ .

و اما استدلال اهل ظاهر که گفته است: که رضاع به کبیر هم ثابت میشود، و استدلال نمود به حدیث سهله بنت سهیل این حدیث صحیح است در مسلم آمده است، مگر جمهور علماء اینرا حمل نمود است به اینکه این حدیث و این قول مختص است به سهله و سالم، و این توجیه خویش را توسط روایت که امام مسلم روایت نموده است تأیید نموده است: گفته تمام همسران پیامبر (صلی الله علیه وسلم) نمی پذیرفتند که با این نوع رضاعت یعنی شیر خوردن فرد بزرگ سال کسی نزد آنان برود. و عایشه می گفتند: سوگند به الله، ما این کار را صرفاً اجازه ای می دانیم که رسول الله بطور خاص برای سالم قایل شده است؛ لذا هیچ کس نمی تواند با این رضاعت نزد ما بیاید و یا ما را ببیند ۲. و آنچه گذشت: ترجیح قول جمهور علماء دارد که تحریم ثابت نمیشود به شخص کبیر.

محرمات به سبیل توقیت یعنی محرمات مؤقت ۳:

۱- جمع مابین محارم: حرام است جمع مابین دو خانم که اگر یکشان فرض شود مرد، جواز ندارد به دیگرش نکاح آن ۴- و شامل میشود این جمع: جمع مابین دو خواهر، و جمع ما بین خانم و عمه اش، و جمع مابین خانم و خاله اش. و دلیل این مدعی این قول الله سبحانه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّن الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۵. و قول پیامبر (صلی الله علیه وسلم): (لا یجمع بین المرأة و عمتها و لابین المرأة و خالتها) که جمع

۱- امام رازی از حنفی و بزدوی، و سرخسی و علماء متأخرین و امام مالک و احمد حنبل در یک روایت خویش گفته اند حدیث موقوف حجت است. و امام ابوحنیفه و شافعی میگویند که حدیث موقوف حجت نیست جهت احتمال اجتهاد صحابه، و یا شینده باشد بغیر از رسول الله: نظر کنید: کتاب التقرير و التحبیر، از کمال ابن همام، (2: 310). منهج النقد فی العلوم الحدیث، از نورالدین عتر، دارالفکر المعاصر، لبنان، بیروت، طبع سوم، 1418-1997م، ص: 328.

۲- صحیح مسلم، (4: 169).

۳- العرض القرآنی لقضايا النکاح و الفرقه، درسه تحلیلی جامعه بین آیات و فقها، از زینب بعدالسلام أبو الفضل، دارالحدیث، القاہرہ، سال طبع 1427-2006م، ص: 117.

۴- مجمع الأنهر فی شرح ملتقى الأبحر، از عبدالرحمن بن محمد بن سلیمان الکلبیولی، مشهور به بشیخی زاده، تحقیق از: خلیل عمران المنصور، دارالکتب العلمیه، لبنان، بیروت، 1419-1998م، (1: 479).

۵- سورة النساء، آیه: 23.

نکنید مابین خانم و عمه اش و نه مابین خانم و خاله اش ۱.

۲- جمع مابین اکثر از چهار زن:

ودلالت میکند به این مدعا این قول الله سبحانه: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾^۲ و اگر ترسیدید که نتوانید درباره ی یتیمان دادگری کنید، بازنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید، یا دو یا چهار زن ازدواج کنید. اگر هم ترسیدید که نتوانید میان زنان دادگری و عدالت رار رعایت کنید، به یک زن اکتفا کنید یا با کنیزان خود ازدواج کنید. این سبب میشود که کمتری دچار کج روی و ستم شوید و فرزندان کمتری داشته باشید. وجه دلالت از این آیه: مباح نموده است ازدواج به چهار زن، و اکثر از چهار زن الله سبحانه را حرام ساخته است. مجاهد گفته: معنی این آیه را طوری نموده است اگر در حرج قرار گرفتید از ولایة یتیمها و اموالش و هکذا در حرج قرار گرفتید از زنا پس به نکاح بیگیرد از زنها به نکاح حلال بعدا بیان نموده عدد معین برایش، و بودند که ازدواج می گرفتند چه اندازه که میخواستند بدون کدام عدد مشخص^۳ و ثابت است از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) که ایشان امر نموده اگر باشد تحت دستش اضافه از چهار زن که اختیار بکند از آن جمله چهار زن و باقی را ترک بکند، من جمله روایت است که روایت نموده است غیلان بن سلمة الثقفی که گفت: أسلم و تحته عشر نسوة فقال له النبي (صلی الله علیه وسلم): (اختر منهن أربعا)^۴، و قتیکه ایمان آورد و تحت اش ده زن بود پس برایش گفت پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اختیار کن از آن جمله چهار دانه. و روایت دیگر از قیس فرزند حارث است، که گفت: أسلمت و عندی ثمان نسوة فأتیت النبي (صلی الله علیه وسلم)، فقلت ذالک له فقال: (اختر منهن أربعا) من اسلام آوردم و نزده ام هشت خانم بود پس آمدم به پیامبر اسلام و گفتم برایش و گفت پیامبر: برایت اختیار کن از آن جمله چهار خانم ۵.

۳- خانم غیر و خانم معتده غیر:

حرام نموده اند الله سبحانه نکاح به خانم غیر به این قول خویش: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَحَلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ

۱- صحیح بخاری، (5: 1965). و صحیح مسلم، (5: 135)

۲- سورة النساء، آیه: 3.

۳- معالم التنزیل، از أبو محمد الحسین بن مسعود البغوی، تحقیق از: محمد عبدالله النمر، دار طیبه للنشر والتوزیع، طبع چهارم، 1417-1997م، (2: 162).

۴- مسند أحمد (2: 13)، و گفته شعیب الأرنؤط: حدیث صحیح است. صحیح ابن حبان (9: 461).

۵- سنن ابن ماجه، (1: 228) و گفته البانی: حدیث حسن صحیح است.

بِهِ مِنْهُنَّ فَاتَّوَهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱، و زنان شوهردار بر شما حرام شده است مگر زنانی که آنان را در جنگ دینی مسلمانان با کافران اسیر کرده باشید که برای شما حلال می باشند. این را الله سبحانه بر شما واجب گردانده است. برای شما حلال است که زنانی دیگر را به وسیله ی اموال خود خواستگاری کنید، در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید. پس اگر بازمانی از زنان ازدواج کردید و از کام گرفتید، باید که مهریه او را بپردازید و این واجبی از واجبات الهی است و بعد از تعیین مهریه گناهی بر شما نیست در آن چه میان خود بر آن توافق می نمایید. بی گمان الله سبحانه آگاه و حکیم است. این آیه معطوف است به ما قبلش، به این قول الله سبحانه است: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّن الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا^۲، وجه دلالت این آیه: معلوم نموده اند الله سبحانه صنفها خانم ها که حرام است به مردها، و ذکر کرده از مابین شان: محصنات از خانمها، و محصنة خانم که متزوج باشد، و افاده این معنی به محصنه از معنی لغوی معنی للاحصان گرفته شده است: که بمعنی منع است، خانم میباشد محصنه به اسلام و عفاف و حریت و تزویج. و بیان نموده اکثر مفسرین که مراد در این آیه محصنات از خانمها متزوج است ۳. ۴- **خانم طلاق شده به سه طلاق:** گفته است الله سبحانه: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَبِيحًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِن خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ " . فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^۴، طلاق دوبار است، و بعد از این دوبار باید یکی از این دو کار را کرد: نگهداری به گونه ای شایسته یا رها نمودن به نیکی. برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده اید اعم از مهریه و... بازپس گیرید، مگر این که شوهر و همسر بترسند که نتوانند حدود الله را پابرجا دارند. پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر شما نیست که زن فدیهِ و عوضی بپردازد و در

۱- سوره النساء، آیه: 24.

۲- سوره النساء، آیه: 23.

۳- تاج العروس، از مرتضی الزبیدی، (34: 435).

۴- جامع البیان فی تأویل القرآن، از طبری، (8: 166). فتح القدیر، از شوکانی، (1: 448). تفسیر المنار، از محمد رشید بن علی رضا، الهیة المصریة العامة للکتاب، سال طبع 1990م (5: 4).

برابر آن طلاق بگیرد این ها حدود و مرزهای الهی است، پس از آنها تجاوز نکنید و هرکس از حدود و مرزهای الهی تجاوز کند، بی گمان چنین کسانی ستمگرند. پس از دوبار طلاق و رجوع، اگر او را طلاق داد، از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود. مگر این که باشوهر دیگری ازدواج کند.

۴- سوره البقره، آیات: 229-230.

در این صورت اگر شوهر دوم او را طلاق داد، گناهی بر آن دو زن و شوهر اول نخواهد بود که پیش هم برگردند، در صورتی که امیدوار باشند که می توانند حدود الهی را پابرجا دارند و اینها حدود الهی است که الله آنها را برای کسانی که آگاهند بیان می نماید. وجه دلالت از این آیه ها: دلالت آیه اینست که مطلقه که به سه طلاق شده است حلال نیست برای مطلقش، تا اینکه شوهر دیگر را به نکاح نگیرد، باز جدا شود به طلاق و یا مرگ، و منقضی شود عدت اش از آن، باز باکی نیست که مراجعت کند به عقد شرعی صحیح جدید.

و شرط نموده اند جمهور علماء^۱ و طء صحیح و قتیکه به نکاح بگیرد و حلال شود به شوهر اول اش، به این دلالت دارد احادیث زیاد، من جمله حدیث که أم المؤمنین عائشة روایت نموده که: (أن رجلا طلق امراته ثلاثا فتنزجت فطلق، فسئل النبي (صلى الله عليه وسلم): أتحل للأول؟ قال: لا، حتى تنوق عسيلة ويزوق عسيلتها كما ذاق الأول)، که مرد طلاق داده بود خانم خود را به سه طلاق پس ازدواج کرد باز طلاق داد، و سوال نمود از نبی صلی الله علیه وسلم آیا حلال است به اول؟ گفت: نه، تا او قتیکه بچوشد عسل اش و آن بچشد او عسل شما چنانچه که چوشید اول را^۲.

۵- ازدواج به خانم مشرکه و ملحده:

حرام نموده اند الله سبحان از دواج به خانم کافره، ملحده خانم است که به هیچ دین آسمانی نباشد، گفته الله سبحان: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا مَؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَا أُعْجَبْنَكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَأَعْبُدُوا مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَا أُعْجَبْكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۳ و بازنان مشرک غیر اهل کتاب تا ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید و بی گمان کنیز مومنی از زن آزاد مشرکی بهتر است اگر چه جمال و یا مال وی شمارا به شگفتی انداخته باشد و زنان و دختران خود را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید، مادامی که ایمان نیاورند و بی گمان، غلام مومنی از مرد آزاد مشرکی بهتر است، اگر چه جمال و ثروت مشرک شمارا به

۱- الحجة على أهل المدينة، از محمد بن الحسن الشيباني أبو عبدالله، تحقيق از: مهدي حسن الكيلاني القادري، عالم الكتب، 1403هـ، بيروت، (4: 119). الاستنكار از ابن عبدالبر، (5: 455). الأم از امام شافعی، (5: 265).

۲- صحیح بخاری، (5: 2014).

۳- سوره البقره، آیه: 221.

شگفتی انداخته باشد؛ آنان به سوی آتش دعوت می کنند و الله به سوی بهشت و آمرزش خویش دعوت می کند و الله آیات خود را برای مردم روشن می کند تا این که یادآور شوند و پند گیرند.

۶- ازدواج به زانیه:

الله سبحان فرموده است: ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱، زانی به نکاح نمیکنند مگر زانیه و یا مشرکه را و و خانم بدکار نکاح نمیکنند مگر مرد زناکار و یا مشرک را و حرام است این به مومنین، گفته ابن قیم جوزی در تفسیر این آیه: به صراحت بیان نموده است الله سبحان به تحریم نکاح زانیه در سوره مبارکه نور، و خبر نموده اند که به این نکاح میگیرد زانیه یا زانی و یا مشرک، باز تصریح نمود تحریم اش پس گفت: ﴿وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ مگر فقهاء تفصیلات بیان نموده حول ازدواج به زانیه: نزد علماء احناف: جواز دارد ازدواج به مزنیه بشرط که حامله نباشد، و اگر حامله باشد جواز دارد ازدواج با او و لکن حرام است و طء به آن الی زمان وضع حمل^۱.

نزد علماء مالکی:

جواز ندارد عقد نکاح به مزنیه پیش از پاکی و استبراء اش از زنا به سه مرض ماهانه، با به سپری شدن سه ماه^۲.

و نزد علماء شوافع:

جواز دارد به زانی اینک به نکاح گیرد مزنیه را که زنا کرده است با آن^۳.

نزد علماء حنبلی:

جواز ندارد نکاح زن زناکار مگر بعد از توبه از زنا، و بعد از سپری شدن عدت اش^۴.

در اینجا میبینیم که جمهور فقهاء به مزنیه نکاح را مباح قرار داده است، و حمل نموده آیه سابق را که ذکر شد به کراهیت نه به تحریم، و تأکید کرده قول خویش را جمهور به این حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم که روایت نموده ابن عباس از نبی صلی الله علیه وسلم: أنه جاء رجل فقال: (ان امراتی لاتمنع ید لامس، قال: "غربها". قال أخاف أن تتبعها نفسي" قال: "فاستمتع بها) ۵-۶.

۱- سورة النور، آیه: 3.

۲- بدائع الصنائع، از امام کاسانی، (2: 269).

۳- بداية المجتهد، از ابن رشد، (2: 39).

۴- المهذب فی فقه الإمام الشافعی، ابراهیم بن علی بن یوسف الشیرازی أبو إسحاق، دا رالفکر، بیروت، (2: 43).

۵- سنن أبی داؤود، (2: 175)، وصحیح دانسته البانی، (2: 233).

۶- نیل الأوطار، از شوکانی، (2: 145).

مطلب چهارم

ازدواج خانم مسلمان با کتابی و کافر:

شرعا ثابت است، که ازدواج مسلمه بدون مسلمان، برابر است که کتابی باشد و یا کافر جواز ندارد حرام قطعی است ۱. از ادله که به حرمت زن مسلمه بغیر مسلم تصریح دارند آیه قرآن است که میفرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَآئِمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ ۲ و با زنان مشرک غیر اهل کتاب تا ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید و بی گمان کنیز مومنی از زن آزاد مشرکی بهتر است اگر چه جمال و یامال وی شمارا به شگفتی انداخته باشد و زنان و دختران خود را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید، مادامی که ایمان نیاورند و بی گمان، غلام مومنی از مرد آزاد مشرکی بهتر است، اگر چه جمال و ثروت مشرک شمارا به شگفتی انداخته باشد؛ آنان به سوی آتش دعوت می کنند و الله به سوی بهشت و آمرزش خویش دعوت می کند و الله آیات خود را برای مردم روشن می کند تا این که یادآور شوند و پند گیرند. وجه دلالت از این آیه: دلالت میکند آیه به تحریم ازدواج مسلمه بغیر مسلمان، ولو که کتابی باشد، چونکه لفظ ﴿المشركين﴾ شامل میشود همچنین به اهل کتاب نزد اکثر اهل علم، و حتی آنانی که قائل است که لفظ المشركين در وقت اطلاق اش شامل اهل کتاب نمیشود، گفتند این شامل میشود در این آیه ۳، گفته طبری در تفسیر این آیه: "الله سبحانه حرام نمود به مؤمنات به که به نکاح گیرد مشرک را کسیکه مشرک باشد، برابر است که از هر صنف شرک باشد، پس با ایشان ای مؤمنون نکاح نکنید، این حرام است به شما ۴.

۲- قول الله سبحانه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآثُهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْنَهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ وَسَلُّوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَلُّوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ۵ ای مسلمانان چون ببیند پیش شما زنان مسلمانان هجرت کرده

۱- بدایع الصنایع از کاسانی، (2: 272). البیان والتحصیل، از ابن رشد (4: 162). الأم از شافعی، (ج 5: ص: 7). المغنی از ابن قدامه، (7: 558).

۲- سورة البقره، آیه: 221.

۳- جامع البیان فی تأویل القرآن آی القرآن، از طبری، (4: 370) مفاتیح الغیب، از أبو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التیمی الرازی، ملقب است به فخرالدین رازی، طبع بهیه المصر، قاهره، سال طبع 1356هـ- (6: 54).

۴- جامع البیان لتأویل آی القرآن، از طبری، (4: 370).

۵- سورة الممتحنه، الايه: 10.

چنانچه بیان نموده اند آیه، اینست که مشرکین دعوت میکند به آتش جهنم همین علت نیز موجود است در اهل کتاب، پس حرام است ازدواج مسلمه با ایشان، گفتند کاسانی: نص گرچه وارد شده در مورد لکن علة- دعوت به آتش جهنم است که عام است به تمام کفار، به همین خاطر عام شده حکم بعموم علة، پس جواز ندارد نکاح زن مسلمه به کتابی، چنانچه جواز ندارد به بت پرست و آتش پرست ۱.

خلاصه:

حرام است ازدواج زنان مسلمان بغير مرد مسلمان، برابر است که غير مسلمان از هر صنف باشد، چونکه تمام درصفت شرک مشترک است، پس حرام است ازدواج به مشرک و کتابی، و نیز به اصحاب مذاهب دیگر که معتقدش انسان را به کفر داخل میکند، مانند بهائی شیوعیه و غیره. گفته دکتور قرضاوی رحمة الله عليه: "و قتيکه اسلام اجازه نمیدهند که زن مسلمان به هیچ کس از اهل کتاب نکاح بکند، گرچه کتابی ایمان به الله و رسولش و روز جزاء در جمله دارند، پس چگونه جواز دارند به مرد که به هیچ دین الهی نباشد نه به نبوت کدام پیامبر و نه ایمان به قیامت و نه بحساب ۲." زنان مسلمان باحذر باشد از نکاح با غیر مسلمان برابر است که غیر مسلمان در افغانستان باشد و یا بیرون کشور.

۱- بدایع الصنایع، از کاسانی، (2: 272).

۲- فتاوی معاصره، از دکتور یوسف قرضاوی رحمة الله عليه، المكتب الإسلامی، بیروت، طبع اول، 1421-2000م، (1: 477).

مبحث سوم: عدت خانم طلاق شده که فوت کرده باشد از او شوهرش

این مبحث مشتمل است به شش مطلب :

مطلب اول: تعریف عدت در لغت و اصطلاح.

مطلب دوم: حکم عدت.

مطلب سوم: حکمت که عدت به خاطرش مشروع شده است.

مطلب چهارم: مهمترین اسباب و جوب عدت .

مطلب پنجم: انواع واقسام عدت.

مطلب ششم: مهمترین احکام عدت .

مطلب اول: تعریف عدت در لغت و اصطلاح:

معنای عدت: عدت در لغت عرب به معنی شمارش است ۱.

واز نظر اصطلاحی تعاریف مختلف شده که تمام تعاریف نزدیک باهم است، اختلاف جوهری ندارد.

در اصطلاح: ۱- به مدت زمانی گفته میشود که زنی برای حلال و جایز شدن از دواج بامردی دیگر برای

اطمینان از عدم حاملگی و یا عزاداری و سوگواری برای شوهرش صبر می نماید ۲.

۲- "اسم لاجل ضرب لانتقضاء مابقی من آثار النکاح" ۳. اسمی که برای توصیف پایان آثار باقی مانده

از ازدواج استفاده می شود.

۳- او هی: "اسم لمدة معلومة تتربص فیها المرأة لتعرف براءة رحمها" ۴.

و یا: نام دوره ای است که در آن زن منتظر می ماند تا برائت رحم خود را بداند.

در نتیجه عده نزد فقهاء: عبارت است از تربص (حالت انتظار) شرعی است که زن بعد از طلاق و زوال

نکاح یا وفات لازم است مدتی درنگ کرده، سپس شوهر دیگر اختیار کند ۵.

مطلب دوم

حکم عدت: مراعات عده برای همه زنانی که شوهران شان با آنان همبستر شده اند و بر اساس نکاحی

صحیح یا ناصحیح به عقد نکاح او درآمده اند، و از طریق طلاق یا فسخ نکاح از هم جدا شده اند واجب

۱- لسان العرب، از ابن منظور، (3: 281).

۲- شرح فتح القدير، از کمال الدین بن همام، (4: 307).

۳- بدایع الصنایع از کاسانی، (3: 190).

۴- المبدع فی شرح المقنع، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن مفلح حنبلی أبواسحاق، ناشر مکتبه الإسلامی، بیروت، 1400هـ- (8: 107).

۵- لغت نامه دهخدا، ج 33، ص: 130.

است شرعا، واین از ثوابت شرعی است هیچکسی درین اظهار رأی کرده نمیتوانند. و به وجوبش آیات سنت و اجماع دلالت دارند. از آیه های قرآنی که دلالت بر وجوب عدت میکند این قول الله سبحانه است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهُ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾^۱، ای پیامبر بگوامت خود را چون اراده کنید طلاق دادن زنان را پس طلاق دهید ایشانرا در اول عدت ایشان و شمار کنید عدت را و بترسید از الله سبحانه، پروردگار خویش بیرون نکنید ایشان را از خانه های ایشان و باید که ایشان بیرون نه روند مگر آنکه بعمل آرند کار بی حیایی آشکارا و این حدها مقرر کرده است الله و هرکه تجاوز کند از حدهای پس ستم کرده برجان خویش تونمیدانی شاید که الله سبحانه پیدا کند بعداز طلاق کاری را .

و این قول الله سبحانه: ﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲، و آن زنان که طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یاسه طهر، و جایز نیست ایشان را اینکه پنهان کند آنچه الله آفریده است در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان آورده اند به الله و روز بازپسین و شوهران ایشان سزا وارتر اند به باز آوردن ایشان در حباله خود درین مدت اگر خواهند نیکوکاری و زنان راهست مانند آنچه بر زنان است بوجه پسندیده و مردان راهست برایشان بلندی یعنی فرمانروائی و الله سبحانه غالب استوار کا راست. و این قول الله سبحانه: ﴿وَاللَّائِي يَيْئَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾^۳، و آنان زنان شما که از خون ماهانه نومیدند، و هم چنین زنانی که هنوز حیض ندیده اند، اگر درباره ی عده ای آنها تردید دارید، سه ماه است، عده زنان باردار وضع حمل است، هرکس از الله بترسد و پرهیزگاری کند، الله کار و بارش را برایش ساده و آسان می سازد. یعنی پس از مرگ باور دارد سوگواری بیش از سه روز جایز نیست- مگر برای فوت شوهر که چهار ماه و ده روز برای ازدواج مجدد صبر می نماید.

۱- سوره الطلاق، آیه : ۱.

۲- سوره البقره، آیه: 228.

۳- سوره الطلاق، آیه: 4.

وَأدله از سنت مطهر رسول الله:

۱- عن فاطمة بنت قيس أنها قالت: (أرسل إلى زوجي، أبو عمرو بن حفص بن المغيرة، عياش بن أبي ربيعة بطلاقي، وأرسل معه بخمسة أصح تمر، وخمسة أصح شعير، فقالت: "أما لي نفقة الا هذا؟ ولا اعتد في منزلكم". قال "لا". قلت: "فشددت على ثيابي واتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم"، فقال: كم طلقك؟ قلت: "ثلاثا" قال: "صدق ليس لك نفقة". فاطمة دختر قيس که شوهرش او را در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم طلاق داد و شوهرش نفقه کم ارزش به وی می داد و چون فاطمه این را دید، گفت: به الله قسم ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گویم که: اگر من نفقه ای دارم، چیزی میگیرم که شایسته ی من باشد و اگر هم نفقه ندارم، دیگر چیزی نمی گیرم. فاطمه میگوید: ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم و ایشان فرمودند: چند طلاق تو را طلاق داد گفتم سه، گفت: راست گفته تونه نفقه داری و نه حق سکونت ۱ .

۲- ماروي أن أبا سلمة بن عبد الرحمن، وابن عباس، اجتمعا عند أبي هريرة، وهما يذكران ان المرأة تنفس بعد وفاة زوجها بليال، فقال ابن عباس: (عدتها آخر الاجلين). وقال ابوسلمة: " قدحلت". فجعلا يتنازعا ذلك، فقال ابوهريرة: انا مع ابن اخي - يعني اباسلمة - فبعثوا كريبا مولى ابن عباس الى ام سلمة يسالها عن ذلك، فجاءهم فاخبرهم ان ام سلمة قالت: " ان سبيعة الاسلمية نفست بعد وفاة زوجها بليال، وانها ذكرت لرسول الله فامرها أن تتزوج) ۲ روایت است از ابا سلمه بن عبد الرحمن و ابن عباس که ایشان ملاقات نمود باأباهريرة و ایشان تذکر دادند از خانم که فوت شده باشد شوهرش، گفت ابن عباس: عدت اش آخر اجلين است، وگفت بوسلمة: قدحلت حلال است و ایشان در این مورد تنازع نمودند، پس گفت أباهريره: بامن برادرزاده ام است یعنی اباسلمه و فرستاد کریبا غلام آزاد کرده شد ابن عباس به مادر مؤمنین ام سلمه که از ایشان پرسان کند در این مورد پس رفت و سوال نمود و ام المؤمنین گفت: سبيعة الاسلمية انتظار کشید به شب و این را به رسول الله تذکر دادند و پیامبر امر نمود که از دواج کند.

مطلب سوم:

حکمت عدت و یا حکمت در گذراندن عدت که مشروع شده جهت او چی است؟:

۱- مراعات مدت عدت برای آگاهی از وضع حاملگی به شوهر قبلی به خاطر جلوگیری از آمیخته شدن نسب فرزند است ۳، دلیل حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم: (من كان يومن بالله واليوم الآخر فلا يسقن ماءه ولد غيره) ۴ کسیکه به الله و روز قیامت ایمان دارد آب ندهند به ولد غیر .

۱- صحیح مسلم، (4: 199).

۲- صحیح مسلم، (4: 201).

۳- بدایع الصنایع، از کاسانی، (3: 191). إعلام الموقنین، از ابن قیم، طبع دارالکتب العلمیه، (2: 50).

۴- صحیح ابن حبان، (11: 186). وگفته الأرننوط إسناد اش حسن است.

۲- به خاطر دادن فرصت کافی برای فکر کردن مرد وزن و آینده نگری و تجدید نظر در مورد جدایی و بازگشت به زندگی زناشویی و یا سوگواری به خاطر وفاداری به شوهر فوت شده و احترام به مشاعر خانواده شوهر، و یابه خاطر پاسداری از حرمت و کرامت زن است تا موضوع حرف و گفتگوی دیگران و شایعه پراکنی نشود ۱.

۳- در عدت چهار حقوق است: حقوق الله حق شوهر که طلاق کرده خانم شاید رجوع کند در طلاق رجعی، چونکه مستحق نفقه سکنی است در وقت عدت، و حق ولد، احتیاط در ثبوت نسب ۲.

مطلب چهارم: أهم اسباب وجوب عدت:

واجب است به خانم عدت و قتیکه یافت شود اسباب اش، و اسباب وجوب عدت اینست:

۱- جدایی از عقد صحیح که در آن مجامعت صورت گرفته باشد، و یا خلوت صحیح ۳، و این سبب است که موجب گذشتن عدت است، و واجب نیست عدت قبل از دخول، چنانچه الله فرموده اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً﴾ ۴. ۲- موت شوهر، گرچه مجامعت صورت نگرفته باشد قبل از وفات اش، الله فرموده اند: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ۵. و اختلاف مابین علماء نیست به اینکه واجب است عدت به خانم که فوت شده باشد از او شوهرش، برابر است که صغیر باشد و یا کبیر آزاد باشد و یا غلام، برابر است که از آنجمله باشد که مرض ماهانه را میبیند و یا نمی بیند، بخاطر عموم آیه ۶. گفته است قرطبی: إجماع نموده اند علماء به اینکه اگر کسی طلاق دهند خانم خود را به طلاق رجعی باز فوت کند قبل از سپری شدن عدت، بالایشان عدت وفات است ۷، و هکذا نقل

۱- إعلام المؤمنین ، از ابن قیم، (2: 51).

۲- إعلام المؤمنین ، از ابن قیم، (2: 52).

۳- و این نظر احناف و حنابله است: و از ادله احناف اینست که: در عدت حق الله است، و حق الله احتیاط کرده شود در ایجاب اش، و تسلیم واجب است به نکاح و یا خلوت صحیح پس واجب است عدت مانند که در دخول واجب است. نظر کنید: بدایع الصنایع از کاسانی، (3: 191). و از ادله حنابله اینست که: خلفاء راشده فیصله نموده بودند به: اینکه هرگاه دروازه بسته شود واجب است مهر و عدت، و این قضیه مشهور بود و هیچ کسی مخالفت نه نمودند، پس إجماع به این شدند، نظر کن: کتاب المبدع فی شرح المقنع، از ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن مفلح حنبلی، مکتب الإسلامی، بیروت، 1440هـ- (8: 108).

۴- سورة الأحزاب، آیه: 49.

۵- سورة البقره، آیه: 234.

۶- الجامع الأحکام القرآن، از قرطبی، (3: 183). روح المعانی از الأوسی، (2: 149).

۶- الجامع لأحکام القرآن، از امام قرطبی، (3: 182).

۷- المغنی از ابن قدامه، (9: 103).

نموده است إجماع ابن قدامه به این که گفته است: وقتیکه فوت کند شوهر که طلاق داده خانم خویش را به طلاق رجعی دوباره از سر میگیرد عدت وفات را چهار ماه ده روز بلاخلاف^۱.

۳- جدایی بعد از دخول در ازدواج فاسد، برابر است باشد این جدایی درحالت حیات به تفریق قاضی باشد، و یا به طلاق توسط زوجین، و یا به مرگ شوهر، چونکه سبب وجوب عدت در این حالت تأکید است به استبراء رحم خانم^۲، و لکن عدت خانم به وفات شوهرش در ازدواج فاسد این عدت طلاق است نه وفات پس تیر نکند چهار ماه ده روز، و عدت اش سه قرء است اگر حیض میبیند، و اگر حیض را نمیبیند باز سه ماه است.

مطلب پنجم:

انواع واقسام عده:

عدت از حیث مدت اش به سه نوع است: عده از طریق قرء، عدت به ماهیانه، عدت وضع حمل.

اول: عدت به قرء: الله سبحانه فرموده اند: ﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۳. و آن زنان که طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یاسه طهر، و جایز نیست ایشان را اینکه پنهان کند آنچه الله آفریده است در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایمان آورده اند به الله و روز بازپسین و شوهران ایشان سزا و ارتزاند به بازآوردن ایشان درحاله خود درین مدت اگر خواهند نیکوکاری و زنان راهست مانند آنچه بر زنان است بوجه پسندیده و مردان راهست برایشان بلندی یعنی فرمانروائی و الله سبحانه غالب استوار کا راست. و مقصود از مطلقات درآیه: خانمها است که به آن دخول صورت گرفته است، لیکن حمل را نمیبیند، بلکه ذوات حیض است، چونکه عدت نیست به زن طلاق شده قبل از دخول چنانچه الله فرموده اند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَنْعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾^۴، ای کسانی که ایمان آورده اید اگر زنان مومن را به نکاح خود درآورید، اگر پیش از آن که با آنها همبستری کنید، طلاقشان دادید. برعهده آنها

۱- بدایع الصنایع از کاسانی، (3: 192). مغنی المحتاج، (3: 384).

۲- حاشیه قلیوبی: علی شرح جلال الدین المحلی علی منهاج الطالبین، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن سلامة القلیوبی، تحقیق از: مکتب البحوث والدراسات، دارالفکر، لبنان، بیروت، سال طبع 1419هـ-1998م، (3: 261).

۳- سورة البقرة، آیه: 228.

۴- سورة الأحزاب، آیه: 49.

عده ای که آن را در نظر بگیرید، نیست. و از خانم حامله عدت اش وضع حمل است، و این از این قول الله سبحانه ثابت میشود که میفرماید: ﴿وَاللَّائِي يَيْسَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ - سورة الطلاق، آیه : 4. و آنان زنان شما که از خون ماهانه نومیدند، و هم چنین زنانی که هنوز حیض ندیده اند، اگر درباره ی عده ای آنها تردید دارید، سه ماه است، عده زنان باردار وضع حمل است، هرکس از الله بترسد و پرهیزگاری کند، الله کار و بارش را برایش ساده و آسان می سازد. و کلمه قرء گاهی بمعنی حیض است، و گاهی بمعنی طهر، چونکه این کلمه احتمال دو معنی مختلف را دارد، و اختلاف نموده فقهاء ۱ در مشخص نمودن مقصود از قرء، مالکها ۲ و شوافع ۳ میگویند : مراد از کلمه قرء طهر است، و امام ابوحنیفه ۴ و حنابله ۵ میگویند که مراد از کلمه قرء در آیه حیض است، و راجح همین حمل کردن به حیض است بخاطر موافقت به ظاهر آیه، از همین خاطر همین ترجیح به حیض ملائم است به غرض و مقصود عد، همین فهمیدن به پاکی رحم است، و این حاصل میشود به حیض نه به اطهار ۶.

دوم : قسم عدت، عدت ماهیانه است :

باید بگذرانند خانمها عدت را به ماها و این در حالات ذیل است:

۱- عدت وفات: این قول الله سبحانه: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ۷ و این در حال است که خانم حامله نباشد، و برابر است که حیض ببیند، و یانبیند، و یامدخول بها باشد و یانباشد. ۲- عدت خانم که حیض نبیند از خاطر صغرش، و یا به سن بلوغ رسیده لیکن مرض را نمیبیند، و یا یائسه است از مرض، پس مدت حیض اش سه ماه است، چنانچه الله فرموده اند: ﴿وَاللَّائِي يَيْسَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ ۸. و مقصود از یائسه از حیض خانم است که رسیده باشد به

۱- در این مورد اختلاف میباشد و هر فریق قول خود را به ادله تأیید مینماید، و من فقط به بیان قول راجح آن اکتفاء مینمایم، چونکه مجال بحث در این مورد نیست، و هدف ام فقط همان بیان ثابت شرعی در مسأله عدت است.

۲- الکافی، از ابن عبدالبر، (1: 292).

۳- المهذب، الشیرازی، (2: 149).

۴- المبسوط، از سرخسی، (6: 12).

۵- المغنی، از ابن قدامه، (8: 480).

۶- بدایة المجتهد، از ابن رشد، (7: 542).

۷- سورة بقره، آیه: 234.

۸- سورة الطلاق، آیه، 4.

عمر قطع شده باشد مرض ماهانه اش، و این سن مدار اختلاف فقهاء است: سن نا امیدی و یائسه نزد امام اعظم قول مشهورش: پنجا و پنج سال است، و به همین فتوی است، و یک قول دیگر در مذهب امام اعظم است که ابن عابدین آنرا ذکر کرده است: که سن یاس در ظاهر روایة مشخص و مقدر نشده است، بلکه وقتیکه خانم برسد به سن که حیض را نبیند، و این به اجتهاد و مماثلت در ترکیب بدن خانم شناخته میشود ۱.

سن نا امیدی نزد امام مالک: ممکن است سن نا امیدی از مرض ماهانه مابین پنجاه و هفتاد باشد، بگونه که تمام میشود منقطع میشود خون ماهانه در این سن، اگر گفته شود که حیض نیست باز عدت بگذراند به ماها، اگر قطع شد حیض اش بعد از پنجا پس عدت ندارد مگر به ماها به اتفاق علماء ۲.

وسن یأس و نا امیدی نزد امام شافعی دو قول است ۳:

۱- معتبر است سن که خانم ها نا امید میشود در آن خانمها عشیره و خانواده آن جهت توافق طبیعت و نشأت اش.

۲- معتبر است به نا امیدی اُبعد زمان در خانمها، چنانچه معتبر است در اقل حیض و اکثر حیض.

وسن یأس نزد حنابله: نزد این امام هم دو قول است: اول: سن یأس پنجاه سال است. دوم: سن یأس پنجاه سال به خانمها عجم است، و شصت سال به خانمها عرب است چونکه قوی است طبیعتاً ۴.

وقول راجح نزد: کدام سن مشخص موجود نیست به خانمها که نا امید شود از مرض ماهانه یعنی حیض، چونکه مختلف است از یک خانم به خانم دیگر، گر چه اکثراً سن یأس پنجاه سال میباشد، چنانچه همین را ترجیح داده ابن قدامه، مگر بعضی از خانمها تجاوز میکند از این سن، و نا امید میشود قبل از رسیدن به این سن.

سوم: عدت وضع حمل: بر زنانی که هنگام بارداری طلاق داده میشود یا شوهران آنها فوت میکند، واجب است که تا وضع حمل، از ازدواج مجدد خود داری کنند؛ زیرا الله سبحانه میفرماید: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ ۵ مدت زمان زنان باردار تاوقتی است که وضع حمل بنمایند. چنانچه خانمی به هنگام گذارنیدن عده عادت ماهیانه متوجه حامله بودن خود گردیده، عده او از عده عادت ماهیانه به عده وضع حمل تبدیل می شود. و همچنین اگر خانمی نوجوان که قبلاً عادت ماهیانه نداشته

۱- رد المحتار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار، از ابن عابدین، (3: 515).

۲- بلغة السالك لأقرب المسالك، از أحمد الصاوی، تحقیق و تصحیح از: محمد عبدالسلام شاهین، دار الکتب العلمیه، 1415 هـ 1995 م (2: 439).

۳- الحاوی از: ماوردی، (11: 189).

۴- المغنی از: ابن قدامه، (9: 87).

۵- سورة الطلاق، آیه: 4.

و خانم سالمند که عادت ماهیانه اش قطع گردیده، در اثنای گذراندن مدت سه ماه، عده عادتشان עוד ماهیانه نمایید، عده آنها از مدت عادت ماهیانه به عده ماهیانه تبدیل می شود. و باقی میماند اشکال در خانم حامله که فوت شده باشد شوهرش در مدت حملش، آیا عده اش وضع حمل است؟ و یا بعد الاجلین؟ در این مسأله دو قول است: قول اول: عده خانم حامله که فوت شده باشد شوهرش مدت حمل اش است، پس بعد از وضع حمل منقضی میشود، و این قول جمهور فقهاء من جمله حنفی ۱، مالکی ۲، وشافعی ۳، و حنابله ۴ است.

قول دوم: عده بگذراند بعد اجلین، که وضع حمل و یا گذراندن چهار ماه و ده روز است، هر کدام که اخیر باشد بگذراند عده اش و این قول علی (رضی الله تعالی عنه) و یکی از روایات ابن عباس، و قول ابن ابی لیلی است. ۵.

استدلال آنانیکه میگویند عده خانم حامله که فوت شده باشد شوهرش وضع حمل است: به عموم این آیه قرآن است: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ-الطَّلَاق﴾: ۶ مدت زمان زنان باردار تا وقتی است که وضع حمل بنمایند. و اینرا اعتبار میدهند که آیه مخصص این قول الله سبحانه است: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ۷ است.

۲- روایت است که سببعه اسلمی انتظار کشید بعد از وفات شوهرش روزها پس آمدند به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیامبر اجازه داد بر ایشان که ازدواج کند پس ازدواج کرد. ۸.

۳- مقصود از عده از آنانیکه ذوات اقرء که قرء مبینید فهمیدن براءة رحم است، و به وضع حمل منقضی میشود ۹. استدلال آنانیکه قائل است به اینکه خانم حامله که فوت شده باشد شوهرش، عده بگذراند بعد الاجلین: ۱- قول الله سبحانه: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ ۱۰ مدت زمان

۱- بدایع الصنائع از: کاسانی، (8: 198).

۲- الاستنکار از: ابن عبدالبر، (6: 179).

۳- تکملة المجموع از نووی، محمد نجیب المطیعی، مکتبه سلفی، مدینه منوره، (18: 127).

۴: المغنی از: ابن قدامه، (9: 111).

۵- شرح الزرکشی علی مختصر الخرقی از: أبو عبدالله محمد بن عبدالله الزرکشی المصری الحنبلی، دارالکتب العلمیه، لبنان، بیروت، 1423 هـ (2002 م)، (2: 573) مغنی از ابن قدامه (9: 111).

۶- سورة البقره، آیه: 234. بدائع الصنائع از کاسانی، (8: 197). بدایه المجتهد (2: 96).

۷- سورة بقره آیه:

۸- صحیح بخاری، (5: 2038).

۹- بدائع الصنائع از کاسانی (8: 197).

۱۰- سورة الطلاق، آیه: ۴.

زنان باردار تاوقتی است که وضع حمل بنمایند. واجب است به خانم حامله اینکه عده اش وضع حمل است، و این قول الله سبحانه: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ

وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱﴾

واجب است به خانم که فوت شده باشد شوهرش که عدت بگذراند چهار ماه ده رزو، پس جمع میکنم حامله که فوت شده باشد شوهرش باید از احتیاط کار گیرد ۲، چونکه امر عدت مبنی است به احتیاط بگونه که قصر کرد قول الله سبحانه: ﴿وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾ ۳ مدت زمان زنان

باردار تاوقتی است که وضع حمل بنمایند، به مطلقه به قرینه که ذکر کرده عدد مطلقات کیایسه و صغیر بودن قبل اش ذکر گردید، و إهمال نه بکنم آنچه که شامل میشود از عموم پس عمل میکنیم به آن و به آنکه قبل اش است در حق خانم که فوت شده از آن شوهرش.

مناقشة وقول راجح:

قول جمهور که آیه طلاق متأخر است از آیه بقرة و همین قول اکثر صحابه میباشد، و از همین خاطر گفتند خانم حامله که فوت شده باشد شوهرش عده اش وضع حمل است. و آنانیکه میگویند که عده اش أبعد الأجلین است، ایشان إرادة دارند که جمع کند مابین دو نصوص متعارض، چون جمع اولی است از ترجیح کرده، و همین را تأکید کرده امام قرطبی به این قولشان: این نظر نیک است، که جمع اولی است از ترجیح کرده به اتفاق علماء اصول، لیکن حدیث سبیعه و تمام احادیث که ذکر شد در این باب این نصوص به انقضاء عدت حامل که فوت شده باشد شوهرش وضع حمل است ۴. و به همین ذهاب نموده جمهور علماء به اینکه این احادیث عام است در عدد طلاق فقط، و بعضی بیان نمود که آیه طلاق مخصص نموده اند عموم آیه سوره بقرة را ۵، پس راجح قول جمهور است.

مطلب ششم: أهم احكام عدت:

۱- امتناع از ازدواج و از خطبه در عدت: و خلاصه میکنم احكام خطبه عدت و نکاح اش به این امور که میابند: * جواز ندارد به شخص اجنبی که نکاح بکند زن معتده در هیچ حالت، برابر است که باشد معتده در طلاق رجعی، و یا بائن، پس ازدواج در طلاق رجعی قائم است از هر وجه، و عده واجب است و حق شوهر است شاید دوباره رجوع کند، اما در طلاق بائن جواز ندارد به معتده ازدواج بغير شوهرش

۱- سوره بقرة، آیه: 234. بدائع الصنائع از کاسانی، (8: 197). بدایة المجتهد (2: 96).

۲- المبسوط از: سرخسی، (6: 31). نیل الأوطار، از شوکانی، (7: 85).

۳- سوره بقرة، الآیه: 234. بدائع الصنائع از کاسانی، (8: 197). بدایة المجتهد (2: 96).

۴- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی، (3: 391).

۵- نیل الأوطار از: شوکانی، (10: 391).

۱. و دلیل به این قول الله سبحان است: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُوْنَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوْهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوْهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۲

و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، از زانی که همسرانشان مرده اند خواستگاری کنید، و یا دردل تصمیم بر این بگیرید بدون اینکه آن را اظهار کنید، الله سبحان می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ و با خواسته طبعی شما به شکل معقول، مخالف نیست، ولی پنهان بآنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای به طور کنایه اظهار کنید ولی در هر حال اقدام به ازدواج نه نمایید، تا عده آنها سرآید و بدانید الله آنچه را دردل دارید، می داند از مخالفت او بپرهیزید و بدانید الله آمرزنده و بردبار است. *جواز ندارد خطبه در عدت طلاق رجعی نه تصریحاً و نه تلمیحاً، و بیان نموده امام شافعی حکمت در این منع: جواز ندارد به هیچ کس اینکه پیش کند خطبه به خانم که مالک است شوهرش که رجعت بکنند به آن، و میترسم وقتیکه پیش شود به خانم کسیکه رغبت دارد بخطبه به اینکه عدت اش آنرا حلال ساخته در حالیکه حلال نساخته اند^۳. و وصیت میکرد ابن تیمیه به تشدید عذاب کسیکه این کار کند، چنانچه که میگفتند: جواز ندارد تصریحاً خطبه خانم که در عدت است، ولو که در عدت وفات باشد به اتفاق مسلمین خطبه جواز ندارد، پس چگونه در عدت طلاق جواز داشته باشد، اگر شخصی این کار کند مستحق عذاب است^۴.

*جواز دارد پیش نمودن خطبه در عدت وفات گفته الله سبحان: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُوْنَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوْهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوْهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾^۵، و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، از زانی که همسرانشان مرده اند خواستگاری کنید، و یا دردل تصمیم بر این بگیرید بدون اینکه آن را اظهار کنید، الله سبحان می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ و با خواسته طبعی شما به شکل معقول، مخالف نیست، ولی پنهان بآنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای به طور کنایه اظهار کنید ولی در هر حال اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سرآید و بدانید الله آنچه را دردل دارید، می داند از مخالفت او بپرهیزید و

۱- بدایع الصنائع از: کاسانی، (3: 204).

۲- سورة البقره، آیه: 235.

۳- الأم از: شافعی، (5: 32).

۴- مجموع فتاوی از: ابن تیمیه، (7: 8).

۵- سورة بقره، آیه: 235.

بدانید الله آمرزنده و بردبار است.* جواز ندارد پیشنهاد خطبه به معتده بائن کبری نزد ابوحنیفه ۱ و مخالفت نموده مالکها ۲ و شوافع ۳ و حنابله ۴ اینها جواز میدهند به گونه که اینها قیاس میکند مطلقه بائن به بیونته کبری به معتده وفات چونکه در هر دو امکان ندارد عودت شوهرش، بیان نموده احناف علل که منع میکند پیشنهاد به خطبه در طلاق بائن کبری و اجازه دادند به قیاس به معتده وفات: پیشنهاد خطبه به معتده وفات اذیت نمیکند شوهرش، اما شوهر در طلاق ثلاثه چونکه زنده است، و قتیکه خطبه کند مطلقه که در عدت استاین کار شوهر اش را اذیت میکند. و این قول راجح است از باب سد ذرایع به فساد و تحقق مصالح.

۲- لازم است به معتده که در خانه شوهر که فوت و یا طلاق داد باشد: و قتیکه معتده طلاق رجعی باشد، و یا بائن، و یا معتده وفات باشد، دلالت میکند به این قول الله سبحانه: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾. ه. گفته قرطبی معلق است به آیه: که نیست به خانم که خارج کرده شود از مسکن که نکاح شده مادامیکه در عده است، و جواز ندارد به خانم که خارج شود از خانه بی مورد مگر بخاطر ضرورت ۶.

۳- الإحداد: إحداد به کسر حا از حداد به کسر حا گرفته شده، و تعریف الإحداد لغتا و اصطلاحا: ترک خانم است زینت و خوشبویی یعنی عطر را ۷، و إحداد واجب است به خانم معتده، ثابت است و جوب إحداد به سنت و إجماع.

دلیل از سنت: روایت است از أم حبیبة، (أنها لما جاءها نعی ابی سفیان من الشام دعت بصفرة فی الیوم الثالث فمسحت عارضیها ذراعیها وقالت انی كنت عن هذا لغنیة لولا أنى سمعت رسول الله یقول: لا یحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان تحد علی میت فوق ثلاث إلی علی زوج فانها تحد علیه اربعة اشهر وعشرا ۸)، و قتیکه ابی سفیان از شام آمد و این برایش گفت که من از رسول الله شنیدم که میگفت:

۱- تبیین الحقائق از: زیعلی، (3: 36).

۲- مواهب الجلیل از: محمد بن عبدالرحمن المغربی، (3: 412). الذخیره از: قرافی، (4: 191).

۳- تحفة المحتاج شرح المنهاج از: شهاب الدین أبو العباس أحمد بن محمد بن علی بن حجر الهیتمی، دار الاکتب العلمیه، بیروت لبنان، (6: 379).

۴- المغنی از: ابن قدامه (7: 524). وملخص الفقهی از: صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان، دار العاصمه، ریاض، مملکه العربیه، طبع اول، 1423هـ، (2: 429).

۵- سورة الطلاق، آیه: 1.

۶- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی، (18: 154).

۷- لسان العرب، از ابن منظور (4: 119). صحیح مسلم شرح نووی، (10: 111). کشف القناع، از بهوتی، (3: 271).

۸- صحیح بخاری، (1: 430). صحیح مسلم، (4: 202).

حلال نیست به خانم که ایمان به الله و روز جزا دارد که تحد کند به مرده مافوق سه روز مگر به شوهر که باید تحد شود چهار ماه ده روز. دلیل از إجماع: اجماع نموده اهل علم به وجوب إحداد در عدت ۱. وواقع میشود وجوب احداد به معتده وفات، اما در انواع دیگر از عدت إحداد نیست به معتده ۲. و میباید احداد به ترک خوشبویی و زینت و سرمه باید نکند و نه لباس رنگ شده بپوشاد، و نه از جواهرات استفاده کند، چونکه رسول الله صلی الله علیه وسلم از پوشیدن کالا رنگه و جواهرات و سرمه منع نموده اند ۳. خلاصه: وجوب عدت از ثوابت شرعی است بگونه که جواز ندارد ترک عدت، چونکه ثابت است به نصوص شرعی صحیح و صریح، و به اجماع، ولو که شوهر تنازل کند از این حق اش، چونکه در عدت حق الله است، مالک نیست نه زن و نه شوهر که اسقاط اش کند و یا بگذرد از این، و ترک عده مخالف شریعت است.

۱- المغنی از ابن قدامه، (7: 517). بدایة المجتهد از ابن رشد، (2: 101).

۲- مخالفت نموده در این مورد امام ابوحنیفه، و هکذا روایت از امام أحمد: و گفته إحداد واجب است و علت معتده در طلاق بائن است مانند عدت وفات، و قول راجح: عدم وجوب اش است چونکه احادیث که وارد گردیده اند در وجوب احداد نیز وارد شده در عدت وفات، بدائع الصنایع از کاسانی، (9: 209). و الغنی از ابن قدامه (7: 528).

۳- مسند أحمد (6: 302)، و گفته اند شعیب الأنووط: إسناده حدیث صحیح است. سنن النسائی، (6: 203)، و گفته شیخ البانی: این حدیث صحیح است.

فصل سوم: اهم متغيرات فقهی متعلق به خانمها در مجال احوال شخصی

که این فصل مشتمل است به پنج مبحث:

مبحث اول: شرط بودن ولی به خانمها در نکاح، و یا بدون ولی عقد نکاح را بسته کرده میتواند.

مبحث دوم: شهادت خانمها در عقد نکاح.

مبحث سوم: مشخص و محدود کردن سن در عقد نکاح.

مبحث چهارم: کفو بودن در عقد نکاح.

مبحث پنجم: خدمت خانم برای شوهرش.

آغاز میکنم از مبحث اول، شرط بودن ولی در عقد نکاح

در این مبحث سه مذهب اوجود دارد ۱ :

۱- شرط است در عقد نکاح خانم آزاد بودن ولی مطلقاً، و این مذهب جمهور علماء است مالیکیها ۲ و شوافع ۳ و حنابله ۴ است.

۲- عدم شرط بودن ولی در عقد نکاح مطلقاً، خانم آزاد بالغ، بکر باشد و یابیوه، اینکه به ازدواج بدهند خود را، برابر است که شوهرش کفو باشد و یانباشد، نکاح صحیح میشود، لیکن خلاف مستحب است، و برای اولیاء خانم حق اعتراض است و قیتکه شوهر کفو خانم نباشد اینکه اعتراض نماید ۵، و این قول مشهور امام ابوحنیفه است، و همین نظر زفر رحمه الله هم است، و در روایت ظاهر مذهب قول آبی یوسف هم همین است، و گفته شد که از این قول رجوع نموده محمد بن حسن ۶.

۳- مذاهب که قائل است به صحت عقد خانم بدون ولی، لکن با تفصیل که در این مورد موجود است : اگر زوج کفو باشد عقد ازدواج بدون ولی صحیح است، اگر شوهر کفو نباشد اصلاً نکاح غیر صحیح است، این روایت است از امام اعظم، و روایت از امام ابو یوسف. و این قول مختار است به فتوی ۷.

* عقد ازدواج صحیح است بدون ولی لیکن موقوف است به اجازه ولی خانم، برابر است که زوج کفو باشد و یانباشد، این قول روایت مشهور از امام محمد بن حسن است ۸ .

۱- ولایت در نکاح از عوض بن رجا العوفی، وزارت تعلیم و تربیه، پوهنتون اسلامی، مدینه منوره، طبع اول، ۲۰۰۲ م، ۱۴۲۳ هـ (۱: ۶۶).

۲- الفواکه الدوانی، از أحمد النفرای، (۳: ۹۴۶). جامع الأحکام از قرطبی، (۳: ۷۲).

۳- الأم از امام شافعی، (۵: ۱۳). الحاوی از ماوردی، (۹: ۴۰).

۴- المغنی از ابن قدامه، (۷: ۳۳۷).

۵- مبسوط از امام سرخسی، (۵: ۱۲). بدائع الصنایع از کاسانی، (۲: ۳۱۸). أحکام القرآن از أبوبکر أحمد بن علی الرازی الجصاص، دار لکتب العربی، بیروت (۱: ۴۰۱).

۶- المبسوط از سرخسی، (۵: ۱۰). بحر الرائق شرح کنز الدقائق از: زین الدین إبراهیم بن محمد مشهور به ابن نجیم، طبع دوم، دار المعرفه، بیروت، (۳: ۱۱۷). بدائع الصنایع از کاسانی، (۲: ۳۱۸).

۷- المبسوط از سرخسی، (۵: ۱۰). بحر الرائق از ابن نجیم، (۳: ۱۱۸).

۸- المبسوط از سرخسی، (۵: ۱۰). أحکام القرآن از جصاص (۱: ۴۰۱).

*درست است عقد خانم به ازدواج وقتیکه ولی اجازه دهند، این قول مذهب اُبی ثور است ۱ .
*درست است عقد به ازدواج خانم بیوه که به نکاح بدهند ولی مرد از مسلمین، حتی اگر مرد که بنکاح میدهد از اولیاء اش نباشد، اما دختر خانم نکاح درست نیست مگر توسط ولی و این مذهب داؤد ظاهری است ۲ .

دلایل جمهور علماء، که میگویند مطلقاً شرط است بودن ولی در عقد نکاح ، دلایل از قرآن : ۱- چنانچه الله فرموده اند: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ۳ . و چون طلاق دادید زنان را پس رسیدند به ميعاد خود پس منع مکنید ایشان را از آنکه

نکاح کنند باشوهران خویش وقتیکه بایک دیگر راضی شدند در میان خویش به روش پسندیده این حکم پنداده میشود بآن هرکسی را که مومن باشد از شما به الله و روز قیامت و این کار خوشتر است و پاکیزه تر و الله میداند و شما نمیدانید. وجه دلالت از این آیه واضح میشود از قول امام شافعی در تعلیق که تحت این آیه نموده اند : " امر شده است به اعتبار ولی در نکاح و اگر اینرا اعتبار ندهیم منع معنی را پیدا نمیکند، و امر شده که منع نکنم خانمها را از نکاح و این منع و امر در این آیه هویدا مینماید که نکاح بدون ولی درست نیست، و شوهر وقتیکه طلاق کند خانم خویش را پس منقضی شود عدت اش پس راه کدام راه نیست که منع بکند آنرا، و اگر عدت منقضی نشده باشد حرام است که نکاح بکند به غیر، و این از آیه معلوم میشود که ولی حق دارد به خانم ویر ولی است که منع نکند خانم را وقتیکه راضی باشد ۴ . و همین نظر را سبب نزول همین آیه تأیید میسازد و توجیه قائل که میگویند نهی و منع متوجه اولیاء

خانمها است، چنانچه اکثر مفسرین اینرا ذکر نموده اند ۵ . و سبب نزول ایه در مورد معقل بن یسار است که گفتند: به ازدواج دادم خواهرم به مرد و آن مرد خواهرم را طلاق داد، تا اینکه منقضی شد عدت اش، پس آن مرد آمد و خطبه کرد خواهرم را، پس من برایش گفتم ازدواج کردی خواهرم و به آن یکجا شدی و تورا اِکرام کرد پس آنرا طلاق دادی، و فعلاً دوباره آمدی تا خطبه بکنی خواهرم، نه والله نمیشود هرگز به تو دوباره داده نمیشود. و خانم میخواست که نکاح بکند به این مرد دوباره، پس نازل شده این

۱- سبیل الاسلام از صنعانی، (3: 118). نیل الأوطار از شوکانی، (6: 136) . فرق مابین مذهب اُبی ثور و محمد حسن اینست که: اُبا ثور شرط میداند جهت صحت نکاح قبل از عقد اذن ولی را، و اگر نکاح بکند بعد از عقد اجازه دهند نزدش نکاح درست نیست، اما محمد بن حسن شرط نمیدانند اذن ولی را قبل از عقد ازدواج.

۲- المحلی از ابن حزم، (9: 457). نیل الأوطار از شوکانی، (6: 136).

۳- سورة بقره، آیه: 232.

۴- الأم از شافعی، (5: 13).

۵- جامع البیان در تأویل القرآن از ابن جریر طبری، (5: 17). و روح المعانی از الأوسی، (2: 144) .

آیه مذکوره، پس بعد از نزول گفتم حالا این کار را میکنم یا رسول الله ۱، وگفت پیامبر به نکاح بده به این مرد. و این آیه در مورد معقل فرزند یسار و خواهرش نازل شده و قتیکه شوهرش آنرا طلاق داد و عدت اش منقضی شده و مرد خواست که دوباره آنرا به نکاح بگیرد ولی اش منع کرد، و از این آیه معلوم میشود که جواز ندارد نکاح بدون ولی ۲. و اعتراض شده اند به کسیکه استدلال مینمائید به این آیه یعنی به اینکه واجب است ولی و ولایت در نکاح، که من جمله اعتراضات و مهمترین اش اینست:

که خطاب در این آیه 232 بقره چنانچه الله فرموده اند: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ و چون طلاق دادید زنان را پس رسیدند به ميعاد خود پس منع مکنید ایشان را از آنکه نکاح کنند با شوهران خویش و قتیکه بایک دیگر راضی شدند در میان خویش به رو شپسندیده این حکم پنداده میشود بآن هر کسی را که مومن باشد از شما به الله و روز قیامت و این کار خوشتر است و پاکیزه تر و الله میداند و شما نمیدانید. خطاب در این آیه مخاطب اش اولیاء نیست بلکه مخاطب اش شوهرها است که طلاق داده خانمها خویش را، و بناء بر فرض اینکه مخاطب اش اولیاء باشد پس نهی نشده اولیاء در منع کردن اثبات حق به اولیاء در آنچه که نهی شده از آن.

۲- چنانچه فرموده الله سبحانه ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^۴. و بزنی مگیرید زنان مشرک را تا آنکه ایمان آرند و هر آینه کنیز مسلمان بهتر است از زن مشرک اگر چه بشگفت آورده باشد شمارا و بزنی مدهید به مشرکان تا آنکه ایمان آرند یعنی زنان مومنه را و هر آینه غلام مسلمان بهتر است از مشرک اگر چه به شگفت آورده باشد شمارا گروه مشرکان می خوانند به سوی دوزخ و الله می خواهند بهشت و بسوی آمرزش بقدرت خود بیان می کند آیتهای خود را برای مردمان تا باشد که پندپذیر شوند. وجه دلالت از این آیه: در این آیه مخاطب الله سبحانه اولیاء خانمها است که به نکاح مگیرد زنها مشرک را تا اینکه ایمان بیاورد و اگر مخاطب اش خانمها باشد پس چرا الله سبحانه مخاطب قرار داده اولیاء خانمها نه خود خانمها را ۵. و بعضی مفسرین گفتند: در این آیه دلیل است به نص به اینکه نکاح

۱- صحیح بخاری (5: 1972).

۲- تفسیر القرآن العظیم از ابن کثیر (1: 282).

۳- سوره بقره آیه 232.

۴- سوره بقره آیه 221.

۵- سیل الاسلام، از صنعانی، (3: 121).

درست نیست مگر به اذن و اجاز ولی^۱.

۳- قول الله سبحانه که میگویند: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ

يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۲. وبنکاح دهید زنان بی شوهر (مردان بی زن آزاد مسلمان را)

از قوم خویش و شایستگان را از غلامان خویش و کنیزان خویش اگر فقیر باشند توانگر کندایشان را از الله

سبحان از فضل خود و الله بسیار دهنده و دانا است. وجه دلالت از این آیه: مخاطب قرار داده الله سبحان

به صیغه امر اولیاء خانمها را که این دلالت به اوجوب میکند و مکلف قرار داده به تزویج الایامی

وکنیزها را و این دلالت میکند به اینکه اولیاء مکلف است به تزویج خانمها^۳. و اعتراض شده اند به این

استدلال به اینکه مخاطب در این آیه شوهرها است پس صلاحیت ندارد آیه دلیل به شرط بودن ولی

در نکاح و یاعدم اشتراط اش، و جواب از این اعتراض: که همزه در این قول الله سبحانه ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ

مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾. که همزه برای

قطع است و به آنچه که دلالت میکند که فعل متعدی است پس میشود مخاطب اولیاء. و اگر مخاطب شوهرها

شود پس الف برای وصل میشود نه برای قطع و میشود فعل لازمی نه متعدی^۴.

دلایل از سنت مطهر رسول الله به اینکه در نکاح شرط است ولی؟^۵:

۱- ما رواه أبو موسی الأشعری عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه قال: (لأنکاح إلابولی ۶) روایت است

از ابوموسی اشعری رضی الله تعالی عنه که پیامبر فرمود که نکاح درست نیست مگر به اذن ولی"

ووجه دلالت از این حدیث اینست که: نفی کرده پیامبر نکاح را بدون ولی، و اصل در نفی نمودن شرعا

یک حقیقت شرعی است، پس نکاح بدون اذن ولی باطل است، و کدام اثر شرعی ندارد^۷، و به این

حدیث وارد شده بعضی اعتراضات من جمله: اولترین اعتراض به این حدیث اعتراض در صحت این

حدیث است، و گفته شده که در اسناد این حدیث اضطراب است مابین مرفوع بودن و مرسل بودن اش

و وصل و قطع^۸، و روایت کرده اسرائیل از ابی اسحاق و او از موسی الأشعری که پیامبر صلی الله

علیه وسلم متصل مرفوع. چنانچه روایت کرده شعبه و سفیان ثوری از ابی اسحاق و او از ابی بردة و

۱- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی (3: 72).

۲- سوره بقره آیه: 32.

۳- المحلی بالآثار از: ابن حزم (9: 451).

۴- أحكام القرآن از: ابوبکر محمد بن عبدالله الأشبیلی، (3: 1376). و الجامع لأحكام القرآن، از قرطبی (12: 239).

۵- کتاب بنام الولاية فی النکاح از: عوض العوفی (1: 89).

۶- مسند أحمد، (4: 394). سنن ابن ماجه (1: 605). تحفة المحتاج، از: ابن حجر الهيتمي، (6: 409). كشاف القناع از: بهوتی (5: 48).

۷- شرح فتح القدير، از: كمال الدين بن الهمام، (3: 259).

۸- شرح فتح القدير، از: كمال الدين بن الهمام، (3: 259).

از پیامبر مرسل، چونکه در مابین شخص بنام ابا برده است که پیامبر را ندیده بود. واضطراب اش مابین وصل و انقطاع: یکدفع روایت کرده از ابی عبیده الحداد از یونس بن ابی اسحاق، از اسحاق، از ابی برده، از موسی اشعری و او از رسول الله صلی الله علیه وسلم.

و روایت کرده یکدفع اینرا از ابی عبیده الحداد از یونس بن ابی اسحاق از ابی برده بدون ذکر ابی اسحاق.

و رد شده اند به این اعتراضات: به اینکه روایت اسرائیل متصل مرفوع است چونکه ائمة مانند امام بخاری و ترمذی و حاکم و غیره حکم کرده به صحت روایت اش، و روایت شعبه و ثوری که طعن کرده به اینکه مرسل است، چونکه احتجاج به حدیث مرسل محل خلاف است، چنانچه احناف عمل نمیکند به حدیث مرسل در مذهب اش،. و جواب از تهمت اضطراب مابین وصل و انقطاع اینست که هر دو اینها یعنی یونس و ابی اسحاق، و والدش این حدیث را از ابی برده شنیده، و حدیث را روایت کرده یونس از والدش یکبار و یکبار از ابی برده ۱.

و قول راجح آنست چنانچه بیان نموده ابن قیم به صحت حدیث ابی موسی اشعری رضی الله تعالی عنه و به صحت حجت کردن به آن. و اگرما تسلیم شویم با الفرض به اینکه اعتراضات متوجه اسناد حدیث که بی موسی اشعری روایت کرده است، و جهت تأییدی شواهد دیگر هم است چنانچه ترمذی آنرا بیان نموده است و مشهور شده و عمل به آن جاری است ۲. و اعتراض به دلالت حدیث: "لانکاح الا بولی" ۳ به شرط بودن ولایت به نکاح خانمها: پس میگویم: نفی در حدیث کمال و استحباب است، از همین خاطر احناف میفرمایند که مندوب است به خانمها که نکاح نکند خودش بنفسها، و این مانع صحت اگر بکند نیست اگر واقع شود.

و سبب حمل اش به نفی کمال و استحباب معارض حدیث دیگر است مانند قول رسول الله: خانمها بیوه به نفس خودش مستحقر است از ولی کرده، و دخترها اجازه خواسته شود از ایشان و اگر چپ ماند این علامه رضامندی اش است ۴. و جواب از این قول: که حمل کردن نفی به کمال و استحباب خلاف اصل است در نصوص شرعی، چونکه اصل نفی حقیقت شرعی است ۵. و گفتند: لفظ ولی در حدیث مجمل است، به این استدلال و احتجاج درست نیست. و رد کرده به اینکه مقصود از ولی چیزی مشهور و معروف بود مابین صحابه رسول الله، و مقصودش خانمها نبوده.

۱- سنن الترمذی، (3: 407). امام ترمذی ترجیح داده اند به روایت اسرائیل نسبت به روایت سفیان و شعبه.

۲- البدر المنیر از: الطحاوی (3: 9).

۳- سنن الترمذی (3: 407)/

۴- صحیح مسلم، (4: 141). سنن ابی داوود (2: 196). سنن ترمذی (3: 416). سنن النسائی (6: 84).

۵- کشاف القناع از بهوتی (5: 48). فیض القدر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر از: محمد عبدالرؤوف المناوی، ضبط و تصحیح اش از أحمد عبدالسلام است، دارالکتب العملیة، چاپ بیروت، لبنان، طبع اول، 1415هـ - 1994م (6: 566).

۲- آنچه که از آنجیز که ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (أَيُّمَا امْرَأَةٍ نَكَحْتَ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ، فَإِنْ دَخَلَ بِهَا فَلَهَا الْمَهْرُ بِمَا أَسْتَحَلَّ مِنْ فَرْجِهَا، فَإِنْ اشْتَجَرُوا فَاسْلُطَانٌ وَلِيٌّ مِنْ لَوْلَى لَهُ (۱) یعنی هر خانم که نکاح بکند بدون اجازه ولی اش پس نکاح اش باطل است باطل است، و اگر یکجا شد به آن خانم پس است برایش مهر در مقابل فروج اش، و اگر مشاجره کرد پس قاضی ولی کسی است که ولی ندارد.

وجه دلالت از این حدیث: حدیث صراحت دارد در بطلان نکاح خانم که بدون اذن ولی اش نکاح نموده باشد، و این حکم عام است در تمام خانمها، و به این دلالت میکند لفظ: "أَيُّمَا" که این از صیغها عموم است، و تاکید کرده پیامبر اسلام حقیقت اش به لفظ باطل است به بطلان نکاح اش که این لفظ باطل را سه بار تکرار نموده است و این مبالغه در تاکید است ۲. و به این استدلال هم اعتراض شده است من جمله: روایت که امام زهری روایت کرده و حدیث بیان کرده ابن علیّه از ابن جریج که یکی از روایت احادیث است اینگونه که ایشان سوال کرد زهری از حدیث، پس گفت: من نمشناسم، و این دلالت به ضعف حدیث میکند.

و دلیل عقلی به اینکه نکاح درست نیست بدون اذن ولی :

اینکه نکاح قدر بزرگ دارد و همین گونه خطر بزرگ دارد در حیات بشری، و اولیاء بشر نسبتاً عقل اش کاملتر است و نهایت حرص دارد به اینکه اولاد اش جای خوب به نکاح داده شود، گرچه به ازدواج مفسده و ضرر مرتب میشود بدون کفوه بودن و این تنها به خانم به نکاح گرفته شده تمام نمیشود بلکه سرایت میکند به اولیاء خانمها عار میدانند نکاح کسیکه تحت ولایت اش است از همین جهت واجب است ولی در نکاح ۳ .

دلایل آنانیکه شرط نمیدانند ولی در نکاح خصوصاً در خانمها آزاد و مکلف:

دلایل این گروه از قرآن کریم، و احادیث پیامبر اسلام و از عقل است.

دلیل از قرآن کریم ۱: ۴- الله سبحانه میفرماید: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ۵. و چون طلاق دادید زنان را پس رسیدند به میعاد خود پس منع

۱- مسند أحمد (6: 47). و گفته اند: شعيب الأرنؤط: حدیث صحیح است. سنن ابن ماجه ، (1: 605). و گفته اند: البانی: حدیث صحیح است.

۲- فیض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير والنذير از : محمد عبدالرؤوف المناوی، تصحیح و ضبط از أحمد عبدالسلام است، دارالکتب العمليه، بيروت، لبنان، طبع اول، 1415 هـ-1994 م (3: 185). سبل السلام، از صنعانی (3: 118).

۳- أنواع البروق فی أنواع الفروق از: قرافی، (3: 136).

۴- الولاية فی النکاح از: عوض العوفی، (1: 156-166).

۵- سورة البقره، الايه: 232.

مکنید ایشان را از آنکه نکاح کنند باشوهران خویش وقتیکه بایک دیگر راضی شدند در میان خویش به روش پسندیده این حکم پنداده میشود بآن هرکسی را که مومن باشد از شما به الله و روز قیامت و این کار خوشتر است و پاکیزه تر و الله میداند و شما نمیدانید. **وجه دلالت** از این آیه قرآنی اینست که: آیه دلالت دارد به جواز نکاح به اینکه وقتیکه بدون اذن ولی خود را به نکاح دهد، و اجازه ولی اش نباشد، چونکه الله سبحان نسبت داده عقد را به خود خانم نه به شرط بودن ولی اش، ونهی اش از اینکه هر دو راضی باشد ۱، و بالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته است به اینکه مراد به بنکاحین اینست که آنرا منعقد کرده باشد اولیاء اش، نه آنکه خودش آنرا منعقد کرده باشد، چنانچه دلالت دارد به این سبب نزول همین آیه. اما نسبت نکاح به ولی اش، بخاطر است که متسبب و محل اش است.

2- این قول الله سبحان: ﴿فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ ۲. پس اگر طلاق داد (یعنی بار سوم) پس هرگز حلال نمیشود این زن آن مرد را تا آنکه در آید به نکاح شوهر دیگر (یعنی او دخول کند) پس اگر طلاق دادش این شوهر دیگر پس گناه نیست بر آن هر دو در آنکه باز گرداند بنکاح باهم اگر بدانند که برپا می توانند داشت احکام الله را و این حدود الله سبحان است بیان میکند آن حدود برای قومی که میداند وجه دلالت از این آیه: اول: مضاف نمود ه الله سبحان نکاح را به خانم به این قول الله سبحان: ﴿حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾ و گردانیده نکاح دادن نفس اش را هدف جهت حرمت، پس منتهی میشود انتهای حرمت اش به اینکه به نکاح بدهد خودش را. دوم: در این قول الله سبحان: ﴿فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا﴾ ۳، الله سبحان مضاف کرده رجعت خانم را به شوهرش اول، به عقد جدید، بعد از ازدواج به دیگر و مفارقت اش بدون ذکر ولی شده است، پس این دلالت میکند به صحت عقد نکاح بدون ولی اش ۴. و به این استدلال نیز اعتراض شده است به صحت نکاح خانم بنفس اش بدون اذن ولی: چونکه مراد از نکاح انجیزی است که منعقد کرده باشد ولی اش، و این را به نکاح داده باشد ولی اش، چونکه محل و سبب اش است. اما مراد در نکاح در این قول الله سبحان: ﴿حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا﴾، و طی است نه عقد، و این ثابت

۱- احکام القرآن، از جصاص، (1: 400). المبسوط السرخسی، (5: 11).

۲- سورة البقره، آیه: 230.

۳- سورة البقره، آیه: 230.

۴- بدایع الصنائع، از کاسانی، (2: 257). احکام القرآن، از: جصاص (1: 400).

۵- الهدیه: یک طرف کالا را گفته میشود. تاج العروس، از مرتضی الزبیدی، (4: 397). و هدف اش به این قولش تشبیه نمودن ذکر اش است در نرمی و استرخاء و عدم انتشار به یک طرف کالا، و جمع آن (هُدْب است).

است در آن روایت که روایت نموده ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که میگویند: (دخلت امرأة رفاعة القرظی، وأنا وأبو بكر عند النبی صلی الله علیه وسلم فقالت: إن رفاعة طلقنی البتة، و إن عبدالرحمن بن الزبیر تزوجنی، وإنما عنده مثل هدیتی، وأخذت هدیة من جلبابها ه ، وخالد بن سعید بن العاص فقال: یا أبابکر، ألا تنهی هذه عما تجهر به بین یدی رسول الله فما زاد رسول الله علی التبسم فقال رسول الله كأنک تريدنی أن ترجعی إلی رفاعة. لا، حتی تذوقی عسیلتی، و یذوق عسیلتک ۱)، داخل شد زن از رفاعه القرظی، و من و پدرم ابوبکر الصدیق نزد پیامبر بودیم به پیامبر گفت: رفاعه من را طلاق داد، و من را عبدالرحمن بن زبیر به ازدواج گرفت، و نزد عبدالرحمن تکه دامن اش را گفت چیزی نیست پیامبر برایش فرمود میخواهی برگردی به شوهر اول ات نه قطعاً برگرده نمیتوانی تا اینکه تو از غسل او، و او از غسل شما نچشد.

۳- این قول الله سبحانه ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحَلَّلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يُكَونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۲ ای پیامبر هر آینه

ماحلال کردیم برای تو آن زنان تو که داده ای مهر ایشان و کنیز کانی که مالک ایشان شده است دست تو از آنچه الله عائد ساخته است بر تو، و حلال کردیم دختران عم ترا و دختران عمتهای ترا و دختران خالوی ترا و دختران خاله های ترا آنانکه هجرت کرده اند با تو و حلال کردیم برای تو زن مسلمان را اگر به بخشد خود را برای پیامبر اگر خواهد پیامبر به زنی گیرد آن را خاص برای تو بجز مسلمانان هر آینه دانستیم آنچه فرض ساخته ایم بر ایشان در حق زنان ایشان و در حق کنیز کانی که مالک آنست دستهای ایشان (سهل کردیم) تانه باشد بر تو هیچ تنگی و هست الله آمرزنده مهربان. وجه دلالت: از این آیه صراحت دارد جواز انعقاد نکاح به عبارة خانم، پس زن اگر مالک شود به نکاح دادن خودش را و مالک نمیشود هبه نفس اش بدون اینکه امر بکند کسیکه مالک اوست، و ظاهر آیه اینکه هبه اش از برای پیامبر صلی الله علیه موقوف نیست به اجازه ولی اش ۳. و بالای این قول اعتراض شده اند: به اینکه جواز ندارد مگر اینکه موهوب رسول الله باشد، پس نکاح بدون ولی از خصائص پیامبر است نزد علماء مالکی ۴

۱- مسند أحمد، (6: 34). و گفته اند شعيب الارنوط: "إسناد این حدیث صحیح است بشرط شیخین".

۲- سورة الأحزاب، آیه: 50.

۳- بدایع الصنائع از: کاسانی، (2: 247).

۴- أحكام القرآن از: ابن العربی، (3: 156).

وشوافع ۱ وحنابله ۲ وظاهریه ۳ .

و برای این اعتراض جواب داده شده اند به اینکه آنچه که مشروع است در حق رسول الله پس مشروع است در حق امت اش نیز، و این اصل است، تا اینکه دلیل به خصوص و به خاص شدن این قول نباشد، و اگر گفته شود: دلیل تخصیص اش این قول الله سبحان است: ﴿ خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ پس جواب این قول اینست که: مراد از این، خالصه لک من دون المومنین بدون اجر است. پس خلوص راجع میشود به اجر نه به لفظ هبه، و این توجیه از این وجوه است: اول: آنچه که در نفس آیه است ﴿ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ ﴾ پس این دلالت میکند اینکه خلوص این زن برای ایشان بود به نکاح بدون اجر. دوم: این قول الله سبحان: ﴿ لَكَيْلًا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرْجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ و معلوم است اینکه که حرج نیست و این ملحق است در نفس عبارة، و حرج در دادن و اعطاء بدل است ه

۱- این قول رسول الله: (الْأَيُّمُ أَحَقُّ بِنَفْسِهَا مِنْ وَلِيِّهَا، وَ الْبِكْرُ تَسْتَأْذِنُ فِي نَفْسِهَا وَإِذْنُهَا صِمَاتُهَا ۶) زن بیوه در باره خویشتن مستحقتر است و بدون رضایت او ولی نمی تواند او را بنکاح کند، و دوشیزه باید کسب اجازه شود، و اگر خاموش ماندن اش دلیل بر رضایت او است. و در روایة دیگر: (والبكر تستأمر في نفسها ۷)، و زن بکر از نفس خویش امرست. وجه دلالت: الایم این لفظ در حدیث برای خانم گفته میشود که شوهر نداشته باشد، برابر است باکره باشد و یابیوه، و یقیناً ثابت نموده رسول الله برای هر کدام از ولی و بیوه حق به این قول اش "أَحَقُّ" و اینرا گردانیده أَحَقُّ به نفس اش به کسیکه ولی دارد، و نمیباشد أَحَقُّ و مستحقتر به نفس اش نسبت به ولی اش ۸. و اعتراض نموده بر این اینکه: لفظ الایم در این حدیث به خانم گفته میشود در لغت: که شوهر نداشته باشد، برابر است که باکره باشد و یابیوه، خورد باشد و یا کلان، و مقصود در این حدیث خانم بیوه است، و استدلال باقی میماند به این وجه هر دو شامل نمیشود یعنی که هم بیوه باشد و هم دختر در آن واحد، چونکه حدیث دلالت میکند از لفظ ایّم به باکره و آنچه که دلالت میکند به نبی صلی الله علیه وسلم اراد کرده به ایّم که باکره نباشد، و این

۱- المحلى بالآثار از: ابن حزم، (9: 457).

۲- مغنی المحتاج از: خطیب الشریبینی، (3: 124).

۳- شرح منتهی الإرادات از: بهوتی، (3: 16).

۴- سورة الاحزاب، آیه: 50

۵- بدایع الصنائع از: کاسانی، (2: 230).

۶- صحیح مسلم، (4: 141). سنن أبی داؤد، (2: 196). سنن ترمذی، (3: 416). سنن النسائی، (6: 84).

۷- صحیح مسلم، (4: 141). سنن نسائی، (6: 85).

۸- شرح فتح القدر، (از: کمال الدین بن الهمام، (3: 262). المبسوط از: سرخسی، (5: 11).

قول را بعضی روایت تأیید میسازد بلفظ: (الثیب أحق بنفسها من وليها ۱) یعنی بیوه نسبت به خود مستحقتر است از نسبت به ولی اش "چنانچه لفظ الايم به خانم گفته میشود که جدا شده باشد شوهرش به مرگ اش و یا وی را طلاق داده باشد و یا مانند اینها و این مشهور است، برخلاف باکره که شوهر نکرده باشد. ورد نموده اند به این اینکه راجح در لغت اینست: که الايم: زن است که شوهر نداشته باشد ۲. و اعتراض شده اند به این: واجب است جمع مابین احادیث که در ظاهرش تعارض است اگر ممکن باشد، چونکه عمل کردن به همه ادله اولی است نسبت به اینکه به بعضی ادله عمل شود، و جمع مابین این حدیث و حدیث که ولایت را در نکاح شرط میداند امکان دارد به اینکه: حمل کرده شود حق ولی به عقد نکاح، و حق خانم به رضا اش حمل شود، و در این شک نیست که حق خانم تأکید شده است، چونکه حق ولی موقوف است به رضا خانم ۳. و جواب داده به این اعتراض: آنچه از این حدیث و حدیث که ولایت را شرط میدانند حکم معارض است، و هر دو امکان دارد هم جمع و هم تعارض، و باید ترجیح داده میشود به حدیث: (الايم أحق بنفسها) بیوه احق است نسبت به نفس اش به قوت سند، و عدم اختلاف در صحت اش. و دوم اعمال طریق جمع اینکه حمل کرده شود عموم احادیث به خصوص اش، و بناء بر این تأویل تمام میشود عمل به حدیث که جامع اشتراط شهادت ولی و خاص است حدیث ام المؤمنین عائشه رضی الله تعالی عنه به کسیکه از دواج بکند بغیر کفوه، و مراد از باطل در حدیث ام المؤمنین عائشه که صحیح نمیشود نکاح اش به کسیکه بغیر کفوه اش نکاح کرده باشد.

أدله آنانیکه شرط نمیداند ولی بودن را در نکاح، دلیل از عقل:

از دواج خانم آزاد عاقل مکلف تصرف در حق خودش است، و ضرر اش به کسی دیگر بر نمیگردد، پس درست میشود تصرف اش در نفس اش، چنانچه درست میشود تصرف اش در مالش، پس درست است لیکن خلاف اولی است ۴.

أدله مذاهب که قائل است به صحت ازدواج کردن خانم نفس اش را، تفصیلاً:

اولاً: دلیل آنانیکه میگویند درست میشود نکاح خانم بدون ولی بشرط که کفو اش باشد، و درست نمیشود نکاح خانم که خود را به نکاح دهد که کفواش نباشد، و دلیل اش عقلی است که بناء شده به احتیاط مصلحتاً به اولیاء و حفظ حق اولیاء و دفع ضرر اولیاء از آنها. دوم: دلیل آنانیکه قائل است که نکاح خانم موقوف است به اذن ولی اش ۱ - قول پیامبر صلی الله علیه وسلم: (أیما امرأة تزوجت بغیر إذن ولیها فنکاحها باطل)

۱ - صحیح مسلم، (4: 141).

۲ - مقاییس اللغة از: أحمد بن فارس القزوينی، (1: 167). لسان العرب از: ابن منظور (12: 39). تاج العروس از: مرتضی الزبیدی، (31: 255).

۳ - سیل السلام از: صنعانی، (4: 459).

۴ - شرح فتح قدیر از: کمال الدین ابن الهمام، (3: 260).

۱، هر خانم که به ازدواج دهد خود را بدون اذن ولی اش نکاح اش باطل است، و بالای این قول اعتراض صورت گرفته است به اینکه: این استدلال مبنی است به مفهوم مخالف، و علماء احناف اینرا نمیگویند.

مناقشه و قول راجح

بعد از ذکر دلائل علماء در این مسأله و دلائل که به آن استدلال نموده است برایم واضح شد که منشاء خلاف اینست که: آنانیکه شرط نمیدانند ولایت را در نکاح دلائل آنها دلالت آیات و احادیث است که وارد شده در این موضوع لیکن احتمال چند مفهوم را دارد، و احادیث که در این مورد وارد شده ضعیف دانسته علماء آنرا چنانچه این رشد ذکر کرده و گفته است: و سبب اختلاف ایشان هیچ آیه و حدیث ظاهر در شرط بودن ولی در نکاح وارد نشده است، و احادیث که وارد شده است در این مورد احتمال چند مفهوم را دارد.

آنانیکه شرط دانسته ولی را در نکاح ترجیح داده صحت احادیث که صراحت دارد در ولایت در نکاح، که خلاصه اش اینست:

- ۱- ادله قرآنی که استدلال نموده در این مسأله گرچه احتمال چند مفهوم را دارد، و غیر قطعی است در دلالت اش به یک مذهب، مگر این از خلال مناقشه ظاهر شد که ولی در نکاح شرط است.
- ۲- در اقوال علماء این هم ظاهر شد آنانیکه شرط نمیدانند ولی در نکاح لاکن کره و مکروه دانسته ازدواج را بدون ولی.
- ۳- عمل امة اسلامی که این در تمام زمانها مروج بود که زنها را مردها به ازدواج میدادند چنانچه در این مورد امام ترمذی گفته است: "والعمل فی هذا الباب علی حدیث النبی صلی الله علیه وسلم: (لأنکاح إلابولی) نکاح درست نمیشود مگر به ولی، و این نزد اکثر هل علم بود و خصوصاً صحابه رسول الله من جمله عمر فاروق، علی بن ابی طالب، عبدالله ابن عباس، و ابی هریره، و غیره، و همچنان نقل است از تابعین که ایشان نیز نکاح را بدون ولی درست نمیدانستند، من جمله: سعید بن المسیب، و حسن بصری، و شریح، و ابراهیم نخعی، و عمر بن عبدالعزیز، و همچنان نظر سفیان ثوری، و اوزاعی، و مالک، و عبدالله بن مبارک، و شافعی، و أحمد، و إسحاق، و بناء بر همین اقوال نظر راجح اینست که: شرط است ولی در نکاح، بدون ولی نکاح باطل است، و به یک قاعده از قواعد ترجیح اینرا تائید میسازیم: ۱- دلیل منع مقدم است به دلیل اباحت براءة ذمه: اگر باشد دلائل احتمال و احتمال چند مفهوم را داشته باشد، لاکن آنکه دلالت میکند به تحریم مقدم است به اباحت، چونکه ترک امر مباح اولیاست از اینکه مرتکب شود امر حرام را، ۲، و یا قوع در امر شبهه دار را مطابق این قول پیامبر صلی الله علیه وسلم (إن الحلال بینین إن لحرام بین

۱ - مسند أحمد (6 : 47).

۲ - صحیح بخاری، (1 : 28). صحیح مسلم، (5 : 50). و لفظ از امام مسلم است.

وبينها مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام..) و در این هم چنان شبهه است در نکاح که خود را بنکاح دهند به نکاح بغایا چنانچه قبلاً در نکاح ابی و در نکاح بدون ولی شک است در ازدواج در حل بودن نکاح و عدم حل بودن نکاح، هریرة رضی الله گذشت: (کنأ نقول إن التي تنكح نفسها هي الزانية)، بودم که کسیکه نفس اش را به نکاح میدادند این را زانیه میگفتیم. و بناء بر این ترجیح میدهم شرط بودن ولی در نکاح بنا بر احتیاط و حفظ آبرو و عزت خانمها. و درست میشود نکاح خانم بدون ولی در حالت ذیل که میابند: ۱- در حالت تعذر و منع کردن خانم را از نکاح و یا استعمال مرد و لاییت اش به نادرستی، و یا تأسف.

۲- و حکم نمودن قاضی نکاح خانم را بدون ولی، چون این اجتهاد است و نقض نمیشود حکم قاضی

مبحث دوم:

و حاکم ۱ .

شهادت خانم ها در عقد نکاح:

در شهادت خانمها در عقد نکاح علماء اختلاف دارد، و در این مورد چند قول است ۲: قول اول: مطلق شهادت خانمها در نکاح جواز ندارد. و این قول علماء مالکی ۳ شوافع ۴ و حنابله است ۵. قول دوم: جائز است شهادت خانمها در عقد نکاح، این قول احناف ۶ و ظاهرية ۷ است. لکن اختلاف در این مورد در این است که آیا جائز است شهادت خانمها در عقد نکاح منفرداً و یا نه باید شهادت خانم بامرد باشد؟ مذهب احناف در این مورد اینست که جائز نیست شهادت خانمها تنها، و جائز دانسته شهادت دو خانم بایک مرد ۸. و مذهب ظاهرية در این مورد اینست که جائز میدانند شهادت خانمها را منفرداً در عقد نکاح ۹.

دلایل گروه اول که قائل به عدم جائز بودن شهادت خانمها در عقد نکاح.

دلیل از قرآن کریم: ﴿فَإِذَا بَلَغَ الْأَجَلُ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ

۱- مغنی از: ابن قدامه، (7: 337).

۲- سخن گفته اند کتب فقهی از موضوعات شهادت خانمها در عقد نکاح تحت عنوان: شهادت خانمها در آنچه که مال نیست مانند احکام ابدان مانند نکاح طلاق رجعت، ولیکن بنده فقط بحث نکاح را تحریر میکنم و مجال بحث به دیگر نیست.

۳- الذخیره از قرافی، (10: 254). بدیة المجتهد از: ابن رشد (2: 465).

۴- الأم از امام شافعی، (6: 260). فتح الوهاب از: زکریا الانصاری، (2: 388).

۵- المغنی از: ابن قدامه، (7: 337). الروض المربع از: بهوتی، (1: 477).

۶- المبسوط از: سرخسی، (5: 30). تبیین الحقائق از: زیلعی، (4: 209).

۷- مبسوط سرخسی، (5: 30).

۸- المحلی بالاثار از: ابن حزم، (9: 396).

۹- وسائل الاثبات فی شریعة الإسلامیة فی المعاملات المدنیة والاحوال الشخصیة از: محمد زحیلی، مکتبة المؤبدی، ریاض، مکتبة بیان، دمشق، طبع دوم، 1414هـ-1994م (169-174).

وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿١﴾

ترجمه: پس چون نزدیک رسند مطلقاً بمعنی خود پس نگاهداران ایشان را بوجه پسندیده یاجدا شوید از ایشان بوجه پسندیده وگواه گیرد دوکس صاحب تقوای را از قوم خود وراست ادا کند شهادت را برای الله این حکم پند داده می شود بآن هر که مومن باشد به الله و بروز آخرت و هر که بترسد از الله پدید آرد برای او مخلص. و قوله تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذُوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنْآ إِذَا لَمِنَ الْأَثَمِينَ﴾^۲ ترجمه: ای مسلمانان نصاب شهادت در میان شما وقت وصیت چون برسد به یکی از شما موت

دوکس اند که صاحب عدالت باشند از شما یا دیگران از غیر شما اگر شما سفر کرده باشید در زمین پس رسد به شما مصیبت موت اگر شک داشته باشید بازدارید ایشان را بعد از نماز (یعنی نماز عصر) پس قسم خورند به الله که خرید نمی کنیم عوض سوگند خدا بهای دنیا را و اگر چه کسیکه برای نفع او گواهی میدهم صاحب قرابت باشد و پنهان نمی کنیم گواهی الله هر آینه ما آنگاه از گنهگاران باشیم.

وجه دلالت: امر نموده الله سبحانه ما را به اینکه شهادت بدهند شاهدان عدل و تعبیر نمود به لفظ "ذوا" و لفظ "ذوی" و این دو لفظ است برای وصف مذکر در دو آیت فوق الذکر، پس دلالت میکند به اینکه لفظ "اثنان" مراد از این دو مرد است. و موضع دو آیه در رجعت بعد از طلاق و وصیت هنگام مرگ است، و این از احکام ابدان است، و نکاح نیز از احکام ابدان است، پس مشترک است هر دو اینها در عدم جواز شهادت خانمها در این مطلقاً .

و بالای این اعتراض صورت گرفته است به اینک لفظ "اثنان" به این قول ذوا عدل" دلالت میکند که مراد دو مرد است نه چیزی دیگری، چونکه لفظ صیغه تذکیر در خطاب شارع به این دلالت ندارد که خارج شود خانمها از این، پس استقرار پیدا میکند در عرف شارع که احکام مذکور به صیغه مذکر و قیته مطلق ذکر شود و مقترن به مونث نباشد پس شامل مردها و خانمها میشود؛ و غالب شد مذکر بناء بر اجتماع، که دلالت میکند به این کثیر آیه ها من جمله: این قول الله سبحانه که میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمَلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ

۱- سورة الطلاق ، آیه: 2.

۲- سورة الطلاق ، آیه: 2.

فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تُكْتَبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُوهَا وَبَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تُكْتَبُوهَا وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾ ترجمه: ای

مومنان اگر معامله بایکدیگر به وام دادن تامیعاد مقرر پس بنویسد آنرا و باید که میان شما نویسنده بانصاف و سرباز نزنند نویسنده از آنکه نویسد چنانچه آموخته است اورا الله پس باید که وی بنویسد و املاء کند آنکه وام بدمه وی است و باید که بترسد از الله خود و نقصان نکند از آن وام چیزی را پس اگر باشد کسیکه وام بدمه وی است بی خرد یا ناتوان یانمی تواند املاء کردن پس باید که املاء کند کارگذار اوبانصاف و گواه گیرید دوشاهد را از مردان خویش پس اگر نه باشند دومرد پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانیکه رضامندباشیداز گواهان تا اگر فراموش کند یک زن یاد دهاند یکی دیگر را و باید که سرباز نه زنند گواهان آنگاه که طلبیده شوند و مانده مشوید از آنکه نویسد حق را اندک باشد و یا بسیار تا میعاد وی بانصاف تر است نزد الله و درست تر برای گواهی و قریب تر از آنکه در شک نشوید مگر وقتیکه باشد آن معامله سوداگری دست بدست که دستگردان می کند آن را در میان خویش پس نیست بر شما گناه در آنکه نه نویسد آن را و گواه گیرید هرگاه خرید و فروخت کنید و باید که رنج داده نشود نویسنده و نه گواه و اگر بکنید این کار را پس هر آئینه این گناه است شمارا و بترسید از الله و می آموزد شمارا الله و الله سبحان به هر چیزی داناتر است. و این آیه در امول است که جائز است شهادت خانمها در این بدون کدام خلاف ۲ .

ادلة از سنت رسول الله در عدم جواز شهادت خانمها در نکاح

۱- قول النبی صلی الله علیه وسلم (لانکاح إلابولی وشاهدی عدل ۳) نکاح درست نمیشود و به اذن و اجازه ولی و شاهد عادل. وجه دلالت از این حدیث: اینست که کلمه شاهی برای مذكر است، پس درست نمیشود نکاح بدون دو مرد ۴. و بالای این قول اعتراض صورت گرفته است: درست نیست انیکه لفظ شاهی شامل خانمها نمیشود، و این را معبر دانسته نبی صلی الله علیه وسلم به صیغه مذكر تغلیباً. ۲- روایت است از حجاج بن أرطاة از ابن شهاب زهري که گفته: مضت السنة أن لاتجوز شهادت النساء فی الحدود ولا فی النکاح والرجعة" که جواز ندارد شهادت خانمها در حدود و نکاح و رجعه ۵ .

۱- سورة المائدة، آیه: 106.

۲- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی، (18: 159). الحاوی از: الماوردی، (9: 17).

۳- إعلام الموقعین از: ابن قیم، (1: 70).

۴- سنن دارقطنی، (3: 225). سنن کبری، به این لفظ است که: لانکاح إلابولی مرشد وشاهدی عدل، (7: 112). و گفته شده حدیث صحیح.

۵ - الذخیره از: قرافی، (10: 254).

وبالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته است به اینکه: این حدیث و قول ضعیف است چونکه در میان حجاج بن ارطاة است، وحتی اگر این درست دانسته شود پس این حدیث مرسل است که قائم نمیشود حجت به این استدلال به این ۱.

ادله از قیاس به عدم جواز شهادت خانمها در نکاح

۱- قیاس امور غیر مالی و از بین شان احکام که به ابدان تعلق میگیرد که شامل نکاح میشود-به قصاص به جمع نمودن عدم قبول شهادت خانمها در این منفرداً، چنانچه قبول نمیشود شهادت مرد و دو خانم در قصاص، چنانچه قبول نمیشود شهادت یک مرد و دو خانم در نکاح ۲. و اعتراض صورت گرفته به این قول نیز: این قیاس مع الفارق است، چونکه نکاح باشبیه هم ثابت میشود برخلاف قصاص که با شبیهه ساقط میشود اتفاقاً. و علت که جامع هر دو است متحقق میشود در نفس امور مالی، پس شهادت خانمها قبول نمیشود منفرداً در مال، پس قیاس میشود مال به قصاص نیز.

ادله اصحاب قول دوم که قائل است به جواز دانستن شهادت خانمها در عقد نکاح:

دلیل از قرآن کریم: این قول الله سبحان که میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا بِيخْسٍ مِنْهُ شَيْئاً فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيهِ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾ ، ترجمه: ای مومنان اگر معامله بایکدیگر به وام دادن تامیعاد مقرر پس بنوسید آنرا و باید که بنوسد میان شما نویسنده بانصاف و سرباززند نویسنده از آنکه نویسد چنانچه آموخته است اورا الله پس باید که وی بنویسد و املاء کند آنکه وام بزمه وی است و باید که بترسد از الله خود و نقصان نکند از آن وام چیزی را پس اگر باشد کسیکه وام بزمه وی است بی خرد یا ناتوان یانمی تواند املاء کردن پس باید که املاء کند کارگذار او بانصاف و گواه گیرید دوشاهد را از مردان خویش پس اگر نه باشند دومرد پس یک مرد و دو زن کفایت است از کسانیکه رضامندباشیداز گواهان تا اگر فراموش کند یک زن یاد دهاند یکی دیگر را و باید که سرباز نه زنند

۱- نیل الأوطار از: شوکانی، (7: 36).

۲- الحاوی از: الماوردی، (9: 17).

۳- سورة بقره، آیه: 282.

آنگاه که طلبیده شوند و مانده مشوید از آنکه نویسید حق را اندک باشد و یا بسیار تا میعاد وی بانصاف تر است نزد الله و درست تر برای گواهی و قریب تر از آنکه در شک نشوید مگر وقتیکه باشد آن معامله سوداگری دست بدست که دستگردان می کند آن را در میان خویش پس نیست بر شما گناه در آنکه نه نویسید آن را و گواه گیرید هرگاه خرید و فروخت کنید و باید که رنج داده نشود نویسنده و نه گواه و اگر بکنید این کار را پس هر آئینه این گناه است شمارا و بترسید از الله و می آموزد شما را الله و الله سبحان به هر چیزی دانایتر است. وجه دلالت در این آیه: گردانیده الله سبحان به یک مرد و دو زن شهادت را مطلقاً، چونکه الله سبحان اینها را گردانیده از شهداء، و شاهد مطلق کسی است که مطلق شهادت داده میتواند، پس در سائر احکام شهادت داده میتواند، نه تنها که تعلق میگیرد به امور مالی، مگر وقتیکه مقید شود به دلیل و کدام دلیل نیست که مقید بسازند شهادت را تنها در عقد نکاح ۱.

ادلة از سنت به جواز شهادت خانمها در عقد نکاح

عن أبي سعيد الخدري قال: (خرج رسول الله في أضحى أو فطر إلى المصلى، فمرّ على النساء، فقال: يا معشر النساء، تصدقن، فإني أريتكن أكثر أهل النار "فقلن: وبم يارسول الله؟ قال: تكثرن اللعن، وتكفرن العشير، ما رأيت من ناقصات عقل ودين أذهب للب الرجل الحازم من إحدائكن" قلن: وما نقصان ديننا و عقلنا يارسول الله؟ أليس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل؟ قلن: بلى " قال: "فذلك من نقصان عقلها. أليس إذا حاضت لم تصل ولم تصم؟ قلن: بلى" فذلك من نقصان دينها ۲).

روایت است از ابی سعید خدری که گفت ما خارج شدیم جهت نماز عید ضحی و یا فطر به عیدگاه پس رسول الله گذشت به گروه زنان و گفت ای گروه زنان صدقه دهید من دیدم اکثر اهل جهنم خانمها را و گفتند چرا یارسول الله؟ گفت: جهت کثرت لعن گفتن اش، و پرسیان شد ناقصات عقل و دین اش چه است یارسول الله، گفت: ناقصات عقل آیا شهادت خانم نصف شهادت مرد نیست؟ گفتند بلی، گفت این نقصان عقل اش است، و آیا هرگاه مرض ماهانه شود نماز و روزه نمیگیرد؟ گفتند بلی، و گفت " این نقصان دین اش است. وجه دلالت به این حدیث اینست که: در قول رسول الله شهادت دو خانم برابر است به شهادت یک مرد و لفظ مطلق است و در نکاح و یا طلاق و رجعت وارد نشده و کدام نص صریح که اینرا مقید

بسازد اوجود ندارد ۳ . ادلة از قیاس به جواز شهادت خانم در عقد نکاح

۱- قیاس نمودن احکام ابدان به احکام اموال و جمع نمودن هر دو اینها به عدم سقوط اش به شبهه، پس قبول میشود شهادت خانمها با مردها چنانچه قبول میشود در مسائل مالی ۴ .

۱- بدائع الصنایع از: کاسانی، (6: 280).

۲- صحیح بخاری، (1: 116). صحیح مسلم، به بن لفظ: أما نقصان العقل فشهادة امرأتین تعدل شهادة رجل فهذا نقصان العقل (1: 61).

۳- إعلام الموقعین از: ابن قیم، (1: 79).

۴- المبسوط از: سرخسی، (5: 55-57).

واعترض شده اند به این قول نیز چنانچه که می‌آیند: احکام ابدان در مرتبه بزرگتر است نسبت به احکام اموال، چونکه منفردا شهادت خانمها در احکام ابدان قبول نمیشود، و در بعض احکام قطعا شهادت خانمها قبول نمیشود مانند قصاص، و نکاح نیز مهم است از اموال و مهم است نسبت به احکام اموال، چونکه ولایت در نکاح شرط است، و جائز نیست در این یعنی نکاح اجل و خیار و هبه، و در احکام اموال درست میشود ابراء و اباحه، و این چیزها در نکاح درست نمیشود ۱.

و به این اعتراضات جواب دادند به اینکه: ما اینرا معتبر نمیدانم که احکام اموال را با احکام ابدان جدا بسازیم، چونکه شهادت خانمها در احکام اموال نیز منفردا قبول نمیشود، پس قبول نمیشود شهادت خانمها منفردا مگر در جائیکه اطلاع مردها نباشد چونکه در همین مورد نص وارد شده اند، از این هم جواب داده است به اینکه: شارع تاکید نموده است به حفظ اموال و خونها و اعراض به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم دلالت دارد و فرموده اند: کل مسلم علی المسلم حرم، دمه و ماله و عرضه "از هر مسلمان بالای هر مسلمان حرام است خون اش مالش و آبرو و عزت اش" ۲.

و شارع احتیاطا جهت حفظ اموال یتیمها و صغار از ضیاع اش ولی را امر نموده است، الله فرموده است: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ ۳، ترجمه: و امتحان کنید یتیمان را تا آنگاه که رسند به حد نکاح پس اگر دریافتید از ایشان حسن تدبیر پس برسانید بایشان اموال ایشان را و مخورید آن اموال را، با اسراف و شتاب از ترس آنکه بزرگ شوند و هرکه باشد توانگر پس باید که پرهیز گاری کند، و هرکه فقیر باشد پس باید که بخورد بوجه احسن پس چون برسانید بایشان اموال ایشان را گواه گیرد برایشان و بس است بحقیقت الله سبحان حساب گیرنده است. عدم جواز اجل و خیار و هبه در نکاح به خاطر منافی بودن طبیعت انسانی است.

۱- قیاس نمودن شهادت خانمها در احکام ابدان به شهادت دادن در اموال و مداینات قیاس اولویا است، چونکه حضور خانمها سهل و آسان است نسبت به حضور اش در کتابت دیون و منعقد نمودن عقود، و مشروع نموده است الله سبحان وصیت در سفر شهادت گرفتن غیر مسلمان بخاطر حاجت، چنانچه الله سبحان فرموده اندی ﴿أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ آنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ

۱- أنوار البروق فی أنوار الفروق از: قرافی، (4: 227). الحاوی از: الماوردی، (9: 17).

۲- صحیح مسلم، (8: 10).

۳- سورة النساء الایه: 6.

الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ تَمَنَّا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ ﴿١٠﴾

ترجمه: ای مسلمانان نصاب شهادت در میان شما وقت وصیت چون برسد به یکی از شما موت دوکس اندکه صاحب عدالت باشند از شما یادگیران از غیر شما اگر شما سفر کرده باشید در زمین پس رسد به شما مصیبت موت اگر شک داشته باشید باز در پیدایشان رابع از نماز یعنی عصر پس قسم خوردند به الله که خرید نمیکنم عوض سوگند خدا بهای دنیا را و اگر چه کسیکه برای نفع او گواهی میدهم صاحب قرابت باشد و پنهان نمی کنیم گواهی الله هر آینه ما آنگاه از گنهگاران باشیم، قبول نمودن شهادت یک مرد و دوزن اولی است.

دلیل از إجماع: ثابت است از عمر فاروق که ایشان جائز دانسته شهادت خانمها با مردها در نکاح و جدائی، روایت است از شعبه عن الحجاج بن أرطاة عن عطاء عن عمر بن الخطاب انه قال: "أجاز رسول الله شهادة رجل وامرأتين في النكاح" که گفتند اجازه داده عمر فاروق شهادت یک مرد و دوزن در نکاح ۲. و هیچ یکی از صحابه رسول الله این کار و عمل عمر فاروق را کره و بد نپنداشتند، و اجماع است به جائز دانستن شهادت مرد و دو خانم ۲. و اعتراض شده اند به این قول به اینکه إجماع صورت نگرفته است و منعقد نشده است چنانچه روایت است از عمر رضی الله که ایشان مخالفت نمود از این شهادت، چنانچه وارد است که ایشان گفت: " لا تجوز شهادة النساء في الطلاق و لافي النكاح ولا الحدود، که جائز نیست شهادت خانمها در طلاق و نه در نکاح و نه در حدود. و اگر اینرا قبول بکنم عدم ورود روایت مخالف اینها، روایت که مباح قرار داده شهادت خانمها در نکاح ضعیف است، به خاطر انقطاع مابین عمر و عطاء، و به خاطر حجاج بن ارطاة و اقوال این را علماء حجت نمیشارند ۴.

مناقشه آراء و دلایل

دلایل دو فریق و بیان اعتراضات که به آنها صورت گرفته بود، من نظر فریق و گروه که جائز میدانند شهادت خانمها را در عقد نکاح را راجح میدانم از این جهت که: ۱- ادله که قائل است به جواز شهادت خانمها در نکاح قوی است، بخاطر که اعتراضات بسیار ضعیف به این صورت گرفته و جوابات قوی را در مقابل شنیده اند.

۲- مباح شمردن شهادت خانمها در عقد نکاح مراد شارع در حفظ حقوق و عدم ضیاع آن است.

۳- خانم از اهل شهادت است پس قبول میشود شهادت اش بخاطر وجود مشاهده و حفظ و اداء مانند مرد، و به خاطر وجود که بناء میشود به آن اهلیت شهادت که ولایت است، از همین جهت قبول میشود

۱- سورة المائدة ، الایه: 106

۲- سنن دار القطنی، (4 : 233).

۳- دیاب الصنایع از کاسانی، (6 : 280) . مبسوط از: سرخسی، (6 : 122).

۴- السنن الکبری از: بیهقی، (7 : 126).

احادیث خانمها واحکام که ملزم امت است ۱، پس مناسب اینست که منع نشود از شهادت به کدام امر، مگر به دلیل صحیح صریح قطعی دلالت که مقید بسازد منع شهادت خانمها را از این؛ و عدم جواز شهادت خانمها در عقدنکاح شامل نیست، چونکه دلالت نصوص به منع شهادت خانمها ظنی است.

مبحث سوم

تحدید سن در عقدنکاح:

شریعت اسلامی کدام سن مشخص نکرده جهت عقد نکاح، لکن فقهاء اختلاف نموده در مورد صحت ازدواج صغیره به سه مذهب ۲، ۱- جواز دارد ازدواج صغیر و صغیره و بلوغ شرط عقد نکاح نیست، و این نظر جمهور فقهاء از مذاهب اربعه است ۳.

۲- جواز ندارد ازدواج صغیر و صغیره قبل از بلوغ، این نظر و مذهب ابن شبرمه و ابی بکر الأصم است ۴.

۳- جواز دارد ازدواج صغیره، و جواز ندارد ازدواج صغیر، و این مذهب ابن حزم است ۵. **ادله گروه**

اول که قائل است به جواز ازدواج صغیر و صغیره: دلیل اول آن از قرآن است، الله سبحانه فرموده اند:

﴿وَاللَّائِي يَيْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ

أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾ ۶، و آنانیکه نومیدشدند از حیض از جمله

زنان شما اگر به شبهه افتاده اید پس عدت ایشان سه ماه است و آنانیکه بسن حیض نرسیده اند نیز عدت

ایشان سه ماه است و خداوندان حمل عدت ایشان آن است که بنهند حمل خود را و هر که بترسد از الله

پدیدآرد برای او درکار او آسانی را. **وجه دلالت:** بیان نموده آیه عدت خانمها که از جهت صغرش حیض

نمی‌بندد، و نمیباشد طلاق مگر بعد از نکاح، پس این دلالت میکند به این که الله سبحانه مباح نموده نکاح

صغیره و مشخص نساخته کدام سن جهت انعقاد نکاح ۷.

۲- این قول الله سبحانه: ﴿أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ ۸، ترجمه: و بنکاح دهید زنان بی شوهر (مردان بی زن آزاد مسلمان را) از قوم

۱- تبیین الحقائق از: الزیلعی، (4: 209).

۲- فقه اسلامی و أدلته از: دوهبة الزحیلی، (9: 6682).

۳- المبسوط از: سرخسی، (4: 195). بدیة المجتهد از: ابن رشد (2: 6). آلام از: شافعی، (5: 20). مغنی از ابن قدامة، (7: 379).

۴- مبسوط از: سرخسی است (4: 192). ابن شبرمه: نام اش است: عبدالله ابن شبرمه بن طفیل بن حسان الصبی، فقهی عراقی است، و در کوفه قاضی بود، تولد شده اند در سال 144 هـ.

۵- المحلی بالاثار، از: ابن حزم، (9: 460).

۶- سورة الطلاق، آیه: 4.

۷- مبسوط از: سرخسی، (4: 195).

۸- سورة النور، الآیه: 32.

خویش و شایستگان را از غلامان خویش و کنیزان خویش اگر فقیر باشند توانگر کندایشان را الله از فضل خود و الله بسیار دهنده داناست. وجه دلالت از این آیه ها: متوجه نموده الله سبحان و امر نموده به نکاح دادن الأیمی خانم مجرد و مرد مجرد که شامل هر دو مرد و زن میشود، و صغیر و کبیر، آزاد و غلام، و به صغیره و کبیره.

دلیل از سنت رسول الله

۱- عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: (اليتيمة تستأمر في نفسها فإن صممت فهو إذنها وإن أبت فلا جواز عليها) دختر یتیمه در نکاح اش اختیار دارد، و اگر چپ شد هنگام یادآوری ازدواج اش این دلالت به رضا و اجازه اش میکند، و اگر انکار کرد نکاح دادن اش جواز ندارد "وجه دلالت از این حدیث: این حدیث دلالت میکند به ازدواج دادن یتیمه، و یتیمه دختر خورد است که مرض ماهانه را نبیند، و یتیمه دختر است که پدرش فوت شده باشد، مگر پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: (لا یتیم بعد احتلام) یعنی بعد از جوانی یتیم شمرده نمیشود ۲ .

۲- ماروته عائشة رضی الله تعالی عنها: (أن النبي صلى الله عليه وسلم تزوجها وهي بنت ست سنين وبني بها وهي بنت تسع سنين) ۳ ، یعنی از أم المؤمنین عائشه صدیقه روایت است که رسول الله وی را به ازدواج گرفت در حالیکه شش ساله بود. این حدیث دلالت به این دارد که ازدواج دختر خورد سال جواز دارد، و ازدواج قبل از بلوغ ۴ .

۱- زوج علی بن ابی طالب ابنته أم کلثوم من عمر بن الخطاب وهي صغیره، و زوج الزبیر ابنته صبیة، و زوج غیر واحد من أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم ابنته صغیره ۵ ، به ازدواج داد علی کرم الله دخترش ام کلثوم به عمر فاروق در حالیکه دختر خورد بود، و به ازدواج داد زبیر رضی الله تعالی عنه دخترش را در حالیکه خورد بود، و زیاد صحابه دختران شان را به نکاح داد در حالیکه خورد بود.

دلیل از عقل:

نکاح متضمن بسیار از مصالح است، خصوصاً وقتی که در بین کفو باشد، و کفو اکثراً کم پیدا میشود، پس از همین جهت ضرورت ایجاد میشود به اولیاء صغار، تا کفوه بودن فوت نشود، و ولی کوشش میکند تا مصلحت دخترش را در نظر گیرد، پس صغر مانع این نیست ۶ .

۱- سنن الترمذی، (3: 417). و گفته شیخ البانی حدیث حسن صحیح است.

۲- سنن أبی داود، (3: 74). و البانی گفته اند حدیث صحیح است.

۳- صحیح بخاری، (5: 1973). صحیح مسلم، (4: 142).

۴- نیل الأوطار از: شوکانی، (6: 169).

۵- سنن الکبری از: بیهقی، (7: 114).

۶- الأم از: شافعی، (5: 20). المغنی از: ابن قدامه، (7: 379).

ادله گروه دوم که قائل به عدم ازدواج صغار است مطلقاً ۱ :

دلیل اول از قرآن: ﴿وابتلوا الیتامی حتی إذا بلغوا النکاح فإن آنستم منهم رشدا فادفعوا إلیهم أموالهم ولا تأکلوها إسرافا وبادارا أن یکبروا ومن کان غنیا فلیستعفف ومن کان فقیرا فلیأکل بالمعروف فإذا دفعتم إلیهم أموالهم فأشهدوا علیهم وکفی بالله حسیبا﴾^۲، ترجمه: و امتحان کنید یتیمان را تا آنگاه که رسد به حدنکاح پس برسانید بایشان اموال ایشان را و مخورید آن اموال را، با اسراف و شتاب از ترس آنکه بزرگ شوند و هر که باشد توانگر پس باید که پرهیزگاری کند، و هر که فقیر باشد پس باید که بخورد بوجه احسن پس چون رسانید بایشان اموال ایشان را گواه گیرید برایشان و بس است بحقیقت الله سبحانه حساب گیرنده. وجه دلالت: الله سبحانه در این آیه بیان نموده است که انتها صغر بلوغ سن نکاح است، و اگر ازدواج صغیره صحیح میبود پس چرا الله انتهای دفع مال را رشد و بلوغ ذکر میکرد ۳ .

و دلیل از عقل: ۱- ثبوت ولایت به صغیره جهت حاجت صغیره است، و اگر حاجت رفع شود پس تحقق ثابت نمیشود مانند تبرعات و حاجت نیست در نکاح چونکه مقصود از نکاح طبعاً اشباه شهوت است و شرعاً نسل و دختر صغیره از این چیزها منافی است ۴ .

۲- عقد نکاح عقد است که به تمام عمر بسته گی دارد، و لازم میشود احکام این عقد بعد از بلوغ، پس به هیچ کسی درست نیست که الزام کند به این، و ولایت نیست به هیچ کسی بعد از بلوغ ۵ .

دلیل گروه سوم که قائل است به ازدواج دختر صغیره نه صغیر:

و این قول از ابن حزم است، و دلیل اش: نص اجازه داده به ازدواج دادن صغیره، پس میگویم که جائز است، اما ازدواج گرفتن به صغیر قیاس به ازدواج دادن صغیره پس این قیاس درست نیست در ثابت کردن احکام شریعت ۶ .

مناقشه آراء و ادلة وقول راجح:

از خلال نظریات فقهاء معلوم شده که شریعت اسلامی کدام سن مشخص به ازدواج نه نموده است، اجازه داده به زواج صغار هنگام تحقق مصالح صغار، پس کدام اشکال از جهت شرع نیست در عدم مشخص نمودن سن در نکاح، و در طول تاریخ مسلمین به ازدواج میدادند و ظروف را در نظر می گرفتند، و هرگاه مصلحت ایجاب بکند ولی و یاقاضی آنرا به نکاح میدهند، و کدام سن مشخص در طول تاریخ اسلامی

۱-المیسوط از: سرخسی، (4: 195).

۲- سورة النساء، الایه: 6.

۳-المیسوط از سرخسی، (4: 195).

۴-المیسوط (4: 195).

۵-المیسوط (4: 195).

۶- المحلی از: ابن حزم، (9: 460).

مطرح نبوده. واز خلال نظریات علماء که قائل بوده به جواز نکاح صغیره، واین در احادیث صریح صحیح آمده است، چنانچه رسول الله به ازدواج گرفت أم المؤمنین عائشه در حالکه دخترشش ساله بود، ومانند اینها به ازدواج دادن بعض صحابه دخترشان در حالیکه خورد بودند. این ادلة تأکید دارد به مسأله سن نکاح که ملزوم مصلحت صغار است، چنانچه که تصریح نموده است إمام نووی به این، وگاهی مصلحت و ظروف مهیا میباشد به ازدواج دادن صغیره قبل از بلوغ اش، وگاهی این مصلحت نمیباشد. و همین توجه را إمام نووی در کلام اش تأکید دارد چنانچه میفرماید: "بدانید که شافعی واصحاب اش گفتند: مستحب است که به ازدواج ندهند پدر و پدرکلان دختر خورد تا اینکه بالغ شود، واین مخالف حدیث أم المؤمنین عائشة نیست که رسول الله آنرا به ازدواج گرفت در حالکه دخترشش ساله ای بود، و مراد آنها اینست که به ازدواج ندهند قبل از بلوغ وقتیکه مصلحت اش در ازدواج نباشد، پس مستحب است تحصیل این ازدواج چونکه پدر مامور است به مصلحت دخترش پس فوت نمیشود ۱ . پس کدام باکی نیست در ازدواج صغیره اگر مصلحت اش باشد، مانند یتیمات که سرپرست ندارد، و یا به کسیکه ترس وقوع در حرام را دارد.

مبحث چهارم: اعتبار دادن به کفو در نکاح:

قبل از آغاز نمودن به موضوع کفو ضرور دانستم تا مقصود کفو بودن را بدانیم: الكفاءة در لغت: از جذر ک، ف، ا، گرفته شده است، پس گفته میشود تکافأ الشبئان یعنی مماثلت و مساوة دو چیز ۲ . کفاءة در اصطلاح: گرچه کتب فقهی کدام تعریف مشخص برای کفاءة ذکر نه نموده اند، فقط آنرا لغتاً تعریف نموده اند، و بناء بر همین تعریف لغوی و خصائل آن میتوانیم که بگویم کفاءة در اصطلاح عبارتند از: مساواة مرد با خانم در امور مخصوصه که مبنی است به هر مذهب. پس نزد امام أبوحنیفة: مساواة مرد است به خانم در نسب آزاد بودن مال دین و حرفه ۳ . و نزد امام مالک: مماثلت مرد با خانم است در تدین سلامت از عیب ها ۴ . و نزد امام شافعی: مساواة مرد با خانم است در حریت نسب دین صلاح حرفه، و سلامت از عیوب که ثابت است در خیار در نکاح ۵ . و نزد حنابله: مساواة مرد است با خانم در دین نسب حریت مال و صنائع ۶ .

۱- صحیح مسلم بشرح النووی، (5: 128).

۲- المحکم والمحیط الأعظم از: ابن سیده (9: 150). مختار الصحاح از: رازی، (1: 586).

۳- بدایع الصنایع از کاسانی، (5: 318).

۴- الخرشی علی مختصر خلیل از: محمد الخرشی، (3: 205).

۵- مانند جنون و برص و مانند اینها. روضة الطالبین وعمدة المفتین از: أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف النووی، (5: 427).

۶- المغنی از: ابن قدامه، (7: 374).

أقوال فقهاء در مسأله اعتبار كفاءة در نكاح

قول اول: مطلق كفاءة اعتبار ندارد، تنها عقد صحيح معتبر است، این قول بعضی احناف است مانند كرخي، و قول ثوري وحسن بصري ۱، و ابن حزم ظاهري ۲ است. قول دوم: كفاءة معتبرست در نكاح، این قول ونظر جمهور علماء است، مگر در حكم اش اختلاف نموده اند، در ظاهر روایت نزد احناف ۳، و در قول معتمد در نزد امام مالك ۴ و شافعی ۵ و نزد متأخرین حنابله ۶ معتبر است كفاءة و شرط لزوم نكاح است، و در روایت أحمد شرط صحت است نه لزوم ۷.

دلایل گروه قول اول كه قائل است به عدم اعتبار كفاءة در نكاح ۸:

- ۱- این قول الله سبحانه است كه میفرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ۹، یقیناً مومنین برادر یکدیگر است، وجه دلالت از این آیه: اینست كه اگر كفاءة شرط نكاح شود تناقض میآیند با حقیقت كه الله ما را برادر یکدیگر معرفی نموده اند.
- ۲- این قول الله سبحانه كه میفرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ ۱۰، و اگر ترسیدید در عدم عدالت در مابین یتیمها پس به نكاح بگیرد آنكه نفس تان میخواهد از زنها دو وسه و چهار و اگر ترسیدید كه عدالت کرده نمیتوانید پس یک دانه را به نكاح بگیرد و آنكه شما مالك آن كنیزان است این نزدیک است به شما كه عدالت كند، وجه دلالت از این آیه اینست كه: الله سبحانه حلال نموده اند به مرد نكاح كه بخواهد از خانمها، بشرط كه زیاد از چهار دانه نداشته باشد و جمع نشود، و این آیت شرط نموده عدد را، نه كفاءة را كه مرد كفو خانم باشد، و اگر كفوه شرط میبود پس الله سبحانه آنرا بیان مینمودند، چنانچه بیان نموده اند عدد خانمها را. ۳- این قول الله سبحانه كه میفرماید: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ لَّكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ

۱- تحفة الفقهاء از: سمرقندی، (2: 154). المبسوط از سرخسی، (2: 22).

۲- المحلى بالأثار از ابن حزم (10: 24).

۳- بدائع الصنایع از كاسانی، (5: 317).

۴- حاشیه الدسوقي على شرح الكبير از: دسوقي، (2: 249).

۵- الحاوی از: الماوردی، (9: 46).

۶- المغنی از: ابن قدامه، (7: 371).

۷- تحفة الفقهاء از: سمرقندی، (2: 154).

۸- المغنی از: ابن قدامه، (7: 371).

۹- بدایع الصنایع (5: 317).

۱۰- سورة الحجرات الآية: 10.

مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيهَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱ ، الله سبحانه بیان نمودن اند بعد از ذکر اصناف حرام در این قولش: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا رَحِيمًا^۲ وجه دلالت: الله سبحانه حلال نموده اند هر صنف از صنفها ماعدا وبدون صنف خانمها که تصریح شده اند به حرمت اش، والله کفائة را شرط نه نموده اند، ومانع ازدواج نمیگردد.

دلیل از سنت رسول الله:

۱- این قول رسول الله که میفرماید: (لیس لعربی علی عجمی فضل ولا لعجمی علی عربی فضل ولا لأسود علی أبيض ولا لأبيض علی أسود فضل إلا بالتقوی ۳) عرب به عجم و عکس اش کدام فضیلت ندارد و نه سیاه به سفید کدام فضیلت دارد مگر به تقوا. وجه دلالت: رسول الله نفی نموده اند تفاضل و فضیلت مابین عرب و عجم سیاه و سفید، و بیان نموده مقیاس فضیلت را که تقواست، و این حدیث صراحت است در عدم شرط بودن کفائة در نکاح، پس نزد آنانیکه قائل اند به کفائة عجمی کفو عربی نیست .

۲- (زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَوْلَاهُ زَيْدًا مِنْ زَيْنَبِ ابْنَةِ عَمِّهِ ۴)، به ازدواج گرفت رسول الله مادر فرزند خواندگیش. و به نکاح گرفت مقداد ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب ه.

۳- روایت ابوهریره است که میفرماید: (أَنَّ أَبَا هِنْدٍ حَجَمَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْيَافُوخِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا بَنِي بِيَاضَةَ أَنْكَحُوا أَبَا هِنْدٍ وَأَنْكَحُوا إِلَيْهِ ۶)، وجه دلالت از این حدیث: رسول الله امر نمود بنی بیاضه را به تزویج ابا هند در حالیکه کفو نبوده ابا هند با آن بگونه که بود حجاما، و اگر کفائة معتبر میبود چرا رسول الله امر مینمود به قوم به جهت ازدواج در حالیکه کفوش نبوده.

ادله گروه دوم که قائل است به اعتبار کفائة و کفوه بودن در نکاح:

دلیل از سنت رسول الله ۷ : ۱- این قول رسول الله که میفرماید: (ياعلى ثلاث لا تؤخرها الصلاة إذا أتت

۱-سورة النساء الايه: 3.

۲- سورة النساء، الايه: 24.

۳- مسند أحمد (5 : 411)، ودر مورد این حدیث شعيب الارنوط گفته اند که إسنادش صحیح است.

۴- بدایع الصنائع از: کاسانی، (5 : 317).

۵- المعجم الكبير از طبرانی، (20 : 39).

۶ - المستدرک علی الصحیحین از: حاکم، (4 : 72).

۷- سنن أبی داود (2 : 197).

والجنازة إذا حضرت والأيم إذا وجدت لها كفواً^۱، خطاب رسو الله به على ونهى رسول الله به ازدواج دادن که كفوه اش نباشد".

۲- قول رسول الله (لاتنكحوا النساء ولايزوجهن إلا الأولياء ۲) ۳- و این حدیث نیز منع نموده عدم کفاهه را وجه دلالت از این حدیث اینست که: رسول الله نهی نموده اند خانمها بدون كفوه .
دلیل عقلی: اگر ازدواج به غیر كفوه درست باشد عار است به خانم و اولیاء خانم، پس معتبر است كفوه در نکاح، مگر در صورتیکه رضایت داشته باشد خانم و اولیاء خانم بدون كفوه ۴

مناقشه و قول راجح:

بعد از دلائل دو گروه، به این نتیجه رسیدیم که: ۱- آیات و احادیث که قائلین به عدم کفاهه در نکاح به آن استدلال مینمودند که ثبوت برادری مابین مسلمین بود و ابطال تفاضل و مقیاس تقوا منافات ندارد به شرط بودن کفاهه در نکاح بلکه برعکس برادری را مستحکم میسازد بگونه شقاوت و بدبختی را دور میسازد، در حالیکه سبب بدبختی فعلی جامعه ما عدم کفاهه است.

۲- استشهاد قائلین به عدم کفاهه در نکاح به آیه های 24 و 23 سورة مبارکه نساء پس از ذکر اصناف حرام تعارض ندارد به اشتراط کفاهه چونکه در اینجا شروط دیگری است مانند شرط شهادت جهت صحت ازدواج که منافی این آیه نیست، و نفی نمیسازد شرط کفاهه و اعتبار آن در نکاح.

۳- احادیث که به آن استدلال نموده اند و آنکه بیان نموده که رسول الله امر نموده به ازدواج بدون كفوه و کفاهه، و بعضی صحابه ازدواج نموده به عدم كفوه، درست نمیشود دلیل به عدم اعتبار كفوه بودن، بلکه غایه است که دلالت دارد به این که خانم و یا ولی اش إسقاط میکند حق کفاهه اش.

و بناء آنچه که گذشت: ترجیح میدهم این را که کفاهه شرط لزوم عقد است نه شرط صحت بخاطریکه ادله قائلین به عدم اعتبار کفاهه تقوا نیست و باطل گردانیدن شرط صحت نکاح، اما ادله آنانیکه کفاهه را معتبر میدانند این دلالت ندارد به اینکه این شرط صحت عقد است در نکاح و غایه آنکه دلالت دارند به این اعتبار دادن از من حیث جمله چنانچه مصلحت که در بر میگیرند مقاصد نکاح را متحقق میسازد و قته که کفاهه مراعات شود.

مبحث پنجم: خدمت کردن خانم به شوهر:

وقتی که سخن از خدمت کردن خانم به شوهر مطرح میشود فقهاء به دو امر اشاره مینمایند، اول: خدمت کردن در خانه و کارهای خانه، دوم: خدمت کردن و قیام به حاجات شوهر یعنی حاجات شوهر را پوره

۱- فتح القدیر از: کمال الدین بن الهمام، 2: (417). الحاوی از: الماوردی، (9: 46).

۲- سنن الترمذی.

۳- المستدرک الحاکم (2: 176).

۴- المجموع از: نووی، (16: 178).

کردن. اقوال فقهاء را در دو قول در خدمت نمودن خانم به شوهر خلاصه مینمایم: قول اول: خدمت کردن خانم به شوهر مشروع است لیکن واجب نیست. پس جائز نیست به شوهر اینکه جبر کند به خانم خویش به آشپزی، پختن نان، جارو نمودن خانه، و واجب است به شوهر که به خانم خویش طعام مهیا بسازد، این قول جمهور علماء است من جمله بزرگ ها احناف ۱ و بعض مالیکیه ۲ و شوافع ۳ و حنابله ۴ و ظاهریه ۵ .

قول دوم: واجب است خدمت کردن خانم به شوهرش خدمت که مشهور است، این قول ابن تیمیة رحمه الله است، و مانند این عالم بزرگوار اَبی شیبه و اَبی اسحاق جوزی هم همین نظر را دارد ۶ . و بعضی احناف میگویند واجب است خدمت کردن خانم به شوهرش دیانته نه قضاء ۷ .

دلة انانیکه واجب میدانند خدمت خانم به شوهرش را:

دلیل اول از قرآن کریم: الله سبحانه میفرماید: ﴿وَالْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فی أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ یُؤْمِنَنَّ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِمْ دَرَجَةٌ وَاللهُ عَزِیزٌ حَكِیمٌ﴾ ۸ .

وجه دلالت از این آیه: درجه مردها به خانمها فضیلت در منزلة است، و طاعت امر شوهر است، و انفاق و قیام به مصالح اش ۹ .

دلیل از حدیث: ۱- ماجاء عن عائشة رضی الله عنها أنها قالت: (كنت أغسل الجنابة من ثوب النبي فيخرج إلى الصلاة وإن بقع الماء في ثوبه ۱۰) (روایت أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها که میفرماید من میبستم کالا رسول الله از جنابت. بدرالدین العینی میگویند: از احکام خدمت کردن خانم به شوهرش در شستن کالاها و مانند اینها ۱۱ .

۲- عموم احادیث که دلالت به وجوب میکند اطاعت از شوهر. که در یک حدیث رسول الله میفرماید)

۱- بدایع الصنایع از کاسانی ف ۰۹: 24). الفتاوی الهندیة از: شیخ نظام، دارالفکر، ۱۴۱۱هـ- 1991م (1: 548).

۲- شرح الکبیر از: أحمد الدردیر، (2: 510) م منح الخلیل از: محمد علیش (4: 391).

۳- المذهب از: أبو إسحاق الشیرازی، (2: 67).

۴- المغنی از ابن قدامه، (8: 131).

۵- المحلی بالثار از ابن حزم، (10: 90).

۶- المغنی از ابن قدامه، (8: 131).

۷- بدایع الصنایع از کاسانی، (9: 24).

۸- سورة البقره، الايه: 228.

۹- تفسیر القرآن از ابن کثیر، (1: 610).

۱۰- صحیح بخاری، (1: 91).

۱۱- عمدة القاری شرح صحیح بخاری از: بدرالدین العینی، (3: 143).

الموكتت أمرا أحدا أن يسجد لأحد لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها، اگر سجده بدون الله به کسی دیگر جائز میبود خانمها را امر میکردم به سجده نماید به شوهرانش" ودر روایت دیگر آمده اند(ولاتؤدی المرأة حق الله علیها کله حتی تؤدی حق زوجها علیها کله حتی لو سألها نفسها وهی علی ظهر قنّب لأعطته إياه حق الله را خانم اداء کرده نمیتوانند تا اینکه حق شوهرش را اداء نه نموده باشد. وجه دلالت از این احادیث اینست که : امر نموده رسول الله به اطاعت شوهرش در آنچه که منفعت اش نباشد، پس چگونه در سختی حق اش نباشد؟ ۲ . گفته البانی: بعد از ذکر احادیث که واجب دانسته خدمت نمودن خانم به شوهرش، در این شک نیست که بعضی احادیث سخن دارد از اطاعت خانم به شوهرش- وخدمت کردن خانم به شوهرش در حد توان استطاعت ۳ . در این مورد احادیث زیاد است که به این دلالت دارد.

دلیل از عرف:

آنچه که معروف است در مابین مردم قدیماً و حالاً اینست که خانم خدمت بکند به شوهرش و به کارها خانه شوهرش مانند آشپزی پختن جارو نمودن و نظافت فرزندها ایشان. نکاح عقد است که این امور را واجب میگرداند، و اگر عقد نکاح مطلق باشد به عرف رجوع کرده میشود در خدمت کردن خانم به شوهرش. ابن قیم میگویند: "عقود مطلقه رجوع کرده میشود به عرف و در عرف خدمت کردن خانم به شوهرش و به مصالح خانه داخل است" ۴ . و ابن تیمیة میگویند: "معروف در مابین خانم و شوهر و له لها موجب عقد مطلق است؛ بخاطریکه عقد مطلق راجع میشود به در موجب اش به عرف، چنانچه عقد مطلق راجع میشود در عقد بیع به نفود معروف و اگر یک شان شرط بگرداند به دوست اش شرط که حرام نسازند حلال را و نه حلال را حرام مسلمون مکلف به شروط اش است ۵ .

ادلة آناییکه قائل است به عدم وجوب خدمت کردن خانم به شوهرش ۶ :

- ۱- معقود علیه از یک جهت استمتاع نفع گرفتن است پس لازم نمیگردد به خانم خدمت مانند: دادن آب چهارپای و درو کردن زراعت اش ۷، و اعتراض نموده به این استدلال: مهر واجب است مقابل بضعه، و استمتاع و نفع گرفتن حق مشترک زوجین است میتوند اجرا بسازد و یا ترک نماید ۸ .
- ۲- استدلال به حدیث فاطمة و أسماء که سابق گذشت ذکر آن، وجه دلالت از این احادیث: خدمت نمودن

۱- مسند أحمد (4: 381).

۲- المغنی از ابن قدامه، (8: 131).

۳- آداب الزفاف از: ناصر الدین الایبانی، ص: 288.

۴- زاد المعاد از ابن قیم، (5: 171).

۵- الفتاوی الکبری، از ابن تیمیة (3: 232).

۶- زاد المعاد از: ابن قیم، (5: 171).

۷- المغنی از : ابن قدامه، (8: 131).

۸- زاد المعاد از ابن قیم، (5: 171).

فاطمه و أسماء از باب تطوع بود نه از باب وجوب، و تقسیم نمودن عمل مابین علی و فاطمه توسط رسول الله حمل کرده میشود به اخلاق و عادت که در آن زمان بود ۱، بر بالای این نیز اعتراض صورت گرفته است: به اینکه فاطمه شکایت نمود به رسول الله و اگر خدمت نمودن فاطمه از باب تطوع میبود پس چرا شکایت نمود؟ و اگر واجب نمیبود لازماً به علی رضی الله میگفت رسول الله که حق خدمت نمودن را نداری و خادم را به زوجه ات استخدام کن ۲.

۳- اجماع منعقد شده به اینکه به شوهر است لازم است مؤونه زوجه یعنی رزق نفقه و غیره اش، حق خدمت کردن خانم به شوهرش است، و طحاوی اجماع را نقل نموده اند به اینکه اخراج خادم از خانه خانم نیست پس این دلالت به این دارد که لازم است نفقه خادم به حسب حاجت ۳.
من میگویم: به این اجماع نیز اعتراض شده میتواند به اینکه: خلاف که مابین فقهاء بود در مورد خدمت نمودن خانم به شوهرش، و اگر مسأله قابل اجماع میبود پس چرا فقهاء اختلاف مینمود.

مناقشه و قول راجح:

بعد از ذکر دلائل هر دو گروه و بیان دلالت دلائل ایشان به این نتیجه رسیدیم: علماء که قائل است به عدم خدمت نمودن خانم به شوهرش ضرورت به دلیل ندارد، چونکه اصل عدم وجوب خدمت است مگر به دلیل. اما به نسبت قائلین به وجوب خدمت کردن خانم به شوهرش دلائلش و استنادش به قرآن و سنت است. گرچه صریح در آیت و حدیث نه آمده، لیکن مایستفاده حدیث و آیه خدمت نمودن خانم از شوهرش استحبابی است. استدلال به حدیث ام المؤمنین عائشة رضی الله عنها که میبست کالا رسول الله از جنابت در این حدیث لفظ خدمت کردن خانم به شوهر نیست، بلکه آنچه که استفاده میشود از این حدیث رسول الله مشروعیت خدمت و استحباب اش است و اقتداء به امهات المؤمنین است. و استدلال به عموم احادیث که طاعة شوهر را لازم میداند به زوجه صریح است، اما خدمت نمودن زوجه به زوج صریح نیست لیکن خدمت نمودن از باب طاعت میباشد. اما استدلال علماء که به احادیث رسول الله تمسک جسته اند صحیح است لیکن دلالت به وجوب خدمت زوجه ندارد و این روایت ضعیف است مانند: استدلال به حدیث استضافة النبی صلی الله علیه وسلم به اهل صفة در خانه ام المؤمنین عائشة، و اگر اینرا بپذیریم این امر رسول الله به ام المؤمنین عائشه بود، و در این دلیل به این نیست که خدمت نمودن شوهر واجب باشد، و اگر بپذیریم این دلیل را لازم میگردد به زوجه خدمت نمودن مهمانها زوج در حالیکه این واجب نیست. و همچنین حدیث فاطمه چونکه لازم نکشتاند رسول الله به علی رضی الله استخدام

۱- فتح الباری از: ابن حجر، (9: 403).

۲- زادالمعاد از ابن قیم، (5: 171).

۳- عمدة القاری شرح صحیح بخاری، از: بدرالدین العینی، (41: 45).

خادم را، وحديث أسماء زبير خدمت اش را ميکورد و اين را بد نديد، در اين دو روايت دلالت وجوب خدمت به شوهر ثابت نميشود، خدمت نمودن فاطمه و أسماء از باب احسان و مکارم اخلاق بوده نه از باب وجوب. وسخن عمده در مورد خدمت نمودن زوجه به زوج گروه اول که استدلال نموده مبناء اش اکثرا عرف و مصلحت است، و اگر خانم امتناع ورزد از خدمت نمودن اضرار بزرگ در مسير خانواده بوجود مييابند، و علماء که قائل به عدم وجوب خدمت کردن خانم به شوهر اش است اولی اينست که مطابق عادات مردم عمل شود چون مصلحت هم در همين است .

و عادات مردم مختلف ميشود مطابق ظروف احوال امکنه همان عادت که مخالف برنامه الله نباشد. و بايد بدانم اينکه نزد جمهور فقهاء خدمت زوجه واجب نيست، و اين بايد مفضی به نشود که باب تمرد خانم را باز نمايد، و بايد شوهر معتدل باشد در طلب نمودن خدمت کردن از خانم، و مکلف نگرداند خانم را فوق طاقت بشری.

فصل چهارم: احکام متردد بین ثوابت و متغیرات

این فصل مشتمل است به پنج مبحث:

مبحث اول: تعدد زوجات، مشروعیت تعدد.

مبحث دوم: مقدار مهر، این مبحث مشتمل می‌باشد به سه مطلب، مطلب اول: اقل مهر، مطلب دوم: اکثر مهر، مطلب سوم: تغییر درمسأله مقدار مهر.

مبحث سوم: نفقه، ماهیت نفقه، و مقدار نفقه.

مبحث چهارم: اسلام خانم که شوهر اش کافر است.

مبحث پنجم: شروط استحقاق حضانت.

مبحث اول: مشتمل است به سه مطلب: مطلب اول: تعدد زوجات و مشروعیت آن. مطلب دوم: ثوابت شرعی درمسئله تعدد زوجات. مطلب سوم: متغیرات شرعی درمسئله تعدد زوجات.

حالا آغاز مینمایم به مطلب اول مشروعیت تعدد زوجات:

ثابت شده اند تعدد زوجات به کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع، ادله از کتاب الله: الله سبحانه در کلام خویش میفرماید: ۱- ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ سورة النساء، آیه: ۳.

۲- این قول الله سبحانه: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ نُصَلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ ۱ "

۳- این قول الله سبحانه: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ ۲. وجه دلالت از این آیه های قرآنی

۱- سورة النساء ۱۲۹.

۲- سورة النساء الايه: ۲۳.

اینست که: الله سبحانه عدد محرمات را بیان نمود، و ذکر نمود جمع نمودن مابین دوخواهر در عقد نکاح شخص واحد. در نتیجه اگر تعدد زوجات غیر مشروع میبود چه حاجت است به ذکر حرمت جمع مابین دوخواهر .

دلایل از سنت مطهر رسول الله صلی الله علیه وسلم ۱

۱- حالت رسول الله که ایشان بیشتر به یک خانم ازدواج نموده اند.

۲- امر رسول الله به غیلان ثقفی هنگام که اسلام آورد رسول الله برایشان فرمود که چهار خانم را نگاه کن مابقیه را رها کن ، درحالیکه تحت غیلان ده خانم بود ۲ . وجه دلالت از این احادیث: اگر ازدواج بیشتر به یک خانم جائز نمیبود پس رسول الله امر نمیفرمود به غیلان ثقفی .

۳- روایت است از علی که ایشان: (خطب بنت ابي جهل، فسمعت ذالک فاطمة رضی الله تعالی عنها، فأتت رسول الله فقالت: یزعم قومک أنك لاتغضب لبناک، وهذا علی ناکح بنت ابي جهل" فقال رسول الله فسمعه حين تشهد یقول: أما بعد، أنكحت أبا العاص بن الربیع فحدثنی وصدقنی، وأن فاطمة بضعة منی، وإنی أکره أن یسؤها ، والله لاتجمع بنت رسول الله و بنت عدو الله عند رجل واحد" فترک علی خطبة) ۳ . روایت است که علی مرتضی خطبه نمود دختر ابي جهل را و این خبر توسط فاطمه به رسول الله رسید و رسول الله صلی الله علیه وسلم تشهد را بیان نمود و گفت: فاطمه توتة من است، ومن بد میبینم،

وقسم است به الله که دختر رسول الله و دختر دشمن الله تحت نکاح مرد جمع نشود، و علی رضی الله این خطبه را ترک نمود ۴ . وجه دلالت از این حدیث: در اصل رسول الله منکر نبود که علی رضی الله نکاح به خانم دیگری کند، و اگر ازدواج بیشتر به واحد حرام میبود پس علی رضی الله به چنین

عمل اقدام نمی نمود. **دلیل از إجماع :**

گفته ابن قدامه: "ولیس للحر أن یجمع بین اکثر من أربع زوجات أجمع أهل العلم علی هذا" و نیست به شخص آزاد اینکه جمع کند درقید نکاح خویش بیشتر از چهار خانم، و به این إجماع نمود اهل علم ۵ . و این به این دلالت دارد که جمع مابین چهار خانم و یا کمتر از این جائز است به إجماع .

۱- المغنی از ابن قدامه (۷ : ۴۳۶) .

۲- مسند أحمد، (۲ : ۱۳) . و گفته در مورد شعیب الارنوط : صحیح است به طرق و شواهد و به عمل نمودن ائمه که تابعداری نموده اند به آن .

۳- صحیح بخاری، (۳ : ۱۳۶۴) .

۴- صحیح بخاری، (۳ : ۱۱۳۲) .

۵- مغنی از : ابن قدامه (۷ : ۴۳۶) .

مطلب دوم: ثوابت شرعی درمسأله تعدد زوجات

اولاً: حکم اصلی در تعدد زوجات: حکم اصلی در تعدد زوجات اباحت است، که این آیه قرآنی به آن دلالت مینماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾^۱ و اگر ترسیدید که عدالت نمیتوانید در مورد یتامی پس بنکاح گیرد آنچه که میخواهید دو یاسه و یا چهار و اگر میترسید که عدالت کرده نمیتوانید پس بنکاح گیرد یک دانه و آنچه که مالک است دستانتان. پس قول الله سبحانه که میفرماید ﴿فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ و اگر باشد مخرج اش مخرج امر پس این بمعنی دلالت به نهی است از نکاح هنگام که میترسید از ظلم و از جور از تعدد زوجات، نه به این معنی که امر افاده وجوب را دارد^۲ و قتیکه امر برای وجوب باشد باید قرینه صارفه باشد تامعنی دیگری از امر گرفته شود، و قرینه در اینجا این قول الله سبحانه است: ﴿إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾^۳. پس باقی میماند حکم تعدد به اباحت، و گاهی امر از اباحت به وجوب استحباب و کراهیت میگردد که مورد بحث ما نیست.

دوم: از ثوابت شرعی عدم جواز نکاح بیشتر از چهار زوجات است:

اجماع امت اسلامی به این است که بیشتر از چهار زن در آن واحد جواز ندارد، و مراد از این قول الله سبحانه که میفرماید ﴿مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾^۴ هدف و مراد از این اعداد یکی از این است، پس مراد از مثنی دو است، و مراد از ثلاث سه است، و مراد از رباع چهار است، و حرف واو در مابین این کلمات برای تخییر است و برای جمع نیست، و در هیچ مرحله در حیات گرامی رسول الله و صحابه و تابعین وارد نشده که بیشتر از چهار خانم در قید در آن واحد باشد.

سوم: از جمله ثوابت شرعی اباحت تعدد خانمها است مشروط به شروط، در نتیجه اگر مرد وفاء نکند به آن حکم اصلی اباحت تعدد به حالت اباحت نمی ماند. و این شروط اینست: ۱- توان و طاقت مالی به خانمها یعنی نفقه: و نفقه شامل طعام شراب کالا مسکن و لوازم خانه است. و اگر أسباب رزق که امکان مهیا نمودن نفقه نباشد پس جائز نیست اقدام به ازدواج. و هکذا اگر مرد توان انفاق را نداشته باشد جائز نیست که بیشتر از یک زن ازدواج نماید، نفقه برای خانم و یا خانمها واجب است به اجماع.

۱- سوره النساء، آیه: ۳.

۲- جامع البیان فی تأویل القرآن از: طبری، (۷: ۵۴۷).

۳- سوره النساء، آیه: ۳.

۴- مغنی از: ابن قدامه، (۷: ۵۶۴).

۵- مبسوط از: سرخسی، (۵: ۲۹۰).

۲- عدل مابین خانمها: اتفاق نموده فقهاء که عدل مابین خانمها واجب است. أدلة این کلام: قول الله سبحانه است که میفرماید ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ ۱-۲ وجه دلالت از این آیه: مراد از عدل در این آیه کریمه تسویه و برابری مابین خانمها است در خوردنی ها و مشارب و کالاً و مسکن و شب گذراندن و معامله به این ها. اما عدل در امور که توان انسان نباشد و قدرت اش نباشد مانند محبت و میل قلبی نیست، چونکه این خارج از اراده انسان است ۳ ، و انسان به چیز که قدرت اش نباشد مکلف نیست. * این قول رسول الله صلی الله علیه وسلم: (إذا كان عند الرجل امرأتان فلم يعدل بينهما، جاء يوم القيامة وشقه ساقط ۴) و اگر نزد مرد دو خانم باشد و عدل نه نماید، می آیند در روز قیامت که یک طرف اش شق و ساقط می باشد" و در روایت در پیگری آمده اند: (وثيقه مائل) ۵. و یک طرف اش مائل می باشد. این حدیث به این دلالت مینماید که عدم عدل مابین خانمها حرام است قطعاً. أدلة عدم وجوب عدل مابین خانمها در میلان قلبی شخص: این قول الله سبحانه میفرماید ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۷ و هر گر نمی توانید (از نظر علاقه قلبی) میان همسران به عدالت رفتار کنید، هر چند کوشش فراوان کنید. پس تمایل خود را یکسره متوجه یک طرف نسازید تا دیگری را بلامتکلیف رها کنید. و اگر راه صلح و آشتی و تقوا پیش گیرید، به یقین الله سبحانه همواره آمرزنده و مهربان است. در این آیه الله سبحانه خبر داده اند به نفی استطاعت عدل مابین خانمها و این در طبع و محبت است، در این آیه الله سبحانه حالت بشری را بیان نموده اند.

۱- سوره النساء، آیه: ۳.

۲- بحر محیط از: ابن حبان أندلسی، دارالفکر، (۳: ۳۵۷). فی ظلال القرآن: از سیدقطب شهید، دارالشرق، بیروت، سال طبع: ۱۴۰۲ هـ- (۱): ۵۸۲.

۳- المستدرک به صحیحین از: حاکم، (۲: ۲۰۳).

۴- سنن أبي داود، (۲: ۲۰۷). و در این مورد شیخ البانی گفته اند: حدیث صحیح است.

۵- فیض القدير از: المناوی، (۱: ۵۵۱).

۶- سوره النساء، آیه: ۱۲۹.

۷- تفسیر المنار از: محمد رشید بن علی رضا، هئیه مصری عامه به کتب، سال طبع: ۱۹۹۰ م (۴: ۲۹۹). فی ظلال القرآن: از سیدقطب (۱): ۵۸۲.

وبعضی مردم از این آیه ها دلیل میگیرند به تحریم تعدد و این درست نمیباشد، و شریعت الله سبحانه امکان ندارد که در یک آیه امر را مباح سازد و در ایه دیگری تحریم.

پس عدل مطلوب است در آیه اول که این عدل در معامله و نفقه و معاشرت است و سائر اوضاع ظاهره که تمام خانمها به آن ضرورت دارد و تمایز شده نمیتواند از ملبس و مسکن و طعام و مَبیت. اما عدل در محبت و عاطفه این مشارالیه در ایه دوم است، از این شی مالک نیست انسان، و محبت قلبی انسان مالک نیست، و قلبها در دست بلاکیف رحمن است چگونه که بخواهد الله سبحانه آنها را اجراء میسازد ۱. و عبدالله ابن عباس گفته: عدل مشارالیه در این آیه عدل در حب و جماع است ۲. * عن عائشة رضی الله عنها قالت: (كان النبي صلى الله عليه وسلم يقسم بين نسائه فيعدل، ثم يقول: "اللهم هذا قسمي فيما أملك، فلا تلمني فيما تملك ولا أملك) و مراد از " ولا أملك ۳ حب و بغض است و این از امور قلبی است و اختیاری نیست. روایت از أم المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها که گفت: بود رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگام که تقسم مینمود مابین زواجات این را میگفت یا الله این تقسم از من است در آن چیز که من مالک هستم پس ملامت مکن در آنچه که من مالک نیستم که مراد اش محبت و بغض بود، از امور قلبی ضروری است که به اختیار انسان نیست.

۱- فتح الباری از: ابن حجر، (۹: ۳۱۳).

۲- سنن أبي داود، (۲: ۲۰۸).

۳- أشباه ونظائر از: ابن نجيم، (۱: ۱۷۸). فتاوی هندیه، از: شیخ نظام، (۱: ۳۴۱).

مطلب سوم : متغیرات شرعی در مسأله تعدد زوجات

اولاً: کدام بهتر و افضل است تعدد، و یا نکاح به واحده؟

در این مسأله دو قول است: ۱- قول اول: مستحب است اینکه زیادت نشود و بنکاح گرفته نشود بیشتر از یک بدون حاجت ظاهره، بشرط که عفت به آن حاصل شود، این قول احناف ۱ و شافعی ۲ و حنابله ۳ است.

در اشباه نظائر آمده: " اصل این است اگر ازدواج نمود به خانم دیگری و ترسید اینکه نمیتواند عدالت را این نکاح را نکند، و اگر دانست اینکه عدالت کرده میتواند در نوبت و تقسیم و نفقه و برای هر کدام شان مسکن علیحد را مهیا نموده میتواند مطابق توان اش پس جائز است اینکه این کار کند، اگر نمی تونست این شخص مأمور است اینکه ترک نمایند این کار را. و همین نظر را تأیید نموده مجمع فقه اسلامی و صادر نموده اند این متن را: " تعدد زوجات مباح است، و مندوب إليه نیست، و حتی تا اینکه این مباح مقید است بشرط قدرة عدالت در مابین خانمها" ۴. از خلال کلام مجمع فقه اسلامی فهمیده شد اینکه اصل در ازدواج واحده است، و تعدد مجرد مباح است لیکن بشروط جهت بقاء حکم اصلی که اباحت است. و دلیل این قول: در زیادت از واحده ترس تعرض حرام است که او عدم عدل است، چنانچه الله سبحانه میفرماید: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمِغْلَقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾ ۵ بیان نموده و جوب اقتضای به واحده اگر ترس عدم عدالت باشد، و فرموده اند: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ ۶، و گفته رسول الله: (من كان له امرأتان يميل إلى إحداهما على الأخرى جاء يوم القيامة وشقة مائل) ۷.

۱- الحاوی از: ماوردی، (۱۱: ۱۸۶).

۲- کشف القناع از: بهوتی، (۵: ۹).

۳- اشباه و نظائر از: ابن نجیم، (۱: ۱۷۸). فتاوی هندی، از: شیخ نظام، (۱: ۳۴۱).

۴- این سخن در غصون حدیث آمده اند در مسأله تحدید نسل، مجله مجمع الفقه الاسلامی، منظمه و مؤتمر و جلسه اسلامی در جدّه (۵: ۲۳۲).

۵- سوره النساء، آیه، ۱۲۹. ۲- سوره النساء، آیه: ۳.

۶- قبلاً تخریج این گذشت.

۷- مغنی از: ابن قدامه، (۷: ۳۳۴).

قول دوم: افضل و بهتر این است که ازدواج کرده شود بیشتر از واحد. این قول ابن قدامه است ۱ ،

أدله اش: ۱- أن سعيد بن جبیر قال: (وقال لی ابن عباس: هل تزوجت؟ فقلت: لا. قال: فتزوج فإن خیر هذه الأمة أكثرها نساءً). روایت است از سعید بن جبیر رضی الله تعالی عنه که گفت: وگفت برایم ابن عباس: که ایا ازدواج نموده یی؟ گفتم: نه ، گفت : ازدواج کن بهتر و خیر این امت آن است که خانمها اش زیاد باشد. در معنی این حدیث آمده اند: که خیر این امت محمد صلی الله علیه وسلم آن است که داشته باشد زیاد خانمها، و عدالت نمایند مابین اینها این از فضائل است ۲ .

۲- (ولأن نبی صلی الله علیه وسلم تزوج وبالغ فی العدد، وفعل ذالک أصحابه، ولا یشتغل النبى وأصحابه إلا بالأفضل). رسول الله ازدواج نمود و بیشتر از واحد گرفته اند، و همین کار و عمل را صحابه نموده اند، و رسول الله و صحابه همیشه کار افضل را مینمود ۳ .

۳- واستشهاد به حدیث که میباید مطابق قول ابن قدامه اینکه افضل تعدد نساء است: روایت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه است که گفت: (جاء ثلاث رهط إلى بیوت أزواج النبى صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبى صلی الله علیه وسلم فلما أخبروا كأنهم تقالوها، فقالوا: أین نحن من النبى صلی الله علیه وسلم؟ قد غفر الله له ماتقدم من ذنبه وماتأخر. قال أحدهم: "أما أنا فإنی أصلى اللیل أبداً"، وقال آخر: (أنا اصوم الدهر ولا أفطر" وقال آخر: أما أعترل النساء فلا أتزوج أبداً. فجاء رسول الله فقال: "أنتم الذین قلتم کذا وكذا؟ أما والله أتى لأخشاکم الله وأتقاکم له لکنى أصوم وأفطر، وأصلی وأرقد، وأتزوج النساء. فمن رغب عن سنتی فلیس من). سه گروه به خانه ها زوجات مطهرات آمد از عبادت رسول الله پرسان مینمود وگفت به رسول الله آن گناه که پیش نموده و بعد الله مغفرت کرده اند. یک اش گفت: من همیشه شب نماز میخوانم. وگفت دیگرش من همیشه روزه میباشم و افطار نمیایم. وگفت دیگرش من از خانم ها دوری میکنم و ازدواج نمی نمایم قطعاً. رسول الله آمد وگفت: شما چنین وچنان فرموده اید؟ قسم به الله است من از الله میترسم و تقوا میکنم لیکن روزه هم میگیرم و افطار هم میکنم، و ازدواج هم میکنم. کسیکه از سنت من دوری کند و اعراض کند از من نیست ۴ .

۱- فتح الباری از: ابن حجر (۹: ۱۱۴).

۲- مغنی از: ابن قدامه، (۷: ۳۳۴).

۳- صحیح بخاری، (۵: ۱۹۴۹).

۴- أصول فقه از: عبدالوهاب خلاف، ص: ۱۱۶.

شاهد در این حدیث این قول است که رسول الله فرمود (وَأزواج النساء) وجه دلالت از این حدیث: این است که رسول الله مدح نمود خود را به اینکه از دواج هم میکنم، و اگر تعدد به مرد مستحب نمیبود پس چرا رسول الله ذکر میکرد از فضائل آن.

مناقشه و قول راجح:

نظر جمهور فقهاء این است که اقتضای به واحده افضل است بخاطر اینکه واقع نشود در گناه و تحریم، از دواج به خانم دوم سوم چهارم گرچه حکم اش مباح است لیکن گاهی مباح میگردد به احکام تکلیفی دیگری مانند حرام، مکروه، مستحب، واجب، ۱ مثال هر کدام اش در این جا ذکر مینمایم: گاهی تعدد حرام میباشد ۲: وقت است که شخص به یقین برسد که عدالت کرده نمیتواند در اشیاء مادی، که معامله مأكولات مشروبات و مسکن و میبیت است، در نتیجه گنهگار میگردد نزد الله سبحان و واجب است که دوری کند اینکه از دواج نکند بیشتر از واحده.

و گاهی تعدد از دواج میگردد مکروه ۳:

* وقت است که فعل شخص مؤدی شود به مکروه، مانند طلاق زوج اول بدون کدام سبب دیگری.

* و یا فعل اش سبب دیگر فضائل شود مانند عدم طلب علم و اعمال دیگری.

* و یا شخص زیاد تنگ نظر و زیاد به قهر شود، پس در این صورت ها تعدد مکروه است، چونکه تعدد خواهان حلم برده باری و وسعت صدر به زوجات میباشد.

گاهی تعدد مستحب میباشد: وقت است که عمل اش مؤدی شود به امر مستحب مانند کثرت نسل، چونکه رسول الله فرموده اند (سیکاتر بنا الأمم يوم القيامة). و گاهی تعدد میگردد واجب ۴: وقت است که عدم اش مؤدی شود به حرام، یعنی اگر از دواج نکند در زنا وقع میشود، پس تعدد به خانم دیگر واجب میشود. و حکم تکلیفی جهت تعدد خانمها مختلف میشود به حالات و احوال مرد، و شناخته میشود حکم زواج به آن.

۱- بحر رائق از: ابن نجیم، (۳: ۲۳۴).

۲- روضة الطالبین از: امام نووی، (۵: ۳۶۳).

۳- ألام از امام شافعی (۵: ۱۵۴).

۴- ألام از امام شافعی، (۵: ۱۵۵).

دوم: مصالح و مفسد که مرتب میشود به تعدد خانمها، و اثر اش به حکم تکلیفی

جهت تعدد مصالح زیاد است و هکذا مفسد نیز به تعدد واقع میشود خصوصاً در زمان ما، از همین خاطر منع میشود، و عمل به این قاعده میشود: درء المفسد اولی من جلب المصالح^۱ " و اگر کردن مفسد بهتر است نسبت به جلب منافع. از همین خاطر ضروری است از بیان نمودن اجمال اهم مصالح، و آشد مفسد که مرتب میشود به تعدد زوجات تاحکم کرده شود به اینکه آیا به این قاعده عمل درست میباشد در این مسأله یا نه؟^۲ و اهم مصالح عبارتند از: ۱- مراعات نمودن رغبت انسانها در کثرت نسل. ۲- مراعات نمودن ذوق جنسی اکثراً مرد ها قوی میباشد و یک خانم کفایت نمیکند، جهت اینکه در حرام واقع نشود ازدواج به خانم دیگر امر مرغوب است، خصوصاً در هنگام مرض ماهانه خانمها و ولادت. در نتیجه مصالح کثیر به خانم و برای فرد و برای اجتماع دارد که مورد بحث ما نیست.

مفسد که مرتب میشود به تعدد زوجات: ۱

۱- دشمنی مابین خانمها ۳. ۲- دشمنی اکثراً در مابین اولادها.

آنچه که گذشت در این مسأله اینست که: ۱- در تعدد مصالح خاص زیاد است، و بعضی مصالح عام است که متعددی میشود نفع اش به فرد و مجتمع و به خانواده.

۲- این یک واقعت است که در تعدد مفسد و مصالح زیاد است، بعضی اش به خانمها است و بعضی به اولادها، و بعضی اش به اجتماع و خانواده.

و نظر بنده در این مورد اینست که: مسأله تعدد مطابق احوال ظروف زمان مکان تغیر میکند، در نتیجه اگر شخص بداند که از دواج به خانم دیگری مفضی به مفسده میگردد باید اجتناب کند چونکه درء المفسد اولی است از جلب مصلحت کرده، و اگر مصلحت بود تعدد کند، و اگر مفسد و مصالح مساوی باشد پس حکم تعدد باقی میماند به اباحت.

۱- قواعد الأحكام فی مصالح الأيام، از: أبو محمد عزالدین عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمی الدمشقی، تحقیق: از محمود بن تلامیذ الشنقیطی، در المعارف، بیروت، لبنان، (۱: ۴). الإبهاج فی شرح المنهج از: سبکی (۳: ۶۵).

۲- المرأة بین الفقه والقانون از: مصطفی السباعی، مکتبة الإسلامی، بیروت، دمشق، طبع ششم، سال ۱۴۰۴-۱۹۸۴ م.

۳- تفسیر المنار از محمد رشید رضا (۴: ۴۸۶)

سوم : درمسأله تعدد خانمها آیا اولی الامر میتواند از تعدد منع کند، ویا کدام قوانین را وضع نماید ؟

جواب اینست که: صلاحیت اولی الامر در منع تطبیق احکام شرعی جائز و واقع میشود در جائیکه نص نباشد، ودر این داخل میشود مصلحت و مقاصد شریعت اسلامی، و سد ذرایع، و عرف صحیح. در نتیجه باید دانست که آیا اولی الامر میتواند و صلاحیت دارد که مسأله تعدد خانمها را مقید بسازد؟ و این از خلال نصوص وارد ه درمسأله تعدد جواب داده شود ، الله سبحانه میفرماید: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾^۱. وقتیکه رجوع شود به تفسیر این آیه میابیم که مفسرین جمع شدند به این که تعدد زوجات مباح است به شخصیکه میتواند عدالت کند. و این قطعی است در دلالت اش به این. پس در این مسأله مجال نظر برای اولی الامر نیست. و گفته نمیتوانیم که بگویم تعدد زوجات از اباحات است که جائز است به اولی اولامر که اینرا مقید سازد جهت تحقق مصلحت. خلاصه : جائز نیست به دولت که تحریم سازد مباح را، ویا واجب کند فعل این را، ویا مقید بسازد مانند عام تشریح، و حاکم فقط دبعضی مباحات الزام و تداخل کرده میتواند، چونکه مباحات حکم است به خالق عباد، و وقتیکه ثابت شد حکم اباحت بنده نمیتواند که منع نماید، و وقتیکه ثابت شد تقصیر شوهر به خانم خانم میتواند شکایت کند به حاکم، و در اینجا حاکم میتواند تا از دواج را منع و امساک نماید تا یا گیرد خانم را ویا تشریح به احسان کند.

مبحث دوم: مقدار مهر: این مبحث مشتمل است به سه مطالب

مطلب اول: أقل مهر.

مطلب دوم: اکثر مهر.

مطلب سوم: متغیرات در مسأله مقدار مهر.

مطلب اول: أقل یا حد ادنی مهر:

۱- سورة النساء: آیه: ۳.

فقهاء در مورد حد ادنی و اقل مهر اختلاف نظر دارد در نتیجه به دو قول عمده تقسیم شده اند:

قول اول: بعضی از فقهاء به این نظر است که مهر حد ادنی و اقل دارد که پایتتر از آن جواز ندارد، مگر اختلاف در مقدار و اندازه مهر میباشد، فقهاء احناف ۱ و مالکی در قول مشهورش به همین نظر است ۲. نزد احناف اقل مهر ده درهم شرعی است اگر عقد منعقد شود به اقل از ده درهم شرعی تسمیه مهر درست است و لاکن کامل و تکمیل شود ده درهم ۳.

نزد امام مالک اقل مهر ربع دینار ذهب و یا سه دراهم نقره میباشد، اگر عقد منعقد شود به اقل از این عقد فاسد میشود، پس فسخ نماید قبل از دخول و بعد از دخول لازم میشود مهر مثل ۴.

قول دوم: کدام حد به ادنی و اقل مهر نیست، بلکه هر چیزیکه مال باشد جواز دارد که مهر قرار داده شود، و این مذهب امام مالک ۵ و شوافع ۶ و حنابله ۷ و ظاهریه ۸ میباشد، و هکذا نظر بعضی از صحابه و تابعین نیز همین میباشد، از جمله صحابه: عمر ابن خطاب، و ابن عباس، و از تابعین: حسن بصری، و سعید بن المسیب، و ربیع، و اوزاعی، و ثوری، و اسحاق میباشد ۹. لیکن شوافع ۱۰ و حنابله ۱۱ مستحب میدانند که مهر کم نشود از ده درهم؛ خروج نموده از خلاف.

۱- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۲ : ۲۷۶).

۲- حاشیه دسوقی علی شرح الکبیر، از: دسوقی، (۲ : ۳۰۲).

۳- بحر رائق از: ابن نجیم، (۳ : ۱۵۲).

۴- حاشیه دسوقی علی شرح الکبیر، از: دسوقی، (۲ : ۳۰۲).

۵- حاشیه دسوقی علی شرح الکبیر، از: دسوقی، (۲ : ۳۰۲).

۶- الأم از: شافعی (۵ : ۶۴).

۷- مغنی از ابن قدامه، از: (۷ : ۱۶۲).

۸- المحلی بالآثار از: ابن حزم (۹ : ۹).

۹- مغنی از: ابن قدامه، (۷ : ۱۶۲).

۱۰- مغنی المحتاج از: شریبانی (۴ : ۳۶۸).

۱۱- الإنصاف از: مرداوی، (۸ : ۲۳۰).

أدله اصحاب قول اول که قائل است به اینکه مهر حد ادنی وأقل دارد

دلیل اول از قرآن کریم: ۱- الله سبحانه میفرماید: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱

ونکاح زنان شوهر دار نیز برای شما حرام شد مگر آن زنانی که در جنگهای باکفار به حکم الله متصرف شده اید. این حکم الله بر شماست، و هر زنی غیر آنچه ذکر شد شما را حلال است که به مال خویش به طریق زناشویی بگیرد نه آنکه زنا کنید، پس چنانچه از آنها بهر مند شوید آن مهر معین که حق آنهاست به آنان بپردازید، و باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی باهم تراضی کنید و بدانید که البته الله دانا و آگاه است. **وجه دلالت** از این آیه ها قرآنی اینست که: الله شرط نموده اینکه مهر باید مال باشد، و مهر مطلق ذکر شده، و این خطاب به تمام کسانی است که دیگر زن میگیرد و باید دهند مال، و این دلیل است به اینکه شرط است که مهر مال باشد، این مقتضی ظاهر آیه است، و اگر نزد کسی در هم دینار باشد به این مال گفته نمیشود، پس درست نیست که مهر به درهم و دینار داده شود به مقتضی ظاهر آیه یعنی جواز ندارد که مهر بدون کالا و جنس باشد، چون این ها مال گفته نمیشود ۲. و بالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: به کسی که ده درهم باشد منطبق میشود به این نفس کلام پس گفته نمیشود نزد ایشان مال، و جواب میدهند به این اعتراض به اینکه: اتفاق به همین است و اجماع نیز میباشد و اجماع مخصص ظاهر آیه است ۳. ۲- این قول الله سبحانه که میفرماید: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۴، ما میدانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزان شان چه حکمی مقرر داشته ایم و مصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می کند این به خاطر آن است که مشکلی در آدای رسالت بر تو نباشد و از این راه حامیان فزونتری فراهم سازی و الله سبحانه آمرزنده و مهربان است. وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست: قول (فرضنا) بمعنی قدرنا است، و این دلالت به این دارد که مهر مقدر است ۵، و هر آنچه که شریعت واجب نماید یقیناً بیان مقدارش را هم بیان می نماید، مانند مهر ۶.

۱- سورة النساء، آیه: ۲۴.

۲- أحكام القرآن از: جصاص، (۲: ۱۷۶).

۳- أحكام القرآن از: جصاص، (۲: ۱۷۶). ۴- سورة الأحزاب، آیه: ۵۰.

۵- تحفة الفقهاء از: سمرقندی، (۲: ۱۳۶). ۶- مبسوط از سرخسی، (۵: ۷۴).

۳- الله میفرماید ﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ

فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱﴾

وهر که را توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان و آزاد گیرد پس ، از کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید به زنی اختیار کند. الله آگاه تر است به مراتب ایمان شما که شما اهل ایمان بعضی از جنس بعضی دیگرید و همه مؤمن در رتبه یکسانید، پس با کنیزان مؤمنه با اذن مالکشان ازدواج کنید و مهر آنها را به طرز پسندیده بدهید، کنیزانی که عقیف باشند نه زناکار و دوست باز پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب یعنی حد زنان پارسای آزاد است. این حکم در باره کسی است که بترسد مبادا به رنج افتد، و صبر کردن برای شما بهتر است، و الله بخشنده و مهربان است. **وجه دلالت** از این آیه ها قرآنی اینست که: طول آیه مراد اش قدرت داشتن مهر است، و اگر به مهر حد ادنی نمی بود درست نمیشد تجاوز از آن، به استطاعت هر مرد به زنان آزاد و وقت که الله جواز داد نکاح کنیزان را و معلق به توان و توانگری نمود این دلالت مینماید به اینکه به مهر حد اقل است ۲.

دلالت از سنت رسول الله :

۱- روایت است از جابر بن عبد الله، عن رسول الله أنه قال: (ألا لا يزوج النساء إلا الأولياء ولا يزوجن إلا من الأكفاء، ولا مهر أقل من عشرة دراهم) ۳ . یعنی رسول الله گفته اند: به ازدواج ندهند زنان را مگر اولیاء ایشان و به ازدواج نکند مگر به کفوه خویش، و مهر کمتر از ده درهم نیست. و بالای این نیز اعتراض صورت گرفته اند: به اینکه حدیث ضعیف است. ۲- روایت است از علی کرم الله وجهه أنه قال: (لامهر أقل من عشرة دراهم ۴) مهر کمتر از ده درهم نیست. و بالای این روایت نیز اعتراض

۱- سورة النساء، آیه: ۲۵.

۲- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی، (۵: ۱۳۶).

۳- سنن کبری از: بیهقی. وضعف اش را این حجر بیان نموده اند به این قول خویش: در اسنادش واه است، چون در این مبشر بن عبید میباشند، این شخص کذاب است، بنگرید در ابوابه در تخريج الحديث هداية، از این حجر عسقلانی (۲: ۶۲).

۴- روایت نموده دار القطنی از ابی سیار بغدادی که میفرماید: شنیدم از احمد بن حنبل که میگفتند: ملاقی شد غیاث بن ابراهیم داود بن قتیبة عن بن نمیر بن نصر که این ابراهیم بن اسماعیل از عبیدالله اشجعی میگویند گفت فرمودم به ابوسفیان حدیث داود اودی از شعبی بن معین که میگفتند: لامهر أقل من عشرة دراهم، پس فرمود ابو سفیان داود همیشه این را بد میدیدند. (سنن دار القطنی (۳: ۲۴۶).

صورت گرفته اند به اینکه: ضعیف است. چونکه مخالف این روایت دیگری نیز موجود میباشد و گفته اند: (الصداق ماتر اضی به الزوجان) مهر به رضامندی زوجین تعیین میشود ۱.

دلیل از قیاس:

قیاس نمودن اقل مهر به آنچه که توسط آن قطع دست میایند، چون به هر دو اینها مباح و استباحه عضو میایند، و در شریعت مقدر است به چیز که قطع عضو میایند، و در این قطع دست میباشد ۲.

واعتراض صورت گرفته اند به این دلیل: این قیاس مردود است چون سرقت معصیت است و نکاح برعکس سرقت طاعت است، چنانچه قطع نمودن دست و استباحه آن به وجه عقوبت و اذی میباشد، اما در و طه استباحه بطریق لذة مودة میباشد ۳.

دلیل از عقل:

۱- شرط شده عوض در عقد نکاح شرعاً و این از خاطر اظهار خطر بضع خانم میباشد و حاصل نمیشود این مقصود به اصل مال پس اسم مال شامل خطر نمیشود، و حاصل میشود اظهار خطر به مال که مقدر باشد. و بضعه از یک وجه در حکم نفوس میباشد از همین جهت ساقط نمیشود حکم فعل به این به بدل و چون و طه سبب علائق نفس است، و مال که بدل از نفوس مقدر است شرعاً، که اودیت است، چون هر مال واجب نموده شریعت و بیان نموده مقدار آن، مانند زکات و غیره، همچنین است مهر که واجب نموده شریعت پس مقدار اش مقدر است شرعاً ۴.

دلایل اصحاب قول دوم که قائل است به اینکه مهر کدام حد اقل ندارد:

دلیل اول از قرآن کریم ۵: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾- سورة النساء، آیه: ۴. و مهریه زنان را بامیل و رغبت به آنها بدهید، و اگر چیزی از آن را خودشان با رضایت خاطر به شما بخشیدند، پس آن را بخورید در حالی که برای شما حلال و گوار است.

۱- سنن کبری از: بیهقی (۷: ۲۴۱).

۲- مبسوط از: سرخسی (۵: ۷۴).

۳- بدایة المجتهد از: ابن رشد، (۲: ۲۰).

۴- مبسوط از: سرخسی، (۵: ۷۴).

۵- الحاوی از: ماوردی، (۳: ۲۰۲).

۲- این قول الله سبحانه که میفرماید ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱، و نکاح زنان شوهر دار نیز برای شما حرام شد مگر آن زنانی که در جنگهای باکفار به حکم الله متصرف شده اید. این حکم الله بر شماست، و هر زنی غیر آنچه ذکر شد شما را حلال است که به مال خویش به طریق زناشویی بگیرد نه آنکه زنا کنید، پس چنانچه از آنها بهر مند شوید آن مهر معین که حق آنهاست به آنان بپردازید، و باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی باهم تراضی کنید و بدانید که البته الله دانا و آگاه است.

۳- این قول الله سبحانه که میفرماید: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۲، اگر زنها را قبل از مباشرت به آنها طلاق دهید، در صورتی که بر آنان مهر مقرر داشته اید بایستی نصف مهری را که تعیین شده به آنها بدهید مگر آنها خود گذشت کنند یا کسی که امر نکاح به دست اوست مثل پدر یا جد از آن حق در گذرند، و گذشت کردن به تقوی و الله پرستی نزدیکتر است، و فضیلت‌های که در نیکویی به یکدیگر است فراموش نکنید، و بدانید که الله سبحانه به هر کار نیک و بد شما بینا است. وجه دلالت از این آیه های قرآنی اینست که: این آیه ها دلالت به مشروعیت مهر مینماید، و این آیه ها مهر را مطلق ذکر نموده و مقدر نه نموده اند کدام حد به مهر ۳.

دلایل از سنت رسول الله:

۱. روایت است از سهل بن سعد الساعدی أن امرأة جاءت إلى رسول الله، فقالت: (يا رسول الله جئت أهدب لك نفسي" قال: فنظر إليها رسول الله، فصعد النظر فيها وصوبه، ثم طأطأ رسول الله رأسه، فلما رأت المرأة أنه لم يقض فيها شيئاً، جلست فقام رجل من أصحابه فقال: يا رسول الله، إن لم يكن بها حاجة فزوجنها، فقال: وهل عندك من شيء؟ قال: لا والله يا رسول الله، فقال: " اذهب ألى أهلک فانظر هل تجد شيئاً"، فذهب ثم رجع، فقال: " لا والله ما وجدت شيئاً"، فقال رسول الله " انظر خاتماً من حديد (۴). روایت

۱- سورة النساء آیه: ۲۴.

۲- سورة بقره، آیه: ۲۳۷.

۳- الحاوی از: ماوردی، (۳: ۲۰۲).

۴- صحیح بخاری، (۵: ۱۹۵۶).

است از سهل بن ساعدی رضی الله تعالی عنه میفرمایند خانم به رسول الله آمد و فرمود: یا رسول الله آدمم خودم رابه شما بخشیدم، و نظر کرد رسول الله و جوابی به او نداد، سپس مردی بلند شد و فرمود یا رسول الله اورا به ازدواج من درآور، پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن مرد فرمود: آیا چیزی داری که عنوان مهر به او بدهی، گفت: نه، سپس رسول الله به آن مرد فرمود: برو و چیزی پیدا کن اگر چه انگشتی از آهن باشد، آن مرد رفت و دوباره آمد و فرمود هیچیزی نیافتم حتی انگشتی از آهن. بالای این دلیل نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این روایت محمول است به مهر معجل نه به تمام مهر، و به این اعتراض جواب داده میشود به اینکه: این اعتراض شما خلاف ظاهر روایت است.

۲- روایت است از شعبه بن عاصم بن عبیدالله قال سمعت عبدالله بن عامر بن ربیعة عن أبيه: (أن امرأة من فزارة تزوجت علی نعلین فقال رسول الله: "أرضیت من نفسک ومالک بنعلین؟" قالت "نعم" قال: "فأجازه) ۱. روایت است از شعبه بن عاصم بن عبدالله که فرمود شنیده بود عبدالله بن عامر از پدرش که زن از قبیله فزاره ازدواج نموده بود به یک جفت کفش و گفت برایشان رسول الله آیا راضی شدی اینکه بخشیدی نفس و مال خود را به یک جوره کفش فرمود بلی" سپس اجازه داد. و بالای این روایت اعتراض صورت گرفته اند به اینکه روایت ضعیف است چون در روایت عاصم بن عبیدالله است که او شخص ضعیف بود و نیز حافظه وی ضعیف بود.

۳- ما رواه جابر بن عبدالله أن رسول الله قال (لو أن رجلاً أعطى امرأة صداقاً ملء يديه طعاماً كانت له حلالاً ۲. وفي رواية أخرى: "من أعطى في صداق امرأة ملء كفيه سويقاً ۳ أو تمرّاً فقد استحل ۴) رسول الله فرمود اگر مرد به خانم مهر به پوری دست طعام دهند این برایش حلال است. در روایت دیگر فرموده اند: اگر کسی در مقابل زن یعنی مهر یک کف سويق و یا خرما دهند یقیناً حلال نموده اند. وجه استدلال از این روایت اینست که: جائز است اینکه باشد مهر یک کف دست از سويق و یا از خرما این کم است از ده درهم شرعی، و یا از سه درهم. و بالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این روایت صلاحیت حجت را ندارد چون ضعف است در این روایت چون در این إسحاق بن جبریل است گفته اند در روایت مسلم بن رومان شخص مجهول است ۵.

۱- سنن ترمذی، (۴: ۴۲۰). و در این مورد ترمذی گفته اند: حدیث حسن صحیح است. و البانی ضعیف دانسته اند.

۲- تقریب التهذیب از: ابن حجر، (۱: ۴۵۷).

۳- مسند أحمد (۳: ۳۵۵).

۴- سويق نوع از طعام است که جور میشود از گندم و جو مختار الصحاح از: رازی (۱: ۳۲۶).

۵- شرح فتح الباری از: کمال الدین بن هماد، (۳: ۳۱۹).

۴- عن أنس بن مالك، أن عبدالرحمن بن عوف جاء إلى رسول الله، وبه أثر صفره^۱ فأسأله رسول الله فأخبره أنه تزوج امرأة من الأنصار قال: " كم سقت إليها؟" قال: " زنة نواة من ذهب قال رسول الله: " أولم ولوبشاة^۲ " از انس بن مالک روایت است که عبدالرحمن بن عوف آمد به رسول الله و به او رنگ اش زرد بود و رسول الله از او سوال نمود و رسول الله را آگاه نمود اینکه ایشان ازدواج نموده به خانم از انصار و فرمود: چه اندازه مهر برایش دادی، فرمود زنة نواة من ذهب فرمود: ولیمه دهید و ولیمه کن ولو که گوسفند باشد. وجه دلالت از این روایت اینست که: از این حدیث هویدا میشود اینکه مهر زنة نواة از طلا شده میتواند، و علماء اختلاف نموده در مورد اینکه زنة نواة قیمت اش چه اندازه میباشد: گفته شد: زنة النواة اسم به اندازه پنج دراهم است، برابر است که طلا باشد و یا نقره، و گفته شده اند: میباشد اندازه نواة طلا پنج دراهم و نصف، و گفته شد اند: سه درهم و ربع آن میباشد، و گفته شده اند: ربع دینار میباشد^۳. از این روایت معلوم میشود اینکه مهر أقل از ده درهم و یا پنج چنانچه گفته اند آنانیکه به مهر حد ادنی که از آن پانیتتر جواز ندارد نیز درست است.

دلیل از قیاس:

۱. قیاس نمودن مهر به بیع چون هر دو عقد است، چنانچه درست است اینکه باشد بدل عقد بیع و نیز درست است اینکه باشد در نکاح^۴.
- ۲- قیاس نمودن مهر به سائر عوض ها، چون هر عوض مقدر نمیشود اکثر اش، هکذا أقل اش نیز مقدر نمیشود، و به مهر کدام اندازه اکثری نیست، و نه به کم اش کدام مقدار است. مانند سائر عوض ها^۵. و بالای استدلال به قیاس نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: به شریعت حق است در مقدر نمودن، هنگام که نص وارد شده باشد در این مورد^۶.

۱- و مراد از صفره: شی از زعفران است که خوشبو باشد بوی و رنگ اش، لسان العرب، از: ابن منظور (۵: ۲۸۴).

۲- صحیح بخاری، (۵: ۱۹۷۹).

۳- شرح زرکشی علی مختصر الخرقی، از: أبو عبدالله بن عبدالله الزرکشی، تحقیق از: عبدالمنعم خلیل ابراهیم، دارالکتب العلمیة، لبنان، بیروت، ۱۴۲۳-هـ (۲: ۴۲۰).

۴- الحاوی از: ماوردی: (۹: ۳۹۸).

۵- الحاوی از: ماوردی: (۹: ۳۹۸).

۶- تبیین الحقائق از: زیعلی، (۲: ۱۳۹).

مناقشه و قول راجح

۱- استدلال نمودن أصحاب قول اول که قائل است به محدد نمودن اقل و حد ادنی مهر به این ایه قرآن کریم که میفرماید: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^۱ و نکاح زنان شوهر دار نیز برای شما حرام شد مگر آن زنانی که در جنگهای باکفار به حکم الله متصرف شده اید. این حکم الله بر شماست، و هر زنی غیر آنچه ذکر شد شما را حلال است که به مال خویش به طریق زناشویی بگیرد نه آنکه زنا کنید، پس چنانچه از آنها بهر مند شوید آن مهر معین که حق آنهاست به آنان بپردازید، و باکی نیست بر شما که بعد از تعیین مهر هم به چیزی باهم تراضی کنید و بدانید که البته الله دانا و آگاه است. استدلال نمودن به این آیه مردود است چون ظاهر شد اینکه در هم و در همین اعتبار دارد به حیث مال، چنانچه ظاهر آیه متروک است به إجماع ۲. ۲- و استدلال به این قول الله سبحانه که میفرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَنِيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّهُنَّ بِنَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳، و هر که را توانایی آن نباشد که زنان پارسای با ایمان و آزاد بگیرد پس، از کنیزان مؤمنه که مالک آن شدید به زنی اختیار کند. الله آگاه تر است به مراتب ایمان شما که شما اهل ایمان بعضی از جنس بعضی دیگری و همه مؤمن در رتبه یکسانید، پس با کنیزان مؤمنه با اذن مالکشان ازدواج کنید و مهر آنها را به طرز پسندیده بدهید، کنیزانی که عقیف باشند نه زناکار و دوست باز پس چون شوهر کردند چنانچه عمل زشتی از آنها سرزند بر آنها نصف عذاب یعنی حد زنان پارسای آزاد است. این حکم در باره کسی است که بترسد مبدا به رنج افتد، و صبر کردن برای شما بهتر است، و الله بخشنده و مهربان است. استدلال به این آیه نیز باطل است، ابن حزم گفته اند: آنانیکه قائل هستند به تحدید مهر کدام اختلاف در مورد این ندارد اینکه جائز نیست مهر کنیز به ازدواج گرفته شده اقل از مهر زن آزاد کرده، پس چگونه تفریق میارید در میان وجود کسیکه توانگری نکاح حرة را داشته باشد و بین کسیکه توانگری ازدواج کنیزه را داشته باشد^۴.

۱- سورة النساء الاية: ۲۴.

۲- الحاوی از: ماوردی، (۹: ۳۹۹).

۳- سورة النساء آیه: ۲۵. ۴- المحلی بالآثار از: ابن حزم، (۹: ۴۹۶).

۳- به احادیث که استدلال شده تمام از اعتراضات خالی نبوده اند، پس قابل استدلال نیست. ۴- و بطلان قیاس نیز ظاهر گردید و قیاس نمودن مقدار مهر به قطع دست، پس ادله تحدید مهر به حد ادنی ضعیف میباشد. اما ادله أصحاب نظر دوم که قائل است به اینکه به مهر کدم حد ادنی تعیین نشده اند، و استدلال نموده اند به احادیث زیاد، و لکن از جرح خالی نبوده. مگر عمده در این مسأله روایت و حدیث سهل ساعدی که در بخاری شریف وارد شده اند میباشد، و نیز حدیث عبدالرحمن بن عوف، که بخاری نیز آنرا روایت نموده اند، که مهر خانم را زنة نواة گردانیده و آن اقل از ده درهم و یا سه دینار میباشد. اما استدلال به آیات قرآن کریم سالم مانده اند از اعتراضات، و آیه قرآن کریم مبین مشروعیت مهر مطلقاً میباشد، و مجمل است بدون اینکه شریعت کدام حد به آن معین ساخته باشد، و اگر روایت جابر رضی الله به محدد نمودن مهر به حد ادنی اش که مهر کمتر از ده درهم نیست درست شمرده شود پس مفسر اجمال است که در آیه ها آمده اند. از همین جهت ترجیح میدهیم مذهب قول که قائل به عدم وجود حد ادنی مهر است و این امر باقی میماند به آنچه که زوجان رضایت داشته باشد.

مطلب دوم: اکثر مهر:

کدام خلاف مابین علماء در این مورد نقل نشده اند، مذاهب فقهی اتفاق نموده اند به عدم وجود نص که بیان نماید حد اکثر به مهر، حتی بعضی از علماء اجماع را نقل نموده اند به این ۱.

ادله ایشان که حد اعلی مهر مطلق آمده ۲:

دلیل اول از قرآن کریم: الله میفرماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۳، اگر خواستید زنی به جای زنی دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده‌اید، نباید چیزی از او بازستانید. وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: آیه دلالت مینماید به جواز دادن مهر به قنطار، و مراد از قنطار مال زیاد میباشد، گرچه درم مقدار آن کدام اختلاف باشد ۴، قرطبی گفته اند: آیه دلیل است به جواز بودن مغالاة در مهور، چونکه الله سبحانه یمثل نمی نماید مگر مباح را ۵.

۱- المحلی بالاثار از: ابن حزم، (۹: ۴۹۶).

۲- الاستنکار از: ابن عبدالبر، (۵: ۴۱۳).

۳- سورة النساء آیه: ۲۰.

۴- معالم التنزیل از: أبو محمد الحسین بن مسعود البغوی، (۱: ۴۰۶).

۵- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی، (۵: ۹۹).

دلایل از سنت رسول الله

آثار وارد شده اند از عمر رضی الله تعالی عنه و در آن منع شده اند از مغالاة مهر بعداً از قول خویش رجوع نموده اند، و بعضی از آن روایات اینست: ۱- عن أبي العجفاء السلمي قال: (قال عمر بن خطاب لا تغالوا صداق النساء). عمر فاروق گفته اند شما غلو نه نماید در مهر خانمها. چون اگر مکره باشد در دینا و تقوی نزد الله به غلو مهر پس رسول الله نسبت به دیگران اولی تر و احق میباشد، نه داده بود به هیچ خانم و دختر خویش زیاد از دوازده اوقیه. هرگاه مرد مهر بلند به خانم دهند فکر مینماید که دشمن اش است و در نفس خویش دشمنی را احساس مینمایند ۱. ۲- و این اثر از عمر رضی الله تعالی عنه زیاد روایت شده اند. روایت دیگر از ابی حازم حافظ عن ابی الحسن محمد بن أحمد بن حمزة الهروی عن أحمد بن نجدة عن سعيد بن منصور عن هشيم عن مجالد عن الشعبي "ثم نزل فعرضت له امرأة من قريب، فقالت: يا أمير المؤمنين، أكتب الله أحق أن يتبع أوقولك؟! قال: بل كتاب الله تعالى، فما ذاك؟ قالت: نهيت الناس أنفاً أن يغالوا في صداق النساء، والله تعالى يقول في كتابه ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ۚ أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ ۲. اگر خواستید زنی به جای زنی دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده‌اید، نباید چیزی از او بازستانید. فقال عمر: "كل أحد أفقه من عمر"، مرتین اوثلاثه، ثم رجع إلى المنبر فقال الناس: "إني كنت نهيتكم أن تغالوا في صداق النساء ألا فليفعل رجل في ماله ما بداله، یعنی خانم به عمر رضی الله فرمود ای امیر المؤمنین کتاب الله احق است و یا قول شما که تابعداری شود؟ عمر رضی الله تعالی عنه فرمود این چه سخن است بلکه کتاب الله فرمود خانم: مردم را از غلو بودن از مهر ها نهی فرموده اید در حالیکه الله در کتاب خویش چنین میفرماید آیه فوق الذکر را تلاوت نمود، عمر رضی الله فرمود تمام مردم از عمر عالمتر است به منبر بالا شد به مردم خطبه را ارائه نمود و فرمود ای مردم من شمارا از غلو مهور نهی نموده بودم پس هر مرد آزاد است در مال اش که چه اندازه میدهند بدهند ۳. ۳- روایت دیگر از شبیهة عن عبدالوهاب بن عطاء عن حميد عن بكر قال: "عمر رضی الله فرمود "من خارج شدم تا مردم را از غلو در مهر ها نهی نمایم تا اینکه شخص این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا

۱- سنن ابن ماجه، (۱: ۶۰۷). و در مورد حدیث شیخ البانی گفته اند: حدیث صحیح است، سنن ابی داود، (۲: ۱۹۹). سنن ترمذی (۳: ۴۲۱). مستدرک الحاکم، (۲: ۱۹۱).

۲- سوره النساء آیه: ۲۰.

۳- سنن کبری از: بیهقی، و گفته اند که این منقطع است (۷: ۲۳۳). و سنن کبری از بیهقی (۷: ۲۳۳). و گفته بیهقی: روایت مرسل جید است.

فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ۚ أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿سورة النساء، آیه: ۲۰﴾.

۴- روایت است از ابی خثیمه، حدثنا یعقوب بن ابراهیم حدثنا ابی، عن إسحاق، حدثنی محمد بن عبدالرحمن، عن المجالد بن سعید، عن الشعبي، عن مسروق، قال: ركب عمر بن خطاب منبر رسول الله ثم قال: "أيها الناس، ما إكثاركم في صدق النساء وقد كان رسول الله وأصحابه وإنما الصداقات فيما بينهم أربعمائة درهم فما دون ذلك. یعنی عمر به منبر رسول الله بالا شد و فرمود این مردم در مورد مهر ها زنها چه میگویند و رسول الله و اصحابه اش بودند و مهر در مابین ایشان چهارصد درهم بود و زیاد نییگیرد، اگر غلو تقوی باشد پس رسول الله و اصحابه اش مستحقر بودند و کوشش مینمودند به تقوی الله سبحانه، خانم از قریش بلند شد و فرمود: ای امیر المؤمنین شما نهی فرموده اید که زیاد از چهارصد درهم مهر گرفته نشود، آیا شما نه شنیدید اید که الله در قرآن چه میفرماید عمر فاروق فرمود در کجا خانم فرمود: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ۚ أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۱، عمر رضی الله تعالی فرمود: "الله مغفرت نماید تمام مردم از عمر ایفقه تر است. باز به منبر بالا شد و فرمود: ای مردم شما را از غلو بودن در مهر نهی نموده بودم که زیادتز از چهارصد درهم نگیرد، پس هر کسی دوست دارد که از مال خویش بدهند چیزی که میخواهند. ابویعالی گفته اند: من گمان مینمایم که چنین فرمود عمر رضی الله: اگر کسی میخواهد پس این کار را بکند ۲. وجه دلالت از این اثر عمر فاروق اینست: رجوع نموده از غلو بودن در مهر. روایت از نهی مهر از عمر فاروق بعضی ایشان متناً و بعضی ایشان سنداً ضعیف میباشد؛ چون روایات بعضی شان ضعیف میباشد، و بعضی شان منقطع روایت شده اند، از همین خاطر قابل حجت و استدلال شمرده نمیشود. اما ضعف روایت متناً اینست که غلو بودن در طلب مهر غیر مستحب است شرعاً^۳. من ترجیح میدهم اینکه شریعت کدم حد اکثر به مهر معین نه نموده اند. **مطلب سوم: متغیرات در مسأله مقدار مهر:**

از خلال بحث ها که گذشت و ادله آنان به اینکه حد اکثر مهر معین نشده اند، ظاهر شد اینکه مغالاة در مهر از جمله مباحات میباشد شرعاً، و این آیه به آن دلالت مینماید: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ۚ أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾- سورة النساء، آیه: ۲۰. اباحت اینکه مهر خانم قنطار باشد، و کدم دلیل به وجوب این نیست، بلکه ادله موجود است که بیان میسازد اینکه

۱- سورة النساء، آیه: ۲۰.

۲- روایت نموده این را ابن کثیر به این سند از ابی یعلی و گفته اند: إسناده این قوی است. تفسیر قرآن عظیم ابن کثیر (۲: ۲۴۳).

۳- تطبیقات سیاست شرعی در احوال شخصی از: عبدالفتاح عمرو، ص: ۵۶-۵۷.

مستحب است عدم مغالاة در مهر من جمله ادله:

۱- روایت از أم المؤمنین عائشة أن رسول الله قال: ﴿إِنْ مِنْ يَمَنِ الْمَرْأَةُ تَيْسِيرَ خَطْبَتِهَا وَتَيْسِيرَ صَدَاقِهَا وَتَيْسِيرَ رَحْمَتِهَا﴾. از جمله یمن و خوش قدمی و برکت یک زن آن است که سهولت ازدواج و کم بودن مهریه او است ۱.

۲- عن أبي سلمة بن عبد الرحمن أنه قال سألت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم: كم كان صداق رسول الله؟ قالت: (كان صداقه لأزواجه ثنتي عشرة أوقية ونشأ قالت: "أتدري ما للنش؟" قال: "لا" قالت: "نصف أوقية")، روایت أبي سلمه بن عبد الرحمن که ایشان سوال نمود از أم المؤمنین عائشة خانم رسول الله صلى الله عليه وسلم: چند بود مهر رسول الله فرمود: مهر رسول الله به همسرانشان دوازده اوقیه و نشأ بود. فرمود: آیا دانستی که مالنش چه است؟ گفتم نه" فرمود: نیم اوقیه". و این پنصد درهم میشود ۲، این بود مهر رسول الله به زوجات مطهرات ۳.

آیا درست میشود تقیید این مباح که گاهی نهی شود و گاهی امر کرده شود در بعضی اوقات جهت تحقق مصلحت؟

میگوییم: در اینجا حکمت است که مشروع نموده الله سبحانه مهر را از خاطر آن، که آن اظهار شرف و محل عقد است، و اینرا تأکید نموده این قول الله سبحانه که میفرماید: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾ ۴، و مهر زنان را در کمال رضایت به آنها بپردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشودی به شما بخشیدند، از آن برخوردار شوید که شما را حلال و گوارا خواهد بود. در تفسیر این آیه آمده اند: "النحلة بخشش است بدون بدل، و هكذا مسمی شده دین به النحلة، چون هدیه و بخشش است از جانب الله سبحانه ۵، و به مهر صداق نیز گفته میشود که از انواع عوض ها است، صداق عوض منافع خانم نیست در وقت تحقق آن، چون نکاح عقد است مابین مرد و زن جهت معاشرت، و تبادل حقوق زوجین و این آحق است اینکه باشد عوض آن مال، لیکن الله

۱- مسند أحمد، (۶: ۷۷). و گفته اند شعيب الارنوط: إسناده حسن است.

۲- والخسمائة درهم مساوی است به یکصد و هفتاد هفت گرام طلا.

۳- صحیح مسلم، (۴: ۱۴۴).

۴- سورة النساء، آیه: ۴.

۵- النکت والعیون از: أبو الحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی بصری، تحقیق از: سید بن عبدالمقصود بن عبد الرحیم، دارالکتب، لبنان، بیروت، (۱: ۴۵۱).

سبحان آنرا هدیه گردانیده واجب است به شوهران بخاطر اکرام خانمها ، و به خاطر اینکه فرق شود مابین نکاح و مابین چیزها بیهوده. استناد به آیه که گذشت در تفسیر آن : من میگویم: مهر هنگام که به حد اسراف برسد تحقق نمیپذیرد حکمت که بخاطر آن مشروع شده مهر. اگر داده شود نحلة از طیب نفس، و ارشاد شریعت به استحباب تیسیر در مهوور، هویدا میگردد اینکه مغالاة در مهر خیار افضل نیست، و دادن مهر آن حکم ندب را میگیرد اقلأً. اما وقتی که الله آنرا ترک کرده به تراضی طرفین عقد اشاره است به احوال مکلفین و واقعیت آن، دادن کم مهر صفت افضل است. اما امروز جامعه ما که از فقر تندگستی رنج میبرد و بالا بودن مهر در جامعه ما صفت بد است . و شک در این نیست که مغاللات در مهر و تکلیف مقابل به طاقت لایطاق مفضی به مفسد میشود، که بعضی از این مفسد را ذیلاً اشاره مینمایم:

* فرار مرد از ازدواج، بلکه عقده گرفتن مرد نسبت به خانم خویش، چون به گمان مرد تمام بدبختی و اضرار مالی و معنوی سبب اش خانم شده اند که مهر را زیاد گرفته اند، و به همین عمر فاروق اشاره نموده اند و فرموده اند: " وإن الرجل لیغلی بصدقة امرأته حتی یكون لها عداوة فی نفسها" مرد به خانم خویش مغالاة مینماید در مهر تا اینکه در نفس خویش خانم خویش را دشمن میندازد.

* تأخر در سن ازدواج، حتی بعضی قطعاً ازدواج نمیکند تا آخر از خاطر بلند بودن مهر. و این امر به خطرهای زیاد مفضی میشود حتی غریزه خویش را به اشیاء حرام اشباه مینماید، حتی در بعضی جاها مفضی به فرار دختر و پسر میشود.

و به آنچه که گذشت من میگویم : واجب است اینکه تقیید شود مباحات در بعضی حالات، بخاطریکه در ذات آن تصرف مشروع است، و باقی نیماند به اصل مشروعیت آن، و تناقض میایند به مصلحت عامه، و مهر به خاطر است که ازدواج صورت گیرد نه اینکه مصلحت عامه را به خطر بیندازد. و من میبیم مسأله تحدید مهر رسیده به درجه حاجت، و حاجت گاهی به منزله ضرورت میایند برابر است که ضرورت عامه باشد و یا خاصه ۱.

و تحقق این نهی و منع نزد اکثر مردم امر پسندیده است، و این از خاطر ضعف اقتصادی میباشد، و این قوه بدون امیر المؤمنین و سلطان حکومت کسی دیگری ندارد. پس لابدی است به تدخل ولی الأمر در این حالات، که مهر اعلی را پائین بیارند و مقدار آن را معین نماید و ماده مشخص را در قانون تقنین نماید، مطابق مقتضی حال مردم.

۱- اشباه و نظائر از: سیوطی، (۱: ۱۶۴). و اشباه و نظائر از: ابن نجیم (۱: ۹۱).

شماست بنشانید و به ایشان (در نفقه و سکنی) آزار و زیان نرسانید تا آنان را در مضیقه و رنج در افکنید (که به ناچار از حق خود بگذرند) و به زنان مطلقه اگر حامله باشند تا وقت وضع حمل نفقه دهید آن‌گاه اگر فرزند شما را شیر دهند اجرتشان را بپردازید و (در کار فرزند) میان خود به نیکی مشورت و سازش کنید. وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: واجب نموده الله سبحانه در آیه سکنی به خانم طلاق شده، و وجوب سکنی به خانم که در صلب نکاح شخص اول است ۱.

۳- الله میفرماید: ﴿وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۲، باهمسران تان به طرز خوب معاشرت نماید. وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: الله سبحانه امر نموده به معاشرت زوجه به معروف، و از معروف این است که سکنی دهید خوب به آن، تا ستر شود در آن و تصرف نماید بگونه که میخواهد.

۴- این قول الله سبحانه که میفرماید: ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجُوهِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِنُضِيِّوْنَ عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلًا فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَمْرُهُمْ بَيْنَكُمْ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۳، زنانی که طلاق رجعی دهید تا در عده‌اند) آنها را در همان منزل خویش که میسر شماست بنشانید و به ایشان (در نفقه و سکنی) آزار و زیان نرسانید تا آنان را در مضیقه و رنج در افکنید (که به ناچار از حق خود بگذرند) و به زنان مطلقه اگر حامله باشند تا وقت وضع حمل نفقه دهید آن‌گاه اگر فرزند شما را شیر دهند اجرتشان را بپردازید و (در کار فرزند) میان خود به نیکی مشورت و سازش کنید. وجه دلالت از این آیه نهی نموده الله سبحانه از ضرر رساندن به خانمها وضیق نمودن ماحول به آن، و ضرر میباشد در سکنی و نفقه، بدون اجازه به سکنی اش داخل شدن ۴ و یاکسی دیگری به آن شریک ساختن ۵.

۵- الله میفرماید: ﴿وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا ۚ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۶، نان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار

۱- مغنی از ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

۲- سورة النساء، آیه: ۱۹.

۳- سورة طلاق: ۶.

۴- بدائع الصنائع از کاسانی (۴: ۱۵).

۵- بحر رائق از: ابن نجیم، (۴: ۲۱۰).

۶- سورة بقره، آیه: ۲۲۸.

بکشند! (عده نگه دارند) و اگر به خدا و روز رستاخیز، ایمان دارند برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای باز گرداندن آنها (زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ در صورتی که خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. وجه دلالت از این آیه: مراد از این قول الله سبحانه ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ مراد آن مهر و نفقه می باشد ۱.

دلیل از سنت رسول الله ۲ :

۱- قول رسول الله در خطبه حجة الوداع: (ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف ۳) بالای شما لازم است رزق و کسوة خانم ها یتان بطور نیکو. وجه دلالت از این حدیث: صراحت است به وجوب نفقه طعام و کسوة به خانم. ۲- این قول رسول الله که فرموده اند: "از معاویه قشیری روایت شده که گفت: به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتم: (ای رسول خدا حق زن ما بر ما چیست؟ لما سأله رجل: ماحق المرأ علی الزوج؟ پیامبر ص فرمود: «تطعمها إذا طعمت وتكسوها إذا اكتسيت، ولا تضرب الوجه، ولا تقبح، ولا تهجر إلا في البيت» ۴). «حق زن بر شما آنست که هرگاه خود خوراك خوردی به وی نیز خوراك دهی و هرگاه لباس برای خود تهیه کردی برای وی نیز لباس مناسب تهیه کنی و هیچگاه بر چهره وی نزنی و وی را ناسزا نگوئی و او را ترك نکنی مگر در منزل یعنی اگر پیش آمد که او را ترك کنی و او را ناسزاگوئی تنها در منزل چنین کاری کن و نباید دیگران از آن کار بااطلاع باشند. ۳- عایشه رضی الله عنها می فرماید: (هند بنت عتبه رضی الله عنها - همسر ابو سفیان رضی الله عنه - نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: «یا رسول الله (ص) ابو سفیان مردی بخیل است، خرج من و بچه هایم را به اندازه ی کافی نمی دهد، مگر این که من از مالش بدون اینکه بفهمد بردارم. آیا در این کار گناهی دارم؟» پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: (از مالش به درستی به اندازه ای که برای تو و بچه هایت کافی باشد. ۵).

۱- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۱۵).

۲- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۱۵).

۳- صحیح مسلم، (۴: ۳۹).

۴- مسند أحمد (۴: ۴۴۷). وشعیب الارنوط گفته اند که: اسناد حدیث صحیح است. سنن ابن ماجه (۱: ۵۹۳). و گفته اند البانی: صحیح است.

۵- صحیح بخاری، (۵: ۲۰۵۲).

وجه دلالت حدیث چنین است: که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای هند بنت عتبه اجازه اخذ مال از زوج غایبش را داد و این از باب افتاء است نه از باب قضاء یعنی اینکه زوجه از زوج غایبش بدون مراجعه به قاضی و ارگان قضاء به اندازه ضرورت و آنچه معروف است گرفته میتواند^۱. (احکام نفقه زوجه فی الفقه الاسلامی: ص ۴۸-۵۰): اگر نفقه واجب نمیبود، پس چرا رسول الله به هند اجازه میدادند به که بگیرد از مال شوهرش بطور کفایت درحالیکه او نمیدانست. و کفایت متحقق نمیشود بدون طعام کسوه و مسکن. دلیل اجماع: ابن قدامه گفته است که اهل علم اتفاق دارند بر اینکه نفقه زنان بر شوهران بالغ، واجب می‌باشد مگر اینکه نافرمانی کند. چون در واقع شوهر زن را از هرگونه تصرف و کسب منع می‌کند، پس باید هزینه مناسب زندگی وی را تامین کند.

ادله از عقل:

از نظر عقل سلیم نیز نفقه خانمها بر شوهران واجب می‌باشد زیرا خانمها در خانه شوهر و خدمت شوهران استند لهذا این حق شان بر شوهران است، زن به نکاح محبوس میشود بحق شوهر، و ممنوع میشود از خارج شدن به کسب دیگر، اگر نباشد نفقه آن طعام و کسوه و مسکن لازماً هلاک میشود خانم و ملحق میشود به ضرر کلان که مرگ است^۲.

فرع دوم: متغیرات شرعی در انواع نفقه خانم:

قبلاً گذشت که کدام خلاف در این نیست که نفقه شامل طعام، کسوه، و مسکن میشود، پس لابدی است که درک نمایم اینکه خانم احتیاجات دیگری نیز دارد، به این انواع سه گانه متوقف نمیشود. در آن چیز که اختلاف است از مستلزمات نفقه آنرا میدانند. من جمله: أدوات تنظیف و أدوات زینت: فقهاء اتفاق نظر دارد احناف ۳ مالکها ۴ شوافع ۵ وحنابله ۶ به اینکه واجب است به شوهر مواد تنظیف؛ مانند شانه روغن سر و مو، و آنچه که توسط آن سر و مو شسته میشود، و صابون و غیره.

۱- بدائع الصنائع از کاسانی (۴: ۱۶).

۲- بدائع الصنائع از کاسانی (۴: ۱۶).

۳- درالمختار علی رد المختار از: ابن عابدین، (۳: ۵۸۰). الفتاوی الهندیة، از: شیخ نظام (۱: ۵۴۹).

۴- منح الجلیل از: محمد علیش، (۴: ۳۹۰).

۵- تکملة المجموع از: نووی مطبوعی، (۱۸: ۲۵۵).

۶- مغنی از ابن قدامه، (۲۳۳)

اما أدوات زينت جمهور فقهاء من جمله احناف ۱ شوافع ۲ وحنابله ۳ میفرمایند: ادوات زينت به شوهر واجب نیست، مانند زیورات و رنگ مو و چیزها یکه رویش را زیبا نماید. مالیکها میفرماید: واجب است به شوهر تا فراهم سازد مواد زينت را مانند سرمه، وروغن، وآنچیزکه معتاد است مابین خانمها، وروغن و حنا ۴.

مناقشه و قول راجح:

واجب است به زوج اینکه مهیا سازد تمام ضروریات خانم خود را، حسب عرف و عاده خانمها شهر، چون أدوات نظافه و مواد آن مختلف میشود به اختلاف زمان و مکان. اما مواد زينت فطرتاً خانمها دوست دارد اینکه داشته باشد، خصوصاً بعد از ازدواج، و این رغبت شرعاً مشروع است، و مستحب است به زوج مهیا نمودن اینها از باب حسن معاشرت، حسب عادت و عرف خانمها شهر، و واجب نیست، چون به وجوب آن کدام دلیل از شریعت موجود نمیباشد.

گرفتن خادم و نفقه آن:

جمهور فقهاء من جمله: احناف ۵، امام مالک ۶، شوافع ۷، حنابله ۸، به این نظر است که لازم است به مرد إحضار خادم اینکه خدمت خانم اش را نماید، و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض که شوهر مکلف است همه آنها را متناسب با وضعیت خانوادگی و اجتماعی زن فراهم کرده و در اختیار او قرار دهد. در حالات ذیل گرفتن خادم لازمی میباشد ۹: ۱. هنگام که کدام علت باشد اینکه کدام شوون خانه را و پخت پز را نتوانند. ۲- اینکه از دختران اشراف شهر باشد که بنفسه خدمت نه نکند.

۱- الدر المختار علی رد المحتار از: ابن عابدین (۳: ۵۸۰).

۲- حاشیه عمیره، ۴۰: ۷۴).

۳- مغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

۴- حاشیه دسوقی، (۲: ۵۱۰).

۵- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۲۴).

۶- بداية المجتهد از: ابن رشد، (۲: ۲۴).

۷- الحاوی از: ماوردی، (۱۱: ۴۱۸).

۸- مغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

۹- بداية المجتهد از: ابن رشد (۲: ۵۴). المغنی از ابن قدامه (۹: ۲۳۳).

دلیل به وجوب استخدام خادم به مرد تا گیرد خادم به خانم خویش

۱ - این قول الله سبحان که میفرماید: ﴿وَ عَائِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۱، باهمسران تان به طرز خوب معاشرت نماید: وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: مهیا نمودن خادم به خانم مطابق آیه که تذکر داده شده به حسن معاشرت از جمله معاشرت به طرز خوب میباشد، که الله به آن امر نموده اند^۲.

مناقشه و قول راجح:

قائلین به وجوب خادم گرفتن به خانم بدون آیه: ﴿وَ عَائِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۳، کدام دلیل دیگر ندارد، گرچه آیه دلیل است به وجوب حسن معاشرت به خانم خویش، و اقوال اکثر مفسرین از حسن معاشرت دادن مهر و نفقه خانم اش میباشد، و بعضی مفسرین خادم گرفتن به خانم را هم شامل آیه فوق الذکر مینمایند، و فقهاء که اجتهاد نمودند از لفظ حسن معاشرت این اجتهاد مبنی است به عرف که در زمان اش باشد، و اِخْدَام خانم از معروف است. لیکن این تفسیر از آیه متذکره دلیل و دلالت به وجوب نمی نماید، بلکه امر استحبابی میباشد، و علاقه زوجین را افزون مینماید. و نفقه خادم نیز بالای شوهر خانم واجب نیست چون کدام دلیل به وجوب اش اوجود ندارد.

علاج خانم: آیا دوا و معالجه در نفقه شامل است؟

آیا دوا و معالجه در نفقه شامل است؟ جمعهور فقهاء از مذاهب چهارگانه احناف^۱ و امام مالک^۲ و شوافع^۴ و حنابله^۵ به این متفق اند بر اینکه بالای شوهر دوا و معالجه زوجه اش لازم و واجب نیست زیرا از حاجات ضروری و معمولی زندگی نبوده و از امور طاری و غیر ضروری است، از امام شافعی - رحمه الله -^۶ چنین نقل شده است: ویر او زوج لازم نیست دوا و معالجه و اجره داکتر زیرا از حاجت ضروری و معمولی نبوده بلکه عارضی است^۷. { از تداوی و علاج زوجه بر شوهر سوال شده

۱- سورة النساء آیه: ۱۹.

۲- المغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

۳- سورة النساء آیه: ۱۹.

۴- الدر المختار از: ابن عابدین، (۳: ۵۸۰). و فتاوی هندیه از: شیخ نظام (۱: ۵۴۹).

۵- التاج والإکلیل از: محمد بن یوسف بن أبی القاسم العبدوی، (۴: ۱۸۴).

۶- فتح الوهاب شرح منهج الطلاب، از: زکریا، (۲: ۲۰۳).

۷- المغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

که جوابش این چنین است : در کتاب و سنت دلایلی از احسان و فعل معروف بر مردم بطور عام و بر اقرباء بطور خاص وارد است الله متعال چنین میفرماید : ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ و در جای دیگر چنین میفرماید: ﴿وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ الْجَنْبِ وَالصَّاحِبِ الْجَنْبِ وَابْنِ سَبِيلٍ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَإِيْحِبُّ مَنْ كَانَ مَخْتَالًا فَخُورًا﴾^۲ و در سنت نبی صلی الله علیه وسلم ثابت است که ایشان فرمود : (خیرکم خیرکم لأهله و انا خیرکم لأهلی) پس از نصوص چنین پیدااست که احسان مسلمان بر عشیره و اهل بیت اش واجب است و اما علاج و مصارف مربوطه آن در نفقه شامل نبوده نفقه محل مسکونی ولی در عموم نظر به ایه و عاشروهن بالمعروف علاج و معالجه در امور معروف شامل است. و بعضی از علماء در وجوب نفقه علاج بر زوج متفق اند که چنین استدلال میکنند که دوا و معالجه در معاشرت معروف شامل زیرا همانا دواء حاجت و ضرورت است و دکتور و هبة زحیلی در مورد چنین عرض نموده است : تقریر نموده علماء مذاهب اربعه بر اینکه بر شوهر، اجور تدوای، داکتر، بهایی دوا و حاجم (حجامت کننده) زوجه اش لازم نیست مگر اینکه مال نزدش باشد و اگر مال موجود نباشد آنچه در تعریف نفقه ذکر گردیده همان لازم میگردد زیرا تدوای برای حفاظت جسم است که حفاظت آن بر صاحب المنفعة (زوجه) است مانند خانه کرایه که رفع خرابه های عمارت بر مالک خانه لازم است نه بر مستاجر و قضیه بر من چنان ظاهر میشود که از حاجات ضروری نبوده که اغلبا انسان به علاج و معالجه ضرورت نمیداشته باشد لهذا اجتهاد فقهاء بر عرف قایم در عصرشان است. اما امروزه به تاکید که نیاز به تدوای و معالجه مانند نیاز به طعام و غذا بل مهمتر از آن است زیرا برای مریض افضل و مهمتر از همه تدوای است و آیا ممکن است که غذا تناول کند درحالیکه از درد و الام که او را تهدید به مرگ میکند رنج ببرد ؟ پس به همین جهت رای و نظر من در وجوب نفقه دواء است که انرا از نفقات ضروری تلقی میکنم و آیا ازحسن معاشرت است که زوج ، زوجه خود را در حال صحتمندی اش مورد استمتاع قرار دهد و زمانیکه مریض شد او را رها کند !؟ و شیخ حمد بن عبدالله الحمد در شرح زاد المستفتع چنین بیان میدارد : وجوب این (نفقه دواء) ظاهر است زیرا در جمع معاشرت معروف شامل است زیرا قول الله تعالی نیز است ﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ پس در معاشرت معروف و

۱- در شرح منتهی الارادات.

۲- نظری بر حاشیه ابن عابدین "شرح الخرشی علی مختصر خليل" شود} در "اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والافتاء".

۳- سورة النحل آیه ۹۰.

۴- سورة النساء، آیه ۳۶.

احسن نیست وقتی بر زوجه امری عارض شود او را به جهت معالجه به داکتر نبرده و اجره آنرا پرداخت نکند و الله متعال در جای دیگر چنین میفرماید: ﴿و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف﴾ پس صحیح و صواب در وجوب نفقه دواء است. دکتور فضل الله ممتاز از فقهاء معاصر کشور مؤلف کتاب ممتاز الفتاوی نیز تأکید بر این دارد که در شرائط کنونی و ازدیاد امراض مختلف و ویروسها و تلوث هوا نیاز به علاحه و معالجه و تدایوی بیشتر است و تدایوی و مصارف دواي خانمها بخش عمده نفقه واجبی را تشکیل میدهد به اندازه توانایی شوهران زیرا در بعض اوقات نیاز خانمها به دوا بیشتر از غذا میباشد الله متعال امر نموده که ﴿و عاشروهن بالمعروف﴾ با خانمها روش و تعامل نیکو کنید تدایوی نکردن و ماندن خانمها بدون دوا و علاح که بیمرند تعامل نیکو نیست نافرمانی صریح امر الهی است. نیز در مغایرت به دستور رسول الله صلی الله علیه و سلم که در خطبه حجة الوداع به امت خود ” واستوصوا بالنساء خیرا” با خانمها روش نیکو کنید ترك تدایوی خانمها روش نیکو نیست بلکه عکس آن است.

دلیل اینها: ۱. استدلال نموده به اینکه مراد از علاح و تدایوی إصلاح جسد است، پس اینها لازم نیست، چیز که لازم است آن است که مختص به استمتاع باشد ۱.

۲- قیاس نمودن علاح خانم و دادن أجره آن به مستأجر، چنانچه لازم نیست به مستأجر بناء آن چه که واقع است در خانه، و حفظ اصول خانه، همچنین است که لازم نیست به مرد أجره حجام و اجره داکتر ۲.

مناقشه و قول راجح:

کدام نص صریح که دلالت نمایند به وجوب تکالیف ادویه به مرد و علاح زوجه، این را فقهاء از مستلزمات نفقه زوجه نمیباشد.

اما قول اینها که تدایوی به إصلاح جسد میباشد، پس این را لازم نمیگرداند، و قیاس نمودن این به مستأجر قیاس مع الفارق میباشد، یعنی چگونه قیاس و تشبیه نموده علاقه زوجه و ارتباط مرد به خانم به علاقه إجاره .

بعدا الله سبحانه واجب نموده نفقه زوجه را از طعام به خاطر حفظ از گرسنگی از هلاکت، پس میبینم که نفقه تدایوی و علاح خانم قیاس نمایم به نفقه طعام به خاطر که هر دو اینها جمع میشود و معتبر و اعتبار داده میشود و سبب بقاء حیات انسان میباشد.

۱- مغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

۲- مغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۳).

اگر خانم ترک شود در درد و مرض این منافی مودة و رحمة است که الله امر نموده به آن و اساس حیات زوجیت میباشد، الله میفرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱، و باز یکی از آیات (لطف) او آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم بافکرت ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است، از اعظم معروف که الله به آن امر نموده اند که معاشرت به طور نیکو میباشد، "و عاشروهن بالمعروف"^۲، بردن خانم وقت مرض و تداوی آن میباشد و امکان ندارد که خانم مریض باشد و درحالت مرض ترک شود، و درحالت ترک باز مودة و رحمة باقی نمی ماند، مابین، زوجین.

و بناء بر این قول راجح اینست که تداوی و علاج خانم از نفقه شمرده شود، و نفقه واجب است به شوهر پس تداوی نیز حکم لزوم را میگیرد. و گرفتن عرف امروزی نیز معتبر است چون تداوی امروزه از حاجات ملجئه گشته اند، و لابدی است به آن، و از معظم مردانگی گشته اند بدون اینکه به وجوب و عدم آن نگریسته شود.

مطلب دوم: مقدار نفقه خانم.

نفقه شرعا اندازه ای ندارد؛ بلکه قاعده این است که مرد باید آنچه را که زن برای یک زندگی متعارف به آن نیاز دارد را برای او تهیه کند؛ مانند غذا، پوشاک، محل سکونت و وسائلی که برای و پخت و پز و نظافت و مانند آن. **و اختلاف نموده فقهاء در مقدار و تقدیر نمودن نفقه به دو قول :**

قول اول: نفقه مقدر بنفسها است، و این کلام نفقه طعام حسب معین شده اند که بالای شخص موسر مدان ۳ از طعام روزانه مقدر است، و بالای شخص معسر مدّ واحد مقدر است، و بالای شخص حالت متوسط مدّ و نصف میباشد، و اما جنس طعام همان طعام غالب شهر از گندم و شعیر و گوشت مروج میباشد، اگر مختلف بود قوت شهر و غالب نبود قوت شهر واجب است به شوهر طعام که مناسب حال شوهر باشد، و این قول امام شافعی میباشد^۴. و واجب است به خانم شی از آدم مناسب هر فصل از سال، و گوشت که مناسب حالت شوهر باشد، و مقدر مینماید اینرا درحالت تنازع هنگام که شرع تصریح نه نموده باشد به

۱- سورة الروم، آیه: ۲۱. ۲- سورة النساء آیه: ۱۹.

۳- المد مکيال به كيل، این دو رطل میباشد نزد اهل عراق و امام ابی حنیفه، و یک رطل و ثلث نزد اهل حجاز و امام شافعی، و یک قول شاذ دیگر نیز است که: چهارم یک صاع است، که به پوری کف دست انسان میباشد. به این مد گفته میشود، تاج العروس از: مرتضی زبیدی، (۹: ۱۵۹).

۴- الحاوی از: ماوردی، (۱۱: ۴۲۵). تکميلة المجموع از: مطیعی، (۱۸: ۲۴۹).

آن یعنی به مقدار آن ۱. قول دوم: نفقه مقدر است به کفایت خانم، پس مختلف میشود به اختلاف حالت، و این قول امام ابوحنیفه ۲، و امام مالک ۳، و حنابله ۴، و ظاهریه ۵ میباشد.

ادله اصحاب قول که میفرمایند که نفقه مقدر است:

۱. الله میفرماید: ﴿يُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾^۶ بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند و هر که روزی او تنگ باشد باید از آنچه خدا به او داده خرج کند خدا هیچ کس را جز به قدر آنچه به او داده است تکلیف نمی کند خدا به زودی پس از دشواری آسانی فراهم می کند، وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: غنی نفقه دهند حسب حال اش. لکن بیان نه نموده اند مقدار آن را پس تقدیر آن واجب شده اند به اجتهاد^۷. و بالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: آیه بیان نموده اند انفاق به اندازه توان، مطلق بدون معین نمودن وزن آن، پس میباشد مقدر نمودن آن مقید به مطلق، پس جائز نیست بدون دلیل^۸.

۲- این قول الله سبحان که میفرمایند: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۹ و مادران بایستی دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند، البته آن کسی که خواهد فرزندان را شیر تمام دهد؛ و به عهده صاحب فرزند است (یعنی پدر) که خوراک و لباس مادر را به حد متعارف بدهد، هیچ کس را تکلیف جز به اندازه طاقت نکنند، نه مادر باید در نگرهبانی فرزندان به زحمت

۱- منهج الطلاب از: زکریا انصاری، (۴: ۱۶).

۲- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۱۶).

۳- شرح مختصر خلیل از: خرسی، (۴: ۱۸۴).

۴- المغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۱).

۵- المحلی از: ابن حزم، (۱۰: ۸۸).

۶- سورة الطلاق، آیه: ۷.

۷- الحاوی از: ماوردی، (۱۱: ۴۲۴).

۸- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۲۳).

۹- سورة بقره آیه: ۲۳۳.

و زیان افتد و نه پدر بیش از حدّ متعارف برای کودک متضرر شود. و اگر کودک را پدر نبود وارث باید در نگهداری او به حد متعارف قیام کند. و اگر پدر و مادر به رضایت و مصلحت دید یکدیگر بخواهند فرزند را از شیر بگیرند هر دو را رواست، و اگر خواهید که برای فرزندان دایه بگیرید آن هم روا باشد در صورتی که دایه را حقوقی به متعارف بدهید. و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به کردار شما بیناست. وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: اراده نموده الله به قول خویش به "بالمعروف" معروف نزد مردم، و عرف عادت نزد مردم اینکه نفقه دهند غنی و فقیر و مختلف میشود و جواب آن به تقدیر اجتهاد^۱.

دلایل آنانیکه قائل هستند به اینکه نفقه مقدره مدین بالای شخص موسر است، ومدّ بالای شخص معسر ومدّ ونصف بالای شخص متوسط که حالت اش باشد:

قیاس نموده نفقه زوجه را بالای طعام دادن کسیکه بالایش کفاره واجب شده باشد، چون هر دو اینها طعام است واجب شده در شریعت جهت سد گرسنگی، واکثر نفقه که واجب است در کفاره به مسکین مدّان است در فدیة شخص که اذی کرده باشد در حج، و اقل واجب که مدّ است در کفاره جماع در ماه رمضان است. اگر حالت متوسط باشد شخص لازم است مد و نصف، چون بخاطریکه امکان ندارد إلحاق اش به موسر بدون اش؛ و نه بالای معسر که فوق اش است، پس لازم گشت مد و نصف^۲. و بالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه قیاس نمودن نفقه خانم به کفارات و مقادیر آن قیاس مع الفارق میباشد، چون مقدر نمودن کفارات به مقدار معین از خاطر نیست که نفقه واجب باشد، بلکه از خاطر است که عبادة محضه است بگونه که واجب میشود به وجه صدقه مانند زکات، پس مقدار اش مقدر است بنفوسها مانند زکات، اما نفقه خانم واجب نیست به وجه صدقه بلکه بوجه کفایت به خانم واجب است مانند نفقه اقارب^۳. **أدله اصحاب قول دوم، که قائل است به اینکه نفقه زوجه مقدر است به کافی بودن به خانم در طعام و غیره وکسوة ومسکن^۴:**

دلیل اول از قرآن کریم: الله میفرماید: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾^۵. وجه دلالت از

۱- تکملة المجموع از: نووی، (۱۸: ۲۴۹)

۲- الحاوی از: الماوردی، (۱۱: ۴۲۵).

۳- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۲۳).

۴- المغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۱).

۵- سورة بقره آیه: ۲۳۳.

این آیه : واجب شده اند در آیه نفقه به خانم مطلقا بدون کدم تقدیر، بعدا الله واجب نموده به اسم رزق، و رزق انسان به اندازه کافی و کفایت اش در عرف و عادت معین میشود ۱.

دلیل از سنت رسول الله :

۱- عایشه رضی الله عنها می فرماید: (هند بنت عتبه رضی الله عنها - همسر ابو سفیان رضی الله عنه - نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: «یا رسول الله (ص) ابو سفیان مردی بخیل است، خرج من و بچه هایم را به اندازه ای کافی نمی دهد، مگر این که من از مالش بدون اینکه بفهمد بردارم. آیا در این کار گناهی دارم؟» پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: {از مالش به درستی به اندازه ای که برای تو و بچه هایت کافی باشد. ۲} . وجه دلالت از این حدیث رسول الله: تصریح نموده رسول الله نفقه زوجه را به اندازه کفایت اش، پس این دلالت مینمایند به اینکه نفقه مقرر میباشد به کفایت خانم ۳ .

۲- این قول رسول الله که میفرمایند: (خطبه رسول الله در حجة الوداع: ولهن علیکم رزقهن و کسوتهن بالمعروف ۴) . وجه دلالت از این حدیث و خطبه حجة الوداع اینست که: بیان نموده رسول الله نفقه خانم را به معروف، و ایجاب اقل از کفایت ترک معروف است ۵ .

دلیل از عقل:

واجب شده اند نفقه چون خانم محبوس میباشد به حق شوهر، ممنوع میباشد از کسب، پس وجوب نفقه به اندازه که کفایت نمایند به خانم واجب است ۶. **مناقشه و قول راجح:**

قول راجح تقدیر نفقه به اندازه کفایت است و این به خاطر این دلائل میباشد که می آیند: ۱- أدله که امام شافعی به آن استدلال نموده بود از اعتراض بری نبوده. ۲- تقدیر نفقه طعام زوجه به امداد مخالف نصوص میباشد، و این در زمان ما مطابق به عرف مردم نمی باشد، چون طبیعت طعام و انواع آن مختلف میباشد از نسبت به سابق.

۱- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۲۳).

۲- صحیح بخاری، (۵: ۲۰۵۲).

۳- بدائع الصنائع از: کاسانی (۴: ۲۳).

۴- صحیح مسلم، (۴: ۳۹).

۵- مغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۳۱).

۶- بدائع الصنائع از: امام کاسانی (۴: ۱۶).

مبحث چهارم

اسلام آوردن زوجه و باقی ماندن شوهر آن به کفر: این مبحث مشتمل است به دو مطلب:

مطلب اول: حکم عقد نکاح پس از آوردن اسلام زوجه و بقاء شوهر به کفر.

مطلب دوم: معاشرت زوجیت مابین زوجه مسلمه و شوهر غیر مسلمان اش.

مطلب اول: حکم عقد نکاح پس از آوردن اسلام زوجه و بقاء شوهر به کفر:

إجماع امت اسلامی به این است که جائز نیست به خانم مسلمان اینکه شوهر اش ابتداءً به کفر باقی مانده باشد ۱. سوال که در ذهن اکثر مردم می‌گردد اینست که هنگام که زوجان غیر مسلمان باشد و خانم اسلام بیاورد و شوهر به کفر باقی باشد، پس آیا زوجیت مابین اینها باقی می‌باشد؟ و یا بالفور فسخ می‌گردد؟ این مسأله اکثر خانم ها که به اسلام آوردن علاقه مند است و لاکن بخاطر جدائی از شوهر اش که اسلام را قبول ندارد و علاقه هم ندارد به اسلام از آوردن اسلام باز میدارند، چون به اسلام آورن خانم و بقاء شوهر به کفر علاقه زوجیت از بین می‌رود. علماء اسلامی در این مسأله اختلاف نظر دارد که در مجموع به چهار قول تقسیم میشود ۲: **قول اول:** فسخ میشود بمجرد آورن اسلام زوجه، این نظر ظاهریه و ابی ثور میباشد ۳. **قول دوم:** عقد نکاح بمجرد آوردن اسلام فسخ نمیشود، بلکه فرقت واقع میشود بعد از سپری شدن عدت خانم و اینکه شوهر اسلام نیاورد، این نظر امام شافعی ۴، وحنابله ۵، و مالکیه ۶، میباشد.

قول سوم: جدا مینماید مابین دارالاسلام و دارالحرب: در دارالحرب فرقت واقع میشود بعد از منقضی شدن عدت و عدم آوردن اسلام زوج. اما در دارالاسلام توسط قاضی اسلام به شوهر پیش کرده میشود اگر زوج از آوردن اسلام ابی و رزید قاضی حکم فرقت را مینماید، و اگر اسلام را قبول نمود زوجیت از بین نمیرود. این نظر احناف و ثوری میباشد ۷، و هکذا مقتضی قول ابن شهاب زهری و طاووس

۱- الجامع لأحكام القرآن از: قرطبی، (۳: ۷۲).

۲- ابن قیم در کتاب خویش: أحكام أهل الذمة نو ۹ اقوال را تحریر نموده اند: لیکن مدار اقوال ایشان همان چهار دانه است و پنج قول در تحت این میباشد. ۳- المحلی بالاثار از: ابن حزم (۷: ۳۱۲). ۴- الحاوی: الماوردی (۹: ۲۵۸).

۵- المغنی از: ابن قدامه (۷: ۵۳۲).

۶- الذخیره از: قرافی (۴: ۳۳۰).

۷- المبسوط از: امام سرخسی (۵: ۴۱).

وسعيد بن جبیر و حکم بن عینه و عمر ابن العزیز میباشد ۱. **قول چهارم:** عقد باقی میماند مابین زوجین و لکن موقوف میباشد، و منع کرده میشود امور زوجیت مابین زوجین تا وقت آوردن اسلام شوهر، این نظر ابن تیمیه و ابن قیم میباشد ۲. **ادله اصحاب قول اول:** که قائل است که عقد به مجرد آوردن اسلام زوجه فسخ میگردد ۳: دلیل اول از قرآن کریم: الله میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاِمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآثُهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْنَهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ۴ ای کسانی که ایمان آورده اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن مردان بر این زنان حلال و هر چه خرج این زنان کرده اند به شوهران آنها بدهید و بر شما گناهی نیست که در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید با ایشان ازدواج کنید و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید و پایبند نباشید و آنچه را شما برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده اند خرج کرده اید از کافران مطالبه کنید و آنها هم باید آنچه را خرج کرده اند از شما مطالبه کنند این حکم خداست که میان شما داوری می کند و خدا دانای حکیم است.

وجه دلالت از این آیه قرآن کریم اینست که: تذکر رفته اند اینکه زنها مسلمان حلال نیست به کفار، و این نیز هویدا میسازد اینکه هنگام آوردن اسلام یکی شان منع نمیسازد عصمت کافره را، و یا ردت پس قطع میشود عصمت مسلمه از کافر، و عصمت کافره از مسلمان برابر است که اسلام بیاورد یک آن و یا هر دو اینها، و یا مرتد شود یک آنها و یا مسلمان باشد، و فرق مابین اینها تخلیط است ۵. ورد نموده به این استدلال که به آیه شده اند: آیه تعجیل فرقت را تقاضا ندارد، و نهی نموده آیه از رد نمودن خانمها مهاجر که به الله و رسول اش آمده به کفار، در این اثبات تحریم است مابین مسلمان و کفار، و یک اش به دیگر آن حلال نیست، و در آیه رفع حرج است به مؤمنین به مسلمان که عدت مهاجره منقضی شده باشد اینکه

۱- المغنی از: ابن قدامه (۷: ۵۳۲).

۲- احکام أهل الذمة از: أحمد بن أبی بکر ابن قیم جوزی، تحقیق از: طه عبدالرؤف سعد، مکتبة عالمیه، بیروت، لبنان، طبع دوم، ۱۴۲۳-۲۰۰۲م (۳: ۲۴۹).

۳- المحلی بالاثار: ابن حزم (۷: ۳۱۵-۳۱۶).

۴- سورة الممتحنه، آیه: ۱۰.

۵- المحلی بالاثار از: ابن حزم (۷: ۳۱۶).

از دواج نمایند، و اختیار داده به خانم مهاجره اینکه از دواج نمایند و یا انتظار کشد به اینکه شوهر کافر ان ایمان بیاورد، پس رجوع نماید به عقد اول، و یا به عقد جدید به رای آن اینکه میفرمایند به فسخ عقد به مجرد منقضی شدن عدت ۱.

۲- قول رسول الله که میفرمایند: (المهاجر من هجر مانهی الله عنه) مهاجر کسی است که دوری نماید از چیزها که نهی فرموده الله، وجه دلالت از این حدیث رسول الله اینست که: حدیث دلالت دارد اینکه هر کسی که اسلام بیاورد و از کفر که نهی نموده دوری نماید این مهاجر است ۲.

و بالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این حدیث این را تذکر نه داده اند وقت که شوهر اسلام آورد بعد از آوردن اسلام خانم اش که در عدت است و یا بعد از منقضی شدن عدت محتاج میباشد به عقد جدید.

ادله قول دوم: که قائل است به اینکه عقد نکاح فسخ نمیشود بالفور، بلکه فرقت واقع میشود پس از منقضی شدن عدت زوجه اینکه شوهر آن اسلام نیاورد ۳:

۱. کان بین اسلام صفوان بن أمیه، وامرأته بنت الولید بن المغیره، نحو من شهر، أسلمت یوم الفتح، بقی صفوان حتی شهد حنینا والطائف وهو کافر، ثم أسلم، فلم یفرق النبی صلی الله علیه وسلم بینهما، واستقرت عنده امرأته بذالک النکاح. بود اسلام آوردن صفوان بن امیه و خانم دختر ولید بن مغیره، بمدت یک ماه مدت بود، اسلام آورد روز فتح مکه، اما صفوان تا حنین و طائف کافر بود بعد اسلام آورد پس فرقت نیاورد رسول الله مابین اینها، و به همین نکاح ازدواج آنها استقرار پیدا کرد ۴. و اعتراض صورت گرفته اند به اینکه این روایت ضعیف است و حجت به این گرفته نمیشود ۵.

۲- روی الزهری أن أم حکیم أسلمت یوم الفتح، و هرب زوجها عکرمة حتی أتى الیمن، فارتحلت حتی قدمت علی الیمن، فدعته ألی السلام فأسلم و قدم فبايع النبی صلی الله علیه وسلم، فثبتا علی نکاحهما. روایت است از زهری که ام حکیم روز فتح اسلام آورد و شوهرش فرار نمود به یمن پس آنرا به اسلام

۱- أحكام أهل النمه از: أحمد بن أبی بکر ابن قیم الجوزی، (۳: ۲۴۹-۲۵۰).

۲-- صحیح بخاری (۵۹: ۲۳۷۹).

۳- المغنی از: ابن قدامه، (۷: ۵۳۲).

۴- موطا از: امام مالک (۲: ۵۴۳).

۵- إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل از: محمد ناصر الدین الابانی، مکتبة السلامی، بیروت، طبع دوم، ۱۴۰۵- ۱۹۸۹ م (۶: ۳۳۷).

دعوت نمود در یمن و ایشان اسلام آورد و به رسول الل بیعت نمود، پس نکاح اش ثابت ماند ۱. و بالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این روایت مرسل است ۲. ۳- (وعن ابن شبرمه أنه قال: كان الناس على عهد رسول الله يسلم الرجل قبل المرأة، والمرأة قبل الرجل، فأيهما أسلم قبل انقضاء عدة المرأة فهي امرأته، وإن أسلم بعد العدة فلا نکاح بينهما ۳). روایت است از ابن شبرمه که ایشان میفرمایند: بود مردم در وقت رسول الله اسلام میاورد مرد قبل از آوردن اسلام خانم اش، و یا خانم اسلام میاورد قبل از آوردن اسلام شوهر اش، پس هر کدام ایشان که اسلام میاورد قبل از انقضای عدت خانم اش پس این خانم اش میبود و باقی میماند، و اگر اسلام میاورد بعد از منقضی شدن عدت پس کدام نکاح مابین اینها باقی نمیماند. و اعتراض صورت گرفته اند اینکه این روایت ضعیف است ۴.

ادله اصحاب قول سوم:

ادله اینها که میفرمایند که فرقت در دارالاسلام سبب ش اسلام نیست بلکه فرقت وجدا نمودن قاضی است: ۱. روایت است اینکه مرد از بنی تغلب اسلام آورد خانم اش، و عمر رضی الله اسلام را به شوهر اش پیش نمود ایشان از آورن اسلام امتناع نمود، عمر رضی الله تفریق آورد مابین اینها ۵. و این در محضر از صحابه بود پس این إجماع است. وجه دلالت از این روایت اینست که: اگر واقع شود فرقت مابین زوجین به نفس اسلام پس چه حاجت میباشد به فرقت ۶. و میبینیم که این اثر ضعیف است، چون روایت نموده این اثر را ابن ابی شیبیه عن داوود ابن کردوس که این شخص مجهول الهویت میباشد ۷، و به علم و روایت اش مشهور نیست، پس اگر این وصف در روایت کسی باشد پس حجت گرفته نمیشود به آن، فقط روایت اش در متابعات و شواهد قبول میشود، اما بذاته ضعیف است ۸، چنانچه روایت نموده اینرا

۱- موطا از: إمام مالک (۲: ۵۴۵).

۲- جامع الأصول از: ابن اثیر، و گفته اند شعيب الارنوط: این روایت مرسل است (۱۱: ۵۱۲).

۳- زاد المعاد از: ابن قیم، و گفته روایت منقطع است، (۵: ۱۲۷).

۴- شیخ البانی گفته اند: معضل منکر است این روایت. إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل از: محمد ناصر الدین البانی (۶: ۳۳۹).

۵- مصنف ابن ابی شیبیه، ۴۰: ۶۹.

۶- مبسوط از: سرخسی، (۵: ۴۱).

۷- میزان الاعتدال فی نقد الرجال از: أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، تحقیق از: علی محمد الجاوی، دار المعرفه طبع و نشر، بیروت، لبنان، (۲: ۱۹).

۸- تقریب التهذیب از: أحمد بن علی بن حجر العسقلانی، تحقیق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، طبع دوم، ۱۴۰۸-۱۹۸۸م- (۱: ۱۸۶).

أبی شیبیه از یزید بن علقمه، که ایشان نیز مجهول الهویه است، منفرد است به روایت شیبیانی ۱.

۲- اسلام جواز نمیدهند اینکه باشد مبطل به نکاح؛ چون شناخته میشود اسلام عاصم به املاک، پس چگونه مبطل نکاح شده میتوانند، و اختلاف دین سبب مبطل نکاح نیست، چنانچه اگر زوج باشد مسلمان و زوجه کتابی باشد، مگر بقاء نکاح مابین اینها مقاصد اصلی را حاصل کرده نمیتوانند، چون مقاصد نکاح حاصل نمیشود مگر به استغفار، و کافر امکان ندارد اینکه باشد استغفار به مسلم، و به مسلمان حلال نیست اینکه باشد استغفار مشرک و به مجوسه از خاطر خبث اینها، پس در بقاء نکاح ایشان کدام فایده مرتب نمیشود، در اینجا قاضی تفریق میآورد وقت اباء از آوردن اسلام، و این سبب موجب تفریق است ۲.

و بالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این قول شما درست است که در اسلام جواز ندارد اینکه باشد مبطل نکاح، و هکذا کفر، لکن لازمی نیست به ضرورت از عدم بودن نکاح باطل اینکه باشد لازم؛ چون نکاح به اسلام میگردد جائز بعد از اینکه باشد لازم، پس جائز است به قاضی اینکه تعجیل نمایند در فرقت طالما اینکه خانم اختیار نمایند اینرا، چنانچه جائز است به خانم اینکه انتظار کشد تا وقت که بخواهد الله به آوردن اسلام شوهر ایشان.

ادله که تفریق مابین زوجین در دارالحرب میآید بعد از منقضی شدن سه حیضات به

خانم که مرض را میبیند، و سه ماه اگر از ذوات حیض نباشد.

۱- مجرد آوردن اسلام یکی از زوجین غیر موجب فرقت است، و نه کفر به شخصیکه اصرار به کفر مینمایند، و نه اختلاف دین بنفسه چنانچه در دارالاسلام بود، مگر در دارالاسلام امکان میدهند به تقریر سبب فرقت به پیش نمودن اسلام قاضی به دیگر آن تا وقتی که اباء و رزید پس قاضی تفریق میآورد مابین اینها، در دارالحرب این چنین نیست؛ بخاطر فقدان ولی که پیش نمایند اسلام را، پس سه حیضات مقام سه عرضات پیشنهاد قاضی است در تقرر سبب فرقت ۳.

۱- المنفردات والوحدان از: مسلم بن حجاج، تحقیق از: عبدالغفار بن سلیمان بغدادی، سعید بن بسوینی زغلول، بیروت، لبنان، طبع اول، ۱۴۰۸- ۱۹۸۸م (۱: ۱۸۶).

۲- مبسوط از: سرخسی، (۵: ۴۲).

۳- مبسوط از: سرخسی، (۵: ۱۵).

من میگویم: بالای این نیز اعتراض صورت گرفته میتوانند به اینکه: قیام سه حیضات مقام سه عرضات پیشنهادات از جانب قاضی در تقرر سبب فرقت دعوی است که کدام دلیل از کتاب الله و سنت رسول الله نیست .

دلیل آنانیکه میفرمایند وقتکه زوجان از اهل دارالحرب باشد، و اسلام بیاورد یکی آنها، و خارج شود از دارالاسلام واقع میشود فرقت به خاطر اختلاف دارین:

۱- این قول الله سبحان که میفرمایند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ۱، ای کسانی که ایمان آورده اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن مردان بر این زنان حلال و هر چه خرج این زنان کرده اند به شوهران آنها بدهید و بر شما گناهی نیست که در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید با ایشان ازدواج کنید و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید و پایبند نباشید و آنچه را شما برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده اند خرج کرده اید از کافران مطالبه کنید و آنها هم باید آنچه را خرج کرده اند از شما مطالبه کنند این حکم خداست که میان شما داوری می کند و خدا دانای حکیم است. **أوجه دلالت : ۲**

* این قول الله سبحان ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ﴾ اگر امور زوجیت باقی باشد پس زوج اش اولی است وقتکه بخواهد به آن وقت که امر نمود بعدم ارجاع آنها به کفار.

* این قول الله سبحان ﴿وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا﴾ امر نموده الله سبحان به رد مهر زوجه به شوهر، اگر امور زوجیت باقی باشد شوهر مستحق رد مهر نمیگردد، چون جواز ندارد اینکه مستحق شود بضع و بدل آن که مهر است.

* این قول الله سبحان ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ اگر نکاح اول باقی باشد چرا اجازه داد اینکه از دواج نمایند.

۱- سورة الممتحنة آیه: ۱۰ .

۲- أحكام القرآن از: جصاص (۲: ۱۷۳-۱۷۴).

* این قول الله سبحانه ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ﴾ و عصمت به مفهوم منع است، پس منع و نهی نمود الله سبحانه اینکه امتناع نماید از تزویج خانم از خاطر شوهر آن که حربی است. و اعتراض صورت گرفته اند به استدلال به آیه: در آیه کدام دلیل نیست چنانچه شما ذهاب نموده اید به آن، در آیه ثابت شده اند نهی از رد مسلمات به کفار از خاطر خشیت ترس از فتنه در دین، و در این اثبات تحریم مابین مسلمین است، و کافر هیچکدام اینها حلال نیست به دیگری، و نیست در این مقتضی وقوع فرقت.

ادله اصحاب قول چهارم که قائل هستند به اینکه عقد باقی است مابین زوجین و لاکن

موقوف است ۱.

۱ - روایت است از ابن عباس رضی الله تعالی عنه که میفرمایند: (آن رسول الله رد زینب ابنته علی زوجها ابي العاص بن الربيع بالنكاح الأول ولم يحدث شيئاً ۲). رسول الله رد نمود زینت دختر خویش را به شوهر اش ابي العاص به نکاح اول. وجه دلالت از این روایت اینست که رد نمود رسول الله زینب به شوهر اش ابي العاص به نکاح اول. و بالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: روایت دیگر است که افاده مینمایند که رد نمود رسول الله دختر خویش را به نکاح و به عقد جدید. و جواب داده میشود به این اعتراض به اینکه: روایت که افاده مینمایند رجوع زینب به زوج اش به عقد اول صحیح است و این را قوی نمیسازند این روایت را به دفع اش از خاطر ضعف آن.

* رجعت زینب به شوهر اش به عقد جدید ۳ قبل از نزول تحریم مسلمات به کفار بود پس منسوخ میباشد به چیزها که بعد از این میآیند ۴. و به اعتراض جواب داده میشود به اینکه: احتمال نسخ بعید است، چون اوجود نسخ منتفی است که وجود معارض و مقاومت اش و تاخراش است، و کدم دلیل نیست که ثابت سازند از این شرط از این شروط.

۲- روایت است از ابن عباس رضی الله تعالی عنه، قال: (أسلمت امرأة علی عهد رسول الله فتزوجت فجاء زوجها إلى رسول الله فقال: إني قد أسلمت معها وعلمت بإسلامي معها فتزوجها رسول الله من زوجها الآخر وردها إلى زوجها الأول ۵)، اسلام آورد خانم در وقت رسول الله پس از دواج نمود، بعدا شوهر

۱- أحكام أهل الذمة از: ابن قیم (۳: ۲۴۵-۲۴۶).

۲- مسند أحمد (۱: ۲۱۷).

۳- سنن ابن ماجه، (۱: ۲۴۷). و در این مورد شیخ البانی گفته اند که حدیث ضعیف است.

۴- المغنی از: ابن قدامة، (۷: ۵۳۲).

۵- مستدرک الحاکم (۲: ۲۱۸). و در این مورد امام ذهبی گفته اند: صحیح است.

اول ان به رسول الله آمد و فرمود یارسول الله من اسلام آوردم وقت که خانم ام اسلام آورد و ایشان باخبر شده از اسلام من، پس رسول الله جدائی آورد از شوهر دیگر ایشان او اینها را رد نمود به زوج اول اش، وجه دلالت از این روایت اینست که: تفصیل نخواست رسول الله به اینکه ایشان دانستند به اسلام شما قبل از انقضای عدت و یا بعد از انقضای عدت، آنچه دلالت مینمایند به اینکه به عدت اعتبار داده نمیشود، و این بناء یافته به قاعده اصولی که میفرمایند: ترک استفسال در حکایت حال مع قیام الاحتمال به منزله عموم درمقال و بحسن میشود به این استدلال ۱. و احتمال در اینجا قائم است، که آیا دانستند به اسلام قبل از انقضای عدت و یا بعد از منقضی شدن عدت ایشان، همرا این رسول الله استفسال نه نمود، این دلالت مینمایند به عموم این حکم در دو حالت که کدام فرق نیست در مابین اینکه واقع شده باشد رد نمودن خانم قبل از عدت و یا بعد از عدت.

۳- روایت است از عبدالله بن یزید الخطمی که گفت: "أسلمت امرأة من أهل الحيرة ولم يسلم زوجها، فكتب فيها عمر بن خطاب: أن خيروها، فإن شاءت فارقته، وإن شاءت قرت عنده" ۲. اسلام آورد خانم از اهل حیره و اسلام نیاورد شوهر آن در این عمر رضی الله تحریر نمود اینکه اختیار نماید، اگر خواست جدا شود، و اگر خواست نگهدارد نزد ایشان. وجه دلالت از این روایت اینست که: این دلالت دارد به اینکه خانم انتظار بکشد به آوردن اسلام شوهرش، هنگام که اسلام آورد این خانم ایشان میباشد، اگر اعتراض صورت گیرد که این اجتهاد عمر رضی الله است؟ جواب میدهم اینکه: این فعل عمر رضی الله در محضر صحابه صورت گرفته بود بدون اینکه کدام ایشان اعتراض نمایند.

۴- روایت است که خانم اسلام آورد و بعدا شوهر آن نیز اسلام آورد و نکاح اینها به حالت اش باقی بود مانند أم الفضل خانم عباس بن عبدالمطلب ایشان اسلام آورد قبل از آوردن عباس به یک مدت، گفته عبدالله ابن عباس بودم من و مادرم که معذور نموده بود الله سبحانه به این قول خویش که میفرمایند: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ ۳. مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که ناتوان بودند و گریز و چاره‌ای برایشان میسر نبود و راهی (به نجات خود) نمی‌یافتند.

۱- البرهان فی أصول الفقه، از: جوینی (۱: ۱۲۲).

۲- مصنف عبدالرازق، (۶: ۸۴)، (۷: ۱۷۵). روایت را صحیح دانسته ابن حجر.

۳- سورة النساء ایه: ۹۸.

مناقشه و قول راجح

مناقشه ادله اصحاب قول اول که قائل هستند به اینکه عقد زواج فسخ میشود به مجرد آوردن اسلام زوجه: هویدا گشتند که آیه سوره ممتحنه آن که ایشان به آن استدلال نموده بود این صلاحیت دلیل به ایشان ندارد، چنانچه حدیث به صحت اش نیست دلیل بناء بر مذهب ایشان، و به همین هویدا گشتند ضعف این مذهب و استدلال این ها.

مناقشه ادله اصحاب قول دوم که قائل هستند به اینکه عقد فسخ نمیشود حالاً بلکه بعد از انقضاء عدت فسخ میشود: استدلال این مذهب به فرقت مابین خانم مدخول بها ک اسلام آورده باشد زوج آن به کفر باقی باشد بعد از انقضاء عدت خانم آثار بزرگ به این مرتب میشود من جمله: این دلیل از طعن مصوون شده نمیتوانند بگونه که این روایت مرسل و ضعیف است.

و اگر قبول نمایم به صحت این آثار در این آثار کدام دلیل نیست به اعتبار دادن انقضاء عدت تفریق، این حزم گفته اند: از کجا شده و از کجا بدانیم که مراعی در امر ابی العاص و هند و خانم صفوان و تمام آنانی که اسلام آورده بود که این عدت اش است؟ و کی به شما خبر داد از این؟ و نیست از این اخبار تمام فقط تذکر داده اند عدت را، و کدام دلیل اصلاً به این وجود ندارد.

و این قیم گفته اند: مراعات زمن عدت کدام دلیل از نص و اجماع در این مورد اوجود ندارد.

قول سوم: که قائل هستند به تفریق مابین دار الحرب و دار الاسلام:

اقوال اینها ضعیف هستند، بگونه که ادله ایشان از اعتراضات خالی نیستند، از کجا نمود که عدت مقام سه عرضات و پیشنهاد قاضی باشد؟ و از کجا تفریق مابین دار الاسلام و دار الحرب فهمید؟ و از کجا دانستند که اختلاف دار واقع مینمایند فرقت را؟ این مذهب مبنی است به آثار ضعیفه.

قول چهارم اقوال است از خاطر قوت ادله ایشان و مصوون بودن ادله ایشان از اعتراضات.

و به همین قول راجح مذهب ابن قیم و ابن تیمیه میباشد چون ایشان قائل هستند به بقاء عقد مابین زوجین و لکن موقوف است این عقد. این مذهب اقرب است به مصالح تحقق عباد، و امید میبخشد به اینکه ایشان از آوردن اسلام متنفر نشود، و اگر به مجرد علم به اینکه اسلام سبب فرقت مابین زوجین میگردد مردم از آوردن اسلام متنفر میشود.

ابن قیم گفته اند: بقاء مجرد عقد جائز غیر لازم است بدون تمکین و طء و مصلحت بودن مفسده است، چون مفسده به ابتداء استیلا کافر به مسلمه این جائز نیست، مانند ابتداء نکاح مسلمه به آن، و اگر طء صورت نگیرد چنانچه جائز نیستند استیلا به استرقاق یا به طء بعد از آوردن اسلام اش و این نیز

جواز ندارد پس گشتند ابقاء نکاح جائز در این مصلحت راجحه است به زوجین در دین و دنیا بدون مفسده و اگر چنین باشد شریعت نمایاند به تحریم اش ۱ .

مطلب دوم:

معاشرت زوجیت مابین زوجه مسلمه و زوج کافر:

و آنچه که بالا گذشت که ما ترجیح داریم قول ابن قیم و ابن تیمیه را بناء بر بقاء عقد ازدواج به اسلام آوردن زوجه به جواز نه به الزام یعنی جائز است اما الزامی نیستند، و تصریح نمودم حرمت و طء نمودن غیر مسلم زوجه مسلمان اش را، از همین خاطر ابن قیم عقد را موقوف قرار داده یعنی بالای این عقد کدم آثار شرعی مرتب نمیشود به مگر به اسلام آوردن شوهر. و قول به حرمت آموز زوجیت، برابر است که فسخ شود عقد به اسلام و یا بعد از انقضاء عدت، و یا به موجب قرار قضائی قاضی، گفته شده این قول مجمع علیه است مابین جمیع علماء و مذاهب و تابعین ۲. و امام قرطبی گفته اند: " إجماع نموده امت اسلامی به اینکه مشرک و طء نه نمایند مسلمه زوجه مسلمه را به هیچ وجه، چون در این علوه است بالای اسلام ۳.

و این إجماع نیز تعقب شده از علی کرم الله وجهه و عمر بن خطاب و شعبی و نخعی و حماد نیز آمده اند. در کتاب سبل السلام آمده اند: " ۴ هیچ کسی به این قائل نیستند که زوجه مسلمه تحت زوج کافر را جائز بدانند، نقل نموده ابن عبدالبر اجماع را: و اشاره نموده به بعضی اهل ظاهر که به إجماع رد نموده اند .

و اما این روایات که نسبت داده شده به علی کرم الله و به نخعی در مصنف ابن ابی شیبۀ اینست ۵ :

۱. از محمد بن فضیل، عن مطرف، عن عامر، عن علی قال: " إذا أسلمت النصرانية امرأة اليهودی أو النصرانی، كان أحق ببضعها لأن له عهداً " هنگام که اسلام آورد نصرانی و یا خانم یهودی و یا نصرانی این نسبت به دیگر احق است چون عهد قبلی که عقد قبلی است نسبت به او دارد ۶.

۱- احکام اهل الذمه از: ابن قیم (۳: ۲۵۳).

۲- المغنی از: ابن قدامه، (۷: ۵۳۲). و الجامع لاحکام القرآن از: قرطبی (۳: ۷۲).

۳- و الجامع لاحکام القرآن از: قرطبی (۳: ۷۲).

۴- سبل السلام از: صنعانی، (۵: ۹-۱۰).

۵- مصنف ابن ابی شیبۀ (۴: ۷۰).

۶- اثر منقطع است روایت نموده اند عامر، و ابن عامر بن شراحبیل الشعبی است، بنگرید: تهذیب الکمال: از: المزی (۱۴: ۲۸).

۲- عن الوکیع عن هشام وشعبة عن قتادة، عن سعید بن المسيب عن علی قال: " هو أحق بها ما دام فی دار الهجرة، ایشان احق است نسبت به دیگران تا وقت که در دارالهجرة باشد ۱.

۳- وعن وکیع عن یزید، عن ابن سیرین، عن عبدالله بن یزید الخطمی: "أن عمر کتب: تخیرن: " . که عمر رضی الله تعالی عنه تحریر نمود برایش که اختیار دارد. بالای قول نیز اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: مراد از تخیر انتظار کشیدن زوجه الی آوردن اسلام از طرف شوهرش میباشد، ویا ازدواج نمودن بغير است بعد از برائت واستبراء. وگفته ابن قیم بعد از ذکر اثر عمر فاروق: " ومعلوم به ضرورة است اینکه اختیار داده شود مابین انتظار تاهنگام اسلام آوردن شوهر پس میشود زوجه آن ویا تفریق میشود ۲.

مبحث پنجم:

شروط استحقاق حضانت

این مبحث مشتمل است به سه مطالب :

مطلب اول: شروط عام استحقاق حضانت.

مطلب دوم: شروط استحقاق حضانت خاص به مرد.

مطلب سوم: شروط استحقاق حضانت خاصه به انثی.

مطلب اول: شروط عامة به استحقاق حضانت :

میخواهم تعریف مشخص از حضانت داشته باشم بعدا به شرائط آن شروع مینمایم: حضانت بمعنی نگاهداری، پرورش و تربیت کودکان می باشد. اما واژه عربی حضانت (با فتح یا کسر حاء)، از ماده حزن، به معنای حفظ و نگاهداری کردن، در آغوش گرفتن و پرورش دادن است. **حضانت در اصطلاح** فقه، عبارت است از حق یا مسئولیت نگاهداری یا پرورش دادن هر کسی که نیاز به مراقبت دیگران دارد، مانند کودک و مجنون، و انجام دادن آنچه برای حفظ سلامت جسمی و پرورش روحی او ضروری است. به کسی که حضانت را برعهده دارد حاضن (برای مرد) یا حاضنه (برای زن) و به کسی که مورد حضانت قرار میگیرد، محضون گفته می شود.

۱- این اثر ضعیف است، چون در این روایت قتاده است که این شخص ثقه است و لکن یدلس میباشد. و به این روایت تصریح به سماع نشده اند. بنگرید: تعریف أهل التقديس بمراتب الموصوفین بالتدلیس: أحمد بن علی بن محمد ابن حجر العسقلانی (۱: ۴۳).

۲- زاد المعاد از: ابن قیم (۵: ۱۲۷).

حضانة در لغت از ماده حَضَن گرفته شده که به معنای جانب و پهلو است ۱.

حضانة در اصطلاح شرع: حفظ، نگهداری، سرپرستی و تربیت کودک در زمانی که نیاز به مراقبت دارد و خود از مراقبت خویش ناتوان است را شرعاً حضانة می‌گویند.

حالا آغاز مینمایم به شروط عام به استحقاق حضانة:

شرط اول: اسلام: وخلاف واقع شده اند مابین فقهاء در اشتراط اسلام کسیکه سرپرستی میکند صغار را، مذهب احناف اینست که: اسلام شرط است در حاضن مذکر باشد و شرط نیست در انثی؛ به تفصیل که می‌آید: اولاً: حضانة نزد ایشان به مرتدة نیست: چون مرتده حبس میشود نزد احناف ۲، پس ملحق میشود به محضون ضرر، اگر اسلام آورد عودت مینمایند این حق اش در حضانة از جهت زوال مانع که بود ۳.

دوم: حضانة کتابیه نیز درست نیست، گرچه باشد مادر محضون، چون ترس کفر محضون متصور است.

وهکذا حال با مجوسیه که اسلام بیارند شوهرش ساقط میشود حضانة اش چون ترس کفر طفل متصور میباشد ۴.

سوم: وحضانة به فاسق نیز نمیباشد، معروف به فجور، چون طفل اینرا درک کرده نمیتوانند، اگر درک نمایند حضانة ساقط میشود، وتفسیر نموده فقهاء حنفی فسق را به زنا، چون مادرش به این مشغول میباشد ۵.

اما نزد امام مالک: اسلام شرط نمی باشد به حاضن، مگر ایشان شرط مینمایند اینکه ضم کند حاضنه غیر مسلمه را به خانواده مسلمه اگر ترسید که ترس فساد محضون بود، مانند تغذیه به گوشت خوک ویا خوردن شراب ۶.

۱- «السراج الوهاج 473»، «فقه تطبیقی مذاهب پنجگانه 278» «معجم الفاظ الفقه الجعفری»، «مسالك الافهام 1/581».

۲- بحر رائق از: ابن نجیم (۴: ۱۸۱).

۳- بدائع الصنائع از: کاسانی (۴: ۴۲).

۴- رد المختار علی الدر المختار شرح تنویر الأبصار از: ابن عابدین (۳: ۵۶۵).

۵- مجمع الأنهر فی شرح ملتقى الأبحر از: عبدالرحمن بن محمد بن سلیمان الکلینیولی شیخ زاده (۲: ۱۶۶).

۶- شرح کبیر از: أحمد الدردیر (۲: ۵۲۹). شرح مختصر خلیل از: محمد الخرشی (۴: ۲۱۲).

شرایط حاضن (سرپرست)

از آن جا که هدف عمده در مسئله حضانت تربیت و هدایت و رشد کودک می باشد به منظور تحقق این مهم شارع کودک را به هر کس و ناکس نمی سپرد و شایستگی هایی را در سرپرست کننده لحاظ کرده است که باید آن شایستگی ها در وی باشند تا کودک به وی امانت داده شود.

در مذهب احناف مرتد نمی تواند سرپرست باشد،^۱ سرپرست مونث باید مجرد باشد: ^۲ سرپرست نباید فاسق و فاجر باشد. و لاتدفع الی فاسق ماجن ^۳. فقه حنفی شرط مسلمان بودن حاضن را لحاظ نکرده است فالام احق بالولد بالاجماع وان كانت کتابیه او مجوسیه لان الشفقه لا تختلف باختلاف الدین ^۴.

اما در مذهب شوافع :

سرپرست نباید کافر باشد فلا حضانه لکافره علی مسلم ۵ باید عاقل باشد ۶ امین باشد ۷ فارغ و خالی از نکاح باشد در مذهب شافعی ^۸، وحنابله ^۹، وظاهریه ^{۱۰}، میفرمایند: که واجب است که حاضن مسلمان باشد، مگر ابن حزم ثابت نموده حضانت را به مادر که فترة رضاعت باشد، و گفته این حزم: "مادر کافره احق است به صغارش در مدت رضاع پس اگر رسید به سن بلوغ و استغنا و درک کردن پس حضانت نیست به کافره و نه به فاسقه ^{۱۱}.

۱- فقه تطبیقی 278.

۲- «فتح القدیر 9/393» «مختصر القدوری 1/11».

۳- درر الحکام 4/441.

۴- فتح القدر 9/394.

۵- «روضه الطالبین 3/302».

۶- «روضه الطالبین. باب الحضانه».

۷- «الفقه المنهجي 4/139».

۸- أسنى المطالب فی شرح روض الطالب از: أحمد بن زکریا الأنصاری، تحقیق از: محمد تامر، دارالکتب العلمیة، بیروت، طبع اول، ۱۴۲۲، ۲۰۰۰م (۳: ۴۴۷).

۹- الروض المربع از: منصور البهوتی (۳: ۲۴۹).

۱۰- المحلی بالاثار از: ابن حزم (۱۰: ۳۲۳).

۱۱- المحلی بالاثار از: ابن حزم (۱۰: ۳۲۳).

ادله آنایکه قائل هستند به اینکه اسلام شرط است درحاضن

دلیل اول از قرآن کریم ۱: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ ۲.

دلیل دوم از قرآن کریم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدُوا ۗ وَإِن تَلُؤُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ ۳، ی اهل ایمان، نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید هر چند بر ضرر خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد، (برای هر کس شهادت می‌دهید) اگر فقیر باشد یا غنی، خدا به (رعایت حقوق) آنها اولی است، پس شما (در حکم و شهادت) پیروی هوای نفس نکنید تا مبادا عدالت نگاه ندارید. و اگر زبان را (در شهادت به نفع خود) بگردانید یا (از بیان حق) خودداری کنید خدا به هر چه کنید آگاه است.

دلیل سوم از قرآن کریم: الله میفرماید: ﴿وَدَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ ۴ هر گناه و عمل زشت را در ظاهر و باطن ترک کنید، که محققا کسانی که کسب گناه کنند به زودی به کیفر آن خواهند رسید. **وجه دلالت** از این آیه ها که گذشت: اگر ترک شود صغیره نزد مادر کافر اش و به صغیره تمرین کفر دهند و انکار از پیامبر اسلام را و ترک نماز را و خوردن روزه را و شرب شراب را حتی تا اینکه سهل شود به اینها شرائع کفر یقنا تعاون شده به گناه و عدوان و تعاون نشده به تقوی. دلیل ابن حزم به اینکه حضانت به مادر در وقت رضاعت حتی اگر منتفی شود اسلام میباشد: این قول الله سبحانه میباشد: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾ ۵ مادران بایستی دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند، البته آن کسی که خواهد فرزند را شیر تمام دهد؛ **وجه دلالت** از این آیه قرآنی بیان نموده اند ابن حزم بعد از ذکر اینکه حضانت به غیر مسلمه آسان میگرداند شرائع کفر و معصیت را، و گفته اند "اما در مدت رضاع کدام باک ندارد چون الله میفرماید ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾ ۶ مادران

۱- المحلی بالاثار از: ابن حزم (۱۰: ۳۲۳).

۲- سورة المائدة آیه: ۲.

۳- سورة النساء آیه: ۱۳۵.

۴- سورة الأنعام آیه: ۱۲۰.

۵- المحلی از: ابن حزم (۱۰: ۳۲۴). ۶- سورة بقره آیه: ۲۳۳.

بایستی دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند، البته آن کسی که خواهد فرزند را شیر تمام دهد. و دیگر اینکه صغیرین در این سن و یک یا دو سال بعد آن کدام درک و فهم صغیر ندارد و ضرر رسیده نمیتوانند، ۱.. پس آیه عام است استثنای نه نموده اند و الة غیر مسلمه را، و نه کدام نص وارد شده که منع نمایند رضاعت اولاد را.

وبالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این قول الله سبحانه : ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّ الرِّضَاعَةَ﴾^۲ مادران بایستی دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند، البته آن کسی که خواهد فرزند را شیر تمام دهند) مخصوص شده به این آیه که الله میفرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾^۳ یعنی لا ای اهل ایمان، هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده (یعنی جهودان را) یار و دوستدار خود مگیرید که آنها از عالم آخرت به کلی مأیوسند چنانکه کافران از اهل قبور نومیدند (یعنی فرقی میان جهودان و اهل کتاب که خود را معتقد به خدا و قیامت می دانند با کافران بی عقیده در مقام عمل هیچ نیست که هیچ کدام طالب آخرت و در فکر قیامت ابدان نیستند. پس منع نموده آیه موالات مابین مسلمین و کفار، و کدام استثناء قرار نه داده اند به موالات مابین مادر غیر مسلمه و رضیع اش از منع.

دلیل از سنت رسول الله :

مارواه عبدالحمید بن جعفر، عن جده رافع ابن سنان، أنه أسلم وأبت امرأته أن تسلم، فأنتت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: (ابنتی- وهی فطیم أو أشبهه" وقال رافع: ابنتی". فقال النبي صلى الله عليه وسلم" أقعد ناحية، وقال لها" أقعدی ناحية" وقال: " ادعواها"، فمالت الصبية إلى أمها، فقال النبي صلى الله عليه وسلم" اللهم اهدها"، فمالت إلى أبيها فأخذها (۴) . از رافع بن سنان روایت است که وی مسلمان شد و همسرش از اسلام آوردن خودداری کرد؛ پس نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: دخترم از شیر گرفته شده یا شبیه از شیر گرفته ها می باشد. و رافع گفت: دخترم؛ بنا براین رسول الله صلى الله عليه وسلم به رافع فرمود: «أَقْعُدْ نَاحِيَةَ» : «در گوشه ای بشین». و به همسرش فرمود: «أَقْعُدْ نَاحِيَةَ» : «در گوشه ای بشین». و کودک را در بین آنها نشاند. سپس به پدر و مادرش فرمود: «ادْعُواهَا» : «او

۱- المطی از: ابن حزم (۱۰: ۳۲۴).

۲- سورة بقره آیه: ۲۳۳.

۳- سورة الممتحنة آیه: ۱۳.

۴- مسند أحمد (۵: ۴۴۶). وشعیب ارنوط گفته اند اسناد این حدیث صحیح است سنن ابی داوود (۲: ۲۴۰).

را صدا بزینید». این بود که کودک به سوی مادرش میل کرد، پس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (اللَّهُمَّ اهْدِهَا): «یا الله، این کودک را هدایت کن». لذا به سوی پدرش میل کرد و پدرش او را گرفت. در روایت دیگر عبدالحمید الانصاری روایت است که جد اش اسلام آورد و خانم اش از آوردن اسلام امتناع نمود پس آمدند با فرزندش صغیر اش به رسول الله، رسول الله جد را در یک گوشه شانند و خانم کافره اش در گوشه دیگر بعدا اختیار دادند و فرمود "یا الله طفل را رهنمایی نما، پس طفل رفت با پدرش" ۱. وجه دلالت از این روایات که گذشت اینست که: اگر دعا مینمودن رسول الله به صغیر به هدایت تا اختیار نمایند مادر کافرش را دلیل میشد به اینکه اختیار به خلاف هدایت است که الله به عباد خویش اراده نموده اند، اگر به مادر حق میبود لازما همین قسم میشدند.

لاکن ابطال نمود رسول الله اختیار اش را به دعا نمودن، دلیل است به عدم استحقاق مادر در حضانت هنگام مخالف دین رضیع اش باشد. وبالای این قول نیز اعتراض صورت گرفته اند: این اختیار خالی نیست از تشریح، اگر خالی باشد چرا اختیار دادند رسول الله، و اگر باشد تشریح پس کدام چیزی دیگری نیست بدون اینکه مادر حق دارد در حضانت.

ورد میشود به این اعتراض: این تخریر از باب تشریح به امت بود، و بیان به اینکه مادر کافره حق ندارد به حضانت طفل مسلم اش، گرچه صغیر از خوردی میل داشته باشد به مادرش ۲.

ادله از عقل:

۱. حضانت از قویترین اسباب ولایت است پس ثابت نمیشود به مادر کافره به صغیر اش وقت اسلام اش، چون الله قطع نموده اند موالاة مابین مسلمان و کافر را، از همین خاطر ثابت نمیشود ولایت مال و نکاح به پدر کافر نسبت به فرزند مسلمان اش، چون اسلام فوق کافر است. و وقتیکه فسق مانع است به مادر از حضانت ایشان، پس کفر اولی تر است به منع، چون اگر باشد کافره ضرر ان بزرگتر است و خطر زیاد است ۳.

۲- در حضانت کافره به طفل مسلم إلحاق ضرر در دین اش است، چون این حریص است به دین اش، و وقت بزرگی مشکل است اینکه دین و تقالید حالت طفلی اش را تغییر دهند.

۱- مسند أحمد (۵: ۴۴۷). و گفته اند شعیب الارنوط: حدیث صحیح است.

۲- حاشیه علی التخلیص الحبیر از: ابن حجز عسقلانی، شعبان محمد اسماعیل (۴: ۳۶).

۳- المغنی از: ابن قدامه (۹: ۲۹۸).

ادله قائلین به اینکه اسلام شرط استحقاق حضانت نیست

۱- مارواه عبدالحمید بن جعفر، عن جده رافع ابن سنان، أنه أسلم وأبت امرأته أن تسلم، فأنتت النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: "ابنتی- وهی فطیم أو أشبهه" وقال رافع: ابنتی". فقال النبي صلى الله عليه وسلم) أقعد ناحیة، وقال لها" أقعدی ناحیة" وقال: " ادعواها"، فمالت الصبیبة إلی أمها، فقال النبي صلى الله عليه وسلم" اللهم اهدھا"، فمالت إلی أبيها فأخذھا (۱). از رافع بن سنان روایت است که وی مسلمان شد و همسرش از اسلام آوردن خودداری کرد؛ پس نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم آمد و گفت: دخترم از شیر گرفته شده یا شبیه از شیرگرفته ها می باشد. و رافع گفت: دخترم؛ بنابراین رسول الله صلى الله عليه وسلم به رافع فرمود: «أَقْعُدْ نَاحِيَةَ»؛ «در گوشه ای بشین». و به همسرش فرمود: «أَقْعُدْ نَاحِيَةَ»؛ «در گوشه ای بشین». و کودک را در بین آنها نشانند. سپس به پدر و مادرش فرمود: «ادْعُواهَا»؛ «او را صدا بزنید». این بود که کودک به سوی مادرش میل کرد، پس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «اللَّهُمَّ اهْدِهَا»؛ «یا الله، این کودک را هدایت کن». لذا به سوی پدرش میل کرد و پدرش او را گرفت.

در روایت دیگر عبدالحمید الانصاری روایت است که جد اش اسلام آورد و خانم اش از آوردن اسلام امتناع نمود پس آمدند با فرزندش صغیراش به رسول الله ، رسول الله جد را در یک گوشه شاند و خانم کافره اش در گوشه دیگر بعدا اختیار دادند و فرمود "یاالله طفل را رهنمایی نما، پس طفل رفت با پدرش" ۲.

وبالای این روایات و دلایل دو اعتراضات صورت گرفته اند : اول: این حدیث نزد اهل نقل درست نیست، در اسنادش مقال است، بعضی گفته اند در حدیث مضطرب است چون وارد شده اند اینکه مخیر صبی بود در روایت دیگر دختر بود ۳، من میگویم: به حدیث دو اسناد بود که یکشان از عبدالحمید بن سلمة او از پدرش روایت نموده بود که تخریح آن ابن ماجه و نسائی نموده بود، و این صحیح نیست چون عبدالحمید و پدرش نمی شناختند ۴. اما اسناد آخر از عبدالحمید بن جعفر از پدرش او از جدش، عبدالحمید و پدرش مردم ثقه است، و جدش رافع بن سنان معروف است ۵، و این روایت که صحیح شمرده حاکم، و ابن قطان و شعیب الارنؤوط و شیخ البانی.

۱- مسندأحمد (۵: ۴۴۷). وشعیب الارنؤوط گفته اند: حدیث صحیح است.

۲- مسندأحمد (۵: ۴۴۷).

۳- المغنی از: ابن قدامه، (۹: ۲۹۸).

۴- نصب الرایة، از: زیعلی (۳: ۲۷۰).

۵- نصب الرایة، از: زیعلی (۳: ۲۷۰).

دوم: اگر بناء به فرض اگر به صحت حدیث مهر نهاده شود، پس جواب داده میشود از چند وجوه ۱:

اول: مقصود ظهور معجزه بود که استجابت شده دعا رسول الله.

دوم: اینها فطیم بود و فطیم خبر نمی باشد. سوم: نبی صلی الله دعا نمود به هدایت اش چون مستحق کفالت نبود مگر اسلام، به ثبوت اسلام پدرش پس اگر مادرش حق میداشتند یقیناً آن میشدند.

۲- مشروع شده حضانت به خاطر دو امر: رضاع و خدمت نمودن رضیع، و مادر شفقت اش نسبت به دیگران زیادتیر میباشد، بعدا دین پدرش مهم است، اگر کفر مانع حضانت اش نمیشدند ۲.

مناقشه و قول راجح:

پس از نظر نمودن در ادله که از قرآن کریم نمود، و استدلال نمود به عدم ثبوت حضانت به مادر غیر مسلمه، این صلاحیت دلیل را دارد، و لکن بودن مادر اینکه تربیه نمایند طفل را به معتقدات کفر، و ضرر میرساند رد عقیده اش، و تربیه طفل به گناه. و این متحقق نمیشود در صغیر که نه درک دارد و نه فهم، اما حدیث رسول الله پس دلالت اش به عدم ثبوت حضانت به مادر از خاطر عدم اسلام غیر قطعی بود چنانچه قبلاً گذشت.

باقی مانده از ادله که اعتبار داده اند به مصلحت محزون در حفظ عقیده اش، ترس از اینکه مادر کافره اینرا تربیه نه نمایند به شرع کفر. و شک در این نیست که این مصلحت شرعاً معتبر میباشد. و لکن محزون به امن از این مفسده میباشد چون فهم و درک ندارد.

من ترجیح میدهم: اینکه اسلام شرط شود در حاضن هنگام که محزون به امن باشد از مفسد که در فوق تذکر داده شد، و اشاره نمودم که به امن شدن محزون به سبب صغارت میباشد، چون نه فهم و درک ندارد. و این نزدیک به قول احناف و ابن حزم میباشد مگر ابن حزم قصر نموده جواز حضانت کافره به مسلمان را در سن رضاع.

۱- الحوی از: الموردی (۱۱ : ۵۰۳).

۲- شرح فتح القدیر از: کمال الدین بن الهمام (۴ : ۳۷۳).

شرط دوم

بلوغ و عقل:

و این دو شرط محل اتفاق مابین فقهاء میباشد ۱. پس حق حضانت به مجنون و معتوه و صغیر ثابت نمی شود، چون اینها خودشان ضرورت به سرپرستی دارد.

شرط سوم:

حریت:

فقهاء در مورد حریت شخصیکه مستحق حضانت میشود بنا بر دو قول اختلاف دارند:

قول اول: حریت شرط است درحاضن این مذهب امام ابوحنیفه ۲، و شافعی ۳، و حنابله ۴ میباشد.

قول دوم: حریت درحاضن شرط نیست، این نزد امام مالک ۵، و ظاهریه ۶، و نیز قول امام ابن قیم ۷ است.

أدله اصحاب قول اول که قائل است به اینکه حریت شرط است درحاضن:

۱- حضانت از جمله ولایت است و غیر حر اهل ولایت شده نمیتوانند.

۲- غلام و کنیز مشغول میباشد به خدمت نمودن بآدار خویش، پس درست نیست حضانت اینها ولو اذن و اجازه بآدارش باشد. کدام تأثیر اذن بآدار ندارد چون امور حضانت به وجه درست انجام شده نمیتوانند.

۱- رد المحتار علی الدر المختار از: ابن عابدین (۳: ۵۵۵). منح الجلیل از: محمد علیش (۴: ۴۲۵). روضة الطالبین از: نووی (۶: ۵۰۴).

۲- بدائع الصنائع از: کاسانی (۴: ۴۲).

۳- الإقناع فی حل ألفاظ أبي شجاع، (۲: ۴۹۱).

۴- المغنی از: ابن قدامه (۹: ۲۹۸).

۵- شرح مختصر خلیل از: محمد الخرشی (۴: ۲۱۱-۲۱۴). ذکر نموده شروط حضانت را و لاکن حریت را در شروط حضانت ذکر نه نموده اند.

۶- المحلی: ابن حزم (۱۰: ۳۲۵).

۷- زاد المعاد از: ابن قیم (۵: ۴۱۲-۴۱۳).

۸- فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب از: زکریا بن محمد بن زکریا الأنصاری (۱: ۴۵۵).

و بالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: حاضن غیر حر مشغول میباشد به خدمت نمودن بادر اش پس نمیتوانند اینکه فارغ شود پس حضانت مردود است، وحق حاضن مقدم است در اوقات حاجت ولد نسبت به حق سید بادر اش ۱.

أدله اصحاب قول دوم که قائل است بعدم اشتراط حریت درحاضن ازسنت رسول الله:

۱- این قول رسول الله که میفرمایند: (لاتولّه والدة عن ولدها) ۲. دوری مکنید مادر را از فرزندش. و نیست تولیه اشد از اینکه محروم سازید مادر را از ولد اش به مجرد اینکه آزاد نیستند.

۲- این قول رسول الله که میفرمایند: (من فرّق بين الوالدة وولدها، فرق الله بينه وبين أحبته يوم القيامة) ۳ کسیکه تفریق بیارند مابین فرزند و مادرش الله در روز قیامت جدائی میارند مابین او و شخصیکه آنرا دوست دارد.

مناقشه وقول راجح:

بعد از نظر در ادله هر دو فریق قول راجح قول دوم است، آنانیکه قائل و تصریح نموده اینکه حریت شرط نیست درحضانت به خاطر عدم وارد شدن نص که موجب تفریق از خاطر عدم حریت باشد. ابن حزم میفرمایند: " اما قول ما که کنیز و حر برابر است؛ چون درقرآن و سنت کدام نص وارد نشده که مابین کنیز و آزاد فرق را ایجاد کرده باشد، پس حکم اینکه در جای نص وارد نشده باشد شرعا پس به او الله سبحانه اجازه نمیدهند" ۵. واینرا تأکید مینمایند ابن قیم به این قول خویش " اما اشتراط حریت کدام دلیل که به قلب شخص قناعت دهند اوجود ندارد ۶.

۱- زادالمعاد از: ابن قیم (۵: ۴۱۳).

۲- سنن کبری از: بیهقی (۵: ۸).

۳- المستدرک از: حاکم (۲: ۶۳). وگفته شده: حدیث صحیح است به شروط.

۴- زاد المعاد از: ابن قیم (۵: ۴۱۳).

۵- المحلی از: ابن حزم (۱۰: ۳۲۳).

۶- زادالمعاد از: ابن قیم (۵: ۴۱۳).

شرط چهارم

عدم فسق، وامانت در دین:

اتفاق نظر دارد فقهاء مذاهب اربعة، از احناف ۱، وامام مالک ۲، وشوافع ۳، وحنابله ۴، به اینکه شرط حضانت امانت در دین و عدم فسق میباشد. و با علماء مذاهب اربعة امام ابن قیم مخالفت نموده ومیفرمایند: ۵: عدالت در حضن شرط نیست. دلیل آنانیکه شرط میدانند عدم فسق و امانت را در دین: فاسق شخص امانت کار نیست، ومحضون باید درست درحضانت اش تربیه شود وشخص فاسق به مانند خودش اینرا تربیه مینماید ۶.

دلیل ابن قیم به عدم اشتراط عدالت در حضانت:

اگر عدالت در حضانت شرط شود لازما ضایع میشود اطفال عالم، ومشقت بزرگ به امت اسلامی میآیند. وچه واقع شده دراسلام جدائی طفل از پدرش ویا از یک ایشان به سبب فسق اش؟ دراین حرج ومشقت است، درتمام عصرها به خلاف این عمل شده اند، واین به منزله عدالت در ولایت نکاح است، درتمام عصرها این بود که اولیاء فاسق ها بود، وفسق اش درمابین مردم نبوده، ورسول الله منع نه نموده اند ونه کدام صحابه رسول الله فاسق را از تربیه اولاد اش ونه از حضانت اش، واگر فسق منافی حضانت باشد شخص زانی وشراب خور وآنانیکه به کبائر میآیند باید جدا شود وجدائی ایجاد شود مابین اینها و اولادصغارش، به غیر محتاج کرده شود و التماس شود ۷.

مناقشه وقول راجح:

بیان نه نموده فقهاء مالکی وشوافع وحنابله که مراد از فسق که مانع حضانت شود چه است؟ فقط شرط امانت وعدم فسق را در ضمن شروط حضانت تذکر داده اند، بلکه ایشان مطلق فسق رامسقط دانسته اند.

۱- رد المختار علی الدر المختار از: ابن عابدین (۳ : ۵۵۷).

۲- منح الخلیل از: محمد عیش (۴ : ۴۲۵).

۳- حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج از: عبدالحمید الشروانی (۱۰ : ۲۷۶).

۴- الإنصاف فی معرفة الراجح من الخلاف از: الماوردی (۹ : ۴۲۳).

۵- زاد المعاد از: ابن قیم (۵ : ۴۱۲).

۶- الأفتاح فی حل ألفاظ أبی شجاع الخطیب الشریبینی (۲ : ۴۹۱).

۷- زادالمعاد از: ابن قیم (۵ : ۴۱۱).

فقط احناف بیان نموده اند اینکه مراد از فسق که مانع حضانت میشود: صاحب بحر رائق به زنا تفسیر نموده اند و فرموده اند: " و مناسب است اینکه مراد از فسق در کلام زنا باشد از خاطر مشغول بودن و برآمدن مادر طفل از منزل و خانه، و مانند اینها...^۱ " و ابن عابدین گفته اند " و حاصل سخن اینست که حضانه اگر فاسقه باشد لازم میشود ضیاع ولد نزد ایشان و اگر چنین نباشد مادر اش احق است نسبت به طفل اش، و اگر مادرش کتابی باشد باز جدا میشود مابین این ۲ ". و اگر حضانه سارقه مغنیه نائحه باشد ساقط میشود حضانت اینها نیز. مناط نزد احناف فقط ضیاع محضون بسبب فسق حاضنه میباشد^۳.

اما قول ابن قیم که میفرمایند که فسق ملازم مردم است، و منع فاسق از حضانت مشقت را به بار میارند. این درست است اگر ما مطلق فسق را مسقط حق حضانت بدانیم، چنانچه اصحاب مذاهب ثلاثه میدانند خلافاً به احناف. بناء بادر نظر داشت ادله ترجیح میدهیم اعتبار دادن امانت را در دین و عدالت و عدم فسق را شرط استحقاق حضانت لیکن ضمن بعضی ضوابط که میایند:

* اینکه فسق ضایع بسازد تربیه و حقوق محضون را، مانند اینکه مرتکب شود به کبائر از زنا و سرقت و خوردن شراب و مخدرات و غیر از معاصی که فوت شود حق صغیر و عدم اهتمام به او.

* اینکه قاضی صاحب حق در مقدر و تقدیر مانع حضانت شود. اگر ثابت شود نزد قاضی فسق حاضن پس قرار صادر مینمایند به ترع محضون از او و تسلیم محضون به آنانیکه حق حضانت را دارد بعد از او.

شرط پنجم:

قدرت داشتن به امور محضون، و خلو از مرض مضر به محضون^۴: عاجز از رعایت محضون و توجه به آن و قیام ضروریات اش و پوره نمودن احتیاجات اش مسقط حق حضانت است، برابر است که این عجز به سبب کبر سن باشد، و یا امراض طبیعی مانند: کور بودن گنگ بودن، و مرض که حاضن همیشه درجایش باشد این شرط منفق علیه فقهاء میباشد، مگر گنگی فقط فقهاء مالکی اینرا مسقط حضانت میدانند، و فقهاء مالکی به این شرط کفایت میگویند، و امام شافعی میفرماید: " اینکه حاضن به مرض دائم مبتلا نباشد، مانند فلج بودن و ابرص و جذم نیز نباشد".

۱- البحر الرائق از: ابن نجیم (۴: ۱۸۱-۱۸۲).

۲- رد المختار علی الدرالمختار از: ابن عابدین (۳: ۵۵۷).

۳- رد المختار علی الدرالمختار از: ابن عابدین (۳: ۵۵۶).

۴- ورد شده اند این دو امر در کتاب فقه مانند دوشرط و لاکن در مابین ایشان تداخل بزرگ است پس کشته مانند یک صفت.

واضح شده از کلام فقهاء از این شرط: هر چیز که به حاضن باشد که از امور محضون منع سازد حاضن را این مسقط حق حضانت میباشد ۱ .

من میگویم: مناط در این تحقق مصلحت محضون است، پس قاضی قرار قضائی دهند به اینکه هرگاه حاضن قدرت امور محضون را نداشته باشد این مسقط حق حضانت است.

مطلب دوم

شروط حضانت خاص به مرد:

۱- اگر محضون انثی باشد، در این شرط است که حاضن مرد محرم به انثی باشد: اگر حاضن مرد از محارم پیدا نشد و فرزند کاکا اش بود این صلاحیت برگردن گرفتن حضانت را ندارد، چون با ایشان نکاح اش درست است، پس امین شمرده نمیشود، و نزد مالکیه حضانت ساقط میشود، و برگردن گرفته میتوانند وقت که امین باشد فرزند کاکایش نزد امام شافعی ۲ و حنابله ۳، و اختیار نمایند قاضی نزد امام ابوحنیفه ۴، این در وقت است که ابن عم اش اصلح به حضانت نباشد، و اگر چنین باشد قاضی ایشان را مقرر مینمایند. شوافع به فرزند کاکا محضونه وقت که کدام دختر دیگر که ابن عم حیا نمایند از او نیز اجازه داده اند ۵.

۲- اینکه باشد نزد حاضن زن دیگر که صلاحیت حضانت را داشته باشد مثلاً خانم اش، و یا خادمه اش، این شرط است نزد امام مالک، و حجت امام مالک اینست که: "در حضانت ضرورت به صبر و احوال طفل از کثرت گریه و غیره میباشد پس ایشان شفقت اش زیاد میباشد، چون خانمها اکثراً نرم دل میباشد، از همین خاطر حضانت اکثراً به خانمها خاص شده اند، چون همان همت و غرور مرد از امور طفل ایشان را منع مینمایند.. و ذکر نموده بعضی اینها را:" اینکه باشد خانم که امور حضانت را برعهده گرفته بتوانند برابر است که خانم اش باشد و یا خادمه که صلاحیت حضانت طفل را داشته باشد ۶.

۱- حاشیه دسوقی (۱۰ : ۳۹۸).

۲- حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج (۸ : ۳۰۹).

۳- المغنی از ابن قدامه (۹ : ۳۰۹).

۴- البحر رائق از: ابن نجیم (۴ : ۱۸۳ - ۱۸۴).

۵- حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج (۸ : ۳۵۵).

۶- منح الجلیل شرح علی مختصر خلیل از: محمدعلیش (۴ : ۴۲۷).

مطلب سوم

شروط خاص به انثی :

شرط اول: اینکه نباشد حاضنه متزوجه به شخص اجنبی از محضون: در اشتراط عدم زواج حاضنه به مرد بیگانه از محضون سه قول میباشد:

قول اول: این مذهب آنانی است که عدم زواج حاضنه به مرد اجنبی از محضون شرط استحقاق حضانت میدانند، و این مذهب جمهور فقهاء احناف امام مالک ۲، شوافع ۳، وحنابله ۴ میباشد.

قول دوم: شرط نمیشد به حاضنه اینکه خلوت نماید به مرد اجنبی از محضون، این قول ظاهریه است.
قول سوم: زواج ساقط مینماید حضانت را از خانم هنگام که محضون مذکر باشد نه انثی.

ادله اصحاب قول اول که قائل هستند به اینکه زواج مادر مسقط حق حضانت اش است

۱- روایت است از عبدالله بن عمرو که خانم آمد به رسول الله و فرمود: (یا رسول الله، إن ابنی هذا کان له بطنی له و عاء، و حجری له حواء، و ثدی له سقاء، و زعم أبوه أنه یترعه منی. قال " أنت أحق به ما لم تتکحی: ۷). از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که زنی گفت: ای رسول خدا، شکم من برای پسر من ظرفی و پستانم ظرف شیرش و آغوشم ماوای او بوده است؛ پدرش مرا طلاق داده و می خواهد او را از من بگیرد؛ بنابراین رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: (أنتِ أَحَقُّ بِهِ مَا لَمْ تَنْکِحِی): «مادامی که ازدواج نکرده ای، تو به او سزاوارتری.

۱- رد المختار علی الدر المختار از: ابن عابدن (۳ : ۵۵۵).

۲- حاشیه دسوقی (۱۰ : ۴۰۷).

۳- الحاوی از: الماوردی (۱۱ : ۵۰۵).

۴- المغنی از: ابن قدامه (۹ : ۳۰۷).

۵- المحلی از ابن حزم (۱۰ : ۳۲۵).

۶- الحاوی از: الماوردی (۱۱ : ۵۰۵). المغنی از ابن قدامه (۹ : ۳۰۷).

۷- مسند احمد (۲ : ۱۸۲).

۲- روایت است از ما اثر عن عمر أنه طلق أم ابنه عاصم، فلقبها ومعها الصبي، فنارعا إلى أبي بكر الصديق، ففضى أبو بكر بعاصم بن عمر لأمه مالم يشب أو تتزوج. وقال: إن ريحها وفرادها خير له حتى يشب أو تتزوج، وذلك بمحض من الصحابة. که عمر رضی الله تلاق داده بود مادر فرزندش را عاصم، ایشان طفل بود، پس نزاع شد و نزاع پیش ابوبکر صدیق رفت پس فیصله نمود ابوبکر صدیق به عاصم بن عمر به مادر عاصم به اینکه عاصم به مادرش باشد تاوقیتکه جوان نشده اند و یا ازدواج نکرده باشد، و فرمود: بوی مادر ات و فرارش مادرت بهتر است تا هنگام که جوان نشده اید وی ازدواج نکرده باشد. و این بمحض از صحابه بود که هیچکدام ایشان انتقاد نه نمود ۱.

وبالای این قول اعتراض صورت گرفته اند به اینکه: این مرسل است، و وحیدیت به این لفظ است " حتی يشب أو تتزوج" تا هنگام که جوان نشده اید و یا ازدواج نکرده باشید، رواه سفیان الثوری عن عاصم عن عكرمة عن أبي بكر، و عكرمة هو أبو عبدالله البربري مولى ابن عباس ولم يسمع من أبي بكر ۲.

۳- نکاح منع میسازد مقصود کفالت را؛ چون مشغول شدن خانم به حقوق زوج یقینا غافل میسازد از محضون .

۴- هنگام که فرزند با شوهر مادرش اقامت نمایند، عار است به خود طفل و خانواده طفل.

أدله اصحاب قول دوم که قائل هستند به عدم اشتراط خلو خانم به ازدواج بیگانه به خاطر استحاق حضانت:

۱- این قول الله سبحانه که میفرماید ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّ الرِّضَاعَةَ﴾ ۳، مادران بایستی دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند، البته آن کسی که خواهد فرزند را شیر تمام دهد. وجه دلالت از این آیه قرآنی اینست که: آیه دلالت دارد به اینکه طفل دو سال کامل در حضانت مادرش باشد، پس جائز نیست نقل آن از یک جای به جای دیگر بدون کدام نص، و هیچ کدام نص نه آمده اند به اینکه مادر از ازدواج کند ساقط میشود حق حضانت آن ۴.

۱- مصنف عبدالرزاق (۷: ۱۵۴). بدائع الصنائع از کاسانی (۴: ۴۲).

۲- إرواء الغلیل از: شیخ البانی (۷: ۳۴۵).

۳- سورة بقره آیه: ۲۳۳.

۴- المحلی از: ابن رشد (۱۰: ۳۲۳).

۲- روایت است از ابی هریره ایشان میفرمایند: فرمود مرد: (یا رسول الله کی أحق است بحسن صحابتی؟ فرمود "أمک" قال "أمک" ثم من؟" قال أمک" ثم من؟ قال: أبوک". ابی هریره (رض) نقل است که گفت: مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علی وسلم آمد وگفت ای رسول الله چه کسی از میان مردم صاحب حق تر است که با او رفتار نیک داشته باشم؟ قال أمک قال ثم من؟ قال أمک قال ثم من؟ قال أمک. قال ثم من؟ قال أبوک) متفق علیه. فرمود: مادرت. مرد گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: مادرت، مرد گفت: سپس چه کسی؟ فرمود مادرت، باز مرد گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: پدرت. وجه دلالت از این حدیث رسول الله اینست که: حدیث نص جلی است به ایجاب حضانت به مادر چون صاحب اش است. وکدام نص صحیح نه آمده اینکه هنگام که مادر از دواج نمایند ساقط میشود حق حضانت آن.

۳- روایت است از انس بن مالک: "آمد به رسول الله در مدینه که خادم نداشت، و أبوظلحه دستم را گرفت، مرا در پیش رسول الله بردند، و فرمود: یا رسول الله انس بچه هوشیار است، خدمت ات را کند، و گفته است انس که خدمت اش در سفر و حضر نمودم". وجه دلالت از این روایت اینست که: انس بود در حضانت مادرش که مادرش شوهر داشت بنام أبوظلحه ۱.

أدله اصحاب قول سوم که قائل هستند به اینکه زواج حاضنه ساقط مینماید حضانت اش

از مذکر نه از مؤنث: روایت است از علی که ایشان میفرمایند: "بیرون شد زید بن حارثه به مکه، و آمد به فرزندش حمزه، و فرمود جعفر: "من میگیرم و من أحق هستم به او، چون بچه کاکایم است و نزد من خاله اش است، و خاله بمنزله مادر میباشد، و فرمود علی کرم الله: "من أحق هستم به او چون بچه کاکایم است، و نزد من دختر رسول الله است، و او أحق است به ان. پس فرمود زید: "أنا أحق بها، من أحق هستم به او، من برآدمم به خاطر او و سفر نمودم و ایشان را آوردم. و خارج شد رسول الله و فرمود: "جاریه فیصله نمودم به جعفر چون با او خاله ایشان میباشد، و خاله بمثابه مادر است ۲.

وجه دلالت از این حدیث: رسول الله حضانت را به انثی یعنی خاله او گردانید به رغم ایشان متزوج بود ۳. و لاکن ابن قدامه این روایت را ترجیح نمیدهند از امام احمد، ورد نموده به این استدلال روایت از امام احمد به حدیث ابنة حمزه بقول اش: "دختر حمزه ایشان را حکم نمود به خاله اش چون شوهر خاله اش از اهل حضانت بود، و به خاطریکه مساوی نبوده در استحقاق مگر علی، و ترجیح داد جعفر را چون

۱- زادالمعاد از: ابن قیم (۵: ۴۰۹).

۲- سنن ابی داود (۲: ۲۵۱). و شیخ البانی گفته روایت صحیح است.

۳- المغنی از ابن قدامه (۹: ۳۰۷).

خانم اش از اهل حضانت بود پس ایشان اولی تر است نسبت به دیگران ۱.

مناقشه و قول راجح:

بعد از نظر نمودن اقوال سه گانه و دلایل اینها به این نتیجه رسیدیم:

* قول سوم که روایت احمد بود که حضانت ساقط میشود از حاضنه ازدواج کرده شده هنگام است که محضون مذکر باشد، و باقی ماند به ایشان حضانت انثی، که این غیر صحیح است، چون حدیث ابنه حمزه دلیل به این قول شده نمیتوانند، از خاطر توجیه که ابن قدامه به آن اشاره نموده بود و گذشت.

* قول دوم این مذهب ابن حزم میباشد، این قول ابن حزم درست است که میفرمایند که کدام نص صحیح که مسقط حق حضانت از مادر که ازدواج نموده باشد اوجود ندارد.

* و باقی ماند قول اول که به سقوط حق حضانت به مادر ازدواج کرده شده به مرد اجنبی با ادله قوی اش و سلامت از اعتراضات اش قائل هستند.

قول راجح نزد من: اینست که حضانت حق مادر است تا وقتیکه نکاح نکرده باشد، و نکاح مادر مسقط حق حضانت است.

شرط دوم:

اینکه اقامت ندهند حاضنه محضون را در خانه که بد میبیند محضون را، این شرط نزد امام ابوحنیفه ۲، و امام مالک ۳، میباشد.

شرط سوم:

اینکه باشد حاضنه از ذات رحم و محرم محضون مانند مادر و یا خواهر اش باشد، پس حضانت به دخترها کاکا و عمه نیست، و دخترها خاله و ماما نیز حق حضانت را ندارد، این شرط نزد امام ابوحنیفه ۴، و امام مالک ۵، میباشد، و دلیل اینها: اینست که مبنی حضانت به شفقت میباشد، و ذی رحم محرم شفقت خاص دارد به محضون خویش ۶.

۱- المغنی از ابن قدامه (۹: ۳۰۷).

۲- رد المحتار علی الدر المختار از: ابن عابدن (۳: ۵۵۶).

۳- منح الجلیل از: محمد علیش، (۴: ۴۲۸).

۴- بدائع الصنائع از: کاسانی، (۴: ۴۱).

۵- البهجة فی شرح التحفة از: علی بن عبدالسلام التتسولی، مکتبه عالمی، لبنان، بیروت، طبع اول، سال طبع: ۱۴۱۸-۱۹۹۸م، (۱: ۶۴۷).

۶- بدائع الصنائع از کاسانی، (۴: ۴۱).

و خلاصه آنچه که تعلق میگیرد به شروط استحقاق حضانت: احکام ثوابت در این:

شرط بودن بلوغ، و عقل، و عدم مرتد بودن، و داشتن قدرت به شؤون محضون میباشد، و خلو حاضن از امراض، و خلو خانم حاضنه از ازدواج به بیگانه نسبت به محضون.

احکام و شروط متغیر وفق مصلحت معین میشود؛ پس اسلام، و حریت، و عدم فاسق بودن، و امانت در دین، و اینکه حاضن محرم به محضونه مؤنث باشد میباشد.

نتیجه گیری

بعد از کاوش و مکتب پیرامون ثوابت و متغیرات در احکام فقهی و تطبیقات آن در مجال احوال شخصی به این نتایج رسیدم:

- ۱ - دسته بندی احکام و مسایل شریعت اسلامی به امور ثابت و متغیر از جمله قضایای اساسی و سرنوشت ساز به شمار رفته که آثار مستقیم خود را بر واقعیت زندگی مسلمانان می گذارد.
- ۲ - پرداختن به ثوابت و متغیرات بحث دراز دامنی است که در زمان ائمه ی مذاهب اسلامی مطرح بوده و در طول تاریخ امت اسلامی مجتهدان و صاحب نظران فقه اسلامی در عصر ها و نسل های مختلف به قضیه توجه داشته و بر اساس این امر به اظهار نظر می پرداختند.
- ۳ - مراعات مرز ثوابت و متغیرات و در نظر گرفتن شرایط محیطی در زمینه ی پاسخ به سوال های شرعی و تقدیم فتوا امر حتمی و ضروری است.
- ۴ - تغییر فتوی به تغیر ظروف، در این مورد ادله از قرآن کریم و سنت رسول الله.
- ۵ - تقسیم نمودن احکام شریعت اسلامی به ثوابت و متغیرات.
- ۶ - احکام شرعی ثابت اینست: احکام عقیده، احکام عبادات، احکام مقدرات، و اصول معاملات، و عموم قطعیات شرعی که دلالت دارد به آن نصوص، و یا اجماع، و آنچه که دانسته میشود از ضروریات دین.
- ۷ - احکام شریعت اسلامی که قابلیت تغیر را دارد یعنی متغیرات: وسائل خادمه به عبادات، و کیفیات بعضی معاملات، و تصرفات سیاسی، و ضروریات که گاهی ترک میشود از مکلفین، و مسائل متعارضه، و عموم احکام ثابت به نصوص ظنی.
- ۸ - متغیرات شرعی که خاضع است به ضوابط محدده: اینکه با مقاصد شریعت مخالفت نداشته باشد، و به نصوص قطعی مخالف نباشد، و تعارض به اجماع و قیاس صحیح نداشته باشد.
- ۹ - ثابت شده اند احکام به تغیر ظروف در وقت رسول الله، و وقت صحابه، و در وقت تابعی، و فقهاء.
- ۱۰ - علماء شریعت اسلامی اختلاف نموده اند در مورد تقسیم احکام به ثوابت و متغیرات، و راجح نزد أهل علم اینست که احکام تغیر مینمایند به خاطر بعضی اسباب، من جمله: تغیر زمان، و تغیر مصلحت، و ضروریات که واقع میشود، و تغیر اسم و وصف، و تغیر آلات و وسائل.

احکام ثوابت شرعی در مجال فقه احوال شخصی عبارتند از:

(۱): آنچه که تعلق میگیرد در مسأله حدود و علاقه مابین خاطبین: ثوابت شرعی این است که خطبه نیست مگر وعده به ازدواج، خانم نسبت به خاطب اش بیگانه و اجنبی میباشد، و جواز ندارد خلوت مابین اینها، و مباح است نظر به خطبه اش به اندازه که یدعو نکاح باشد که یدعو نکاح روی دستان نزد جمهور علماء میباشد، و کدام باک نیست اینکه نظر نمایند به جاهائیکه ظاهر میشود از خانم به محارم اش عادتاً، از روی، گردن، دست، وپاها، و سر، و ساق.

* از ثوابت شرعی دیگر اینست که: عقد اگر مستوفی شروط ارکان باشد این عقد تام و معتبر و عقد صحیح است. و لاکن اولی تر ترک بعضی آثار عقد مانند حل استمتاع و دخول به شب رفاف گذاشته شود از خاطر درء بعضی مفاسد .

* دیگر از جمله ثوابت شرعی نکاح متعه حرام است، تأکید دارد به این نصوص صحیح و صریح، و اختلاف در این مورد اعتبار شرعی ندارد.

* از ثوابت شرعی تحریم نکاح زن های است به حرمت ابدی، و ثابت میشود این حرمت به نسب، و مصاهره، و به رضاع، و بعضی از زنها که تحریم اش مؤقت است.

* راجح اینست که حرمت رضاعت ثابت میشود به پنج دفع و یا زیاد از آن به سیراب. و رضاعت که تحریم را به بار میارند صغارت باشد نه درکبارت.

* جواز ندارد ازدواج زن مسلمان بدون مسلمان مطلقاً، برابر است که غیر مسلمان کتابی باشد و یا کافر دیگر و این از احکام است که إجماع و مجموع علیه نزد مسلمین است.

* عدت شرعاً واجب است، و جوب اش در کتاب الله، و سنت رسول الله و إجماع ثابت است. و در وجوب اش حکمتها زیاد نهفته است؛ مانند علم به ببرأة رحم، و تعظیم خطر عقد نکاح و رفع قدر و اظهار شرف، و حفظ قدرت ازدواج در عدت و فات.

* از اسباب وجوب عدت: فرقت و جدائی از عقد صحیح شده باشد عقد که حاصل شده باشد در آن دخول و یا خلوت صحیح. و عدت مرگ شوهر قبل از دخول و یا خلوت صحیح و یا بعد از دخول و خلوت. و جدائی پس از دخول در زواج فاسد.

* عدت انواع و اقسام دارد: عدت به قروء در طلاق که مدخول بها باشد به غیر نوات حمل، و عدت به ماها: و میباشد که فوت شده باشد شوهر آن، و خانم که حیض را نمی بیند از خاطر صغارت اش، و یا

رسیده باشد به سن بلوغ و لاکن مرض ماهانه را نمی بیند، و یا زن یائسه از مرض. و نوع سوم از عدت به وضع حمل است به قول راجح نزد جمهور .

* از احکام عدت: حرمت عقد خانم است که در عدت غیر باشد، و حرمت خطبه طلاق شده رجعی برابر است که باشد این تصریحاً و یا تلمیحاً. و جواز دارد پیشنهاد خطبه به معتده وفات، و جائز نمی باشد به معتده طلاق باین کبری بنا بر قول راجح نزد احناف. از احکام عدت: ملازمت خانم است در خانه عده اش و عدم خروج مگر به ضرورت، و از احکام آن: ترک زینت و اِحداد به معتده وفات است.

از احکام متغیرات شرعی و تطبیقات آن در فقه احوال شخصی اینست:

* مسأله اشتراط ولی در نکاح میباشد: و قول راجح شرط بودن ولی است و نکاح بدون ولی باطل است ابتداءً، و استثناء است از این: هنگامی که اذن ولی متعذر باشد، و یا در حالت منع ولی بدون موجب شرعی، و یا تعسف ولی در استعمال ولایت اش به خانم و منع آن از نکاح، و حکم نمودن قاضی به صحت نکاح. * قول راجح جواز شهادت خانم است در عقد نکاح.

* آنچه که تعلق میگیرد در تحدید نمودن سن ازدواج: شریعت اسلامی کدام سن را به ازدواج معین نه نموده اند، پس محدّد نمودن سن ازدواج از جمله متغیرات خاضع مصالح است، پس جواز دارد ازدواج صغیر هنگامی که از وراء ازدواج اش مصلحت نهفته باشد، و جواز دارد که دفع شود از ازدواج از خاطر دفع ضرر. و افضل اینست که: اینکه ترک شود این امر به مجتهد قاضی اینکه کدام ماده مشخص در قانون تقنین نمایند، در تحدید سن، تا حکم شود مناسب حال.

* معتبر است و اعتبار دارد کفایت شرط لزوم عقد نکاح است نه شرط صحت.

* آنچه که تعلق میگیرد به مسأله خدمت نمودن خانم به شوهرش: کدام دلیل نیست که واجب نمایند به خانم خدمت شوهر، و لاکن مستحب است اینکه مطابق عادت این عمل را انجام دهند، چون زوجیت بدون این به پیش نمی رود.

از جمله احکام که تعلق میگیرد به خانم در مجال احوال شخصی، و متردد است مابین احکام ثوابت و متغیرات، یعنی بعضی احکام ثابت است، و بعضی احکام آن متغیر است، و از این احکام عبارتند:

* تعلق میگیرد در مسأله تعدد زوجات: از ثوابت شرعی مشروعیت تعدد زوجات است بگونه که ثابت است به کتاب الله و سنت رسول الله و اجماع. و از جمله ثوابت حکم اصلی تعدد ایاحت است نه وجوب.

واز ثواب شرعی عدم جواز زیادت به چهار خانم است. واز ثوابت شرعی اباحت تعدد مشروط به شرط است؛ شرط قدرت به انفاق، و شرط عدالت در گذرانیدن شب و نفقه.

* تعدد زوجات، از متغیرات شرعی که تغیر مینمایند از یک شخص به شخص دیگر، اصل آن اباحت است مگر این به مثل مباحات دیگر است که تحول مینمایند از مباح به حکم تکلیفی دیگر. گاهی حرام میگردد، و گاهی مکروه، و گاهی واجب میگردد.

* در تعدد زوجات محقق میشود مصالح زیاد، چنانچه مرتب میشود بعضی مفسد نیز.

* حکم تعدد زوجات از مسائل است که خاضع اجتهاد است در تحقیق مناط خاص که تعلق میگیرد به شخص مقدم به زواج، با مراعات نمودن ظروف مؤثره در مناط مانند زمان و مکان و شخص و واقع و نظر در مآلات الامور.

* ثابت شده اباحت تعدد به دلیل قطعی، پس جواز ندارد به ولی الأمر و یا قانون تحریم نمودن مباح، و یا ایجاب فعل اش، و یا مقید نمودن آن، و جواز دارد تدخل به منع آن، و یا الزام در بعضی مباح، این درحالات مخصوص به هدف تحقق مصالح و مقاصد شرعی در این.

* آنچه که تعلق میگیرد در مسأله مهر قلت و کثرت آن: قول راجح اینست که کدام حد به ادنی مهر نیست، بلکه صحیح است به آنجیز که راضی شود زوجان. و هکذا کدام حد به کثرت مهر نیز نیست.

* واجب است اینکه مراعات شود در تقدیر مهر احوال مکلفین و واقعیت آن، پس مختلف میشود به اختلاف حالت سختی و آسانی زوج. و مختلف میشود به حالت خانم و عادت زنها.

* آنچه که تعلق میگیرد در مسأله عقد نکاح خانم که به اسلام گرویده میشود، و شوهر آن به کفر باقی میماند، قول راجح در این مورد اینست که: عقد مابین اینها باقی است، و لاکن میگردد این عقد جائز نه لازم، و میگردد این عقد موقوف به اسلام آوردن شوهر، و یا اختیار نمودن خانم مسلمان فرقت را از شوهر کافر اش، و یا تفریق را توسط حکم قاضی مابین اینها.

* و حرام میباشد معاشرت امور زوجیت مابین خانم که اسلام آورده و شوهر کافر اش، و لاکن اگر این معاشرت واقع شود از امور زنا بحساب نمی یابند.

* به نسبت شروط استحقاق حضانت؛ احکام ثابت در این مورد: اشتراط بلوغ و عقل و عدم رده و قدرت داشتن به شؤون محضون میباشد، و خلو حاضن از امراض فردی و ساری، و خلو حاضنه از ازدواج به شخص اجنبی از محضون.

اما شروط متغیر و غیر ثابت وفق مصلحت:

اسلام، حریت، عدم فسق و امانت در دین، و اینکه حاضن محرم محضونه انثی باشد.

پیشنهادات

از لابلای بحث و بررسی که در رابطه به ثوابت و متغیرات احکام فقهی و تطبیقات آن در فقه احوال شخصی داشتم، می توان پیشنهادات زیرین را به مراجع ذیصلاح به خاطر نضج و اکمال آن مطرح ساخت:

۱- پیشنهاد مینمایم به وزارت محترم عدلیه امارت اسلامی تقنین و قانون مشخص در احکام ثوابت و متغیرات شرعی در فقه احوال شخصی، و مشخص نمودن یک ماده مشخص در مورد حکم خدمت نمودن زوجه به شوهر اش.

۲- و ماده مشخص دیگر در مورد اسلام آوردن خانم و بقاء شوهر به کفر.

۳- و توصیه دیگر بنده به کادرهای و پوهنتون های کشور و اکادمی علوم افغانستان اینست که بقیه مسائل فقهی فقه خانم تصنیف و صنف بندی شود به ثوابت و متغیرات، در مجالات غیر احوال شخصی. چون جوامع اسلامی هدف قرار میگرد از قبل التزام خانمها به احکام شرعی و تهاون در تطبیقات آن.

۴- و توصیه دیگر بنده به وزارت عدلیه اینست که بعد از تقنین قانون مشخص در مورد ثوابت و متغیرات شرعی ماده مشخص در مورد علاقه و محدوده مابین خاطبین بعد از خواستگاری مشخص شود.

۵- و پیشنهاد دیگر بنده به امیر و رئیس حکومت اسلامی در مورد بالا بودن مهر شرعی و تقیید آن (مباح) قرار صادر نمایند جهت تحقق مصلحت تا مسئله جرائم اخلاقی از جامعه برچیده شود.

۶- و وزارت عدلیه حین تقنین در مورد ازدواج صغیره و سن ازدواج ماده مشخص به بررسی گرفته شود.

۷- و پیشنهاد دیگر بنده به فقهاء معاصر میباشد، ایشان بحث نمایند در مورد ازدواج مرد مسلمان به خانم کتابی و مفاسد آن، بادر نظر گرفتن واقعیت و حالت فعلی کتابی بودن، و وقوع چنین حالات در وقت.

۸- و پیشنهاد دیگر بنده به نخبگان و پژوهش گران اینست که در مورد ثوابت و متغیرات در مسائل باقی فقهی احوال شخصی بحث و تحقیق نمایند من جمله: ایلا، ظهار، لعان، خلع، و طلاق .

شماره	شماره	فهرست آیات	شماره
صفحه	آیات		
		سورة بقره	
۱۳	۱۲۸	رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ	۱
۱۳	۱۳۲	إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُواْ إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ	۲
۱۶	۱۴۲	وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ.....	۳
۲۳	۱۷۳	إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخُزْيِيرِ وَمَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ ٱللَّهِ فَمَن اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ	۴
۴۳	۱۷۳	--	۵
۵۳	۲۳۳	وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ...	۶
۵۳	۲۳۳	--	۷
۵۷	۲۲۱	وَلَا تَتَّكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ.....	۸
۵۹	۲۲۱	--	۹
۶۰	۲۲۱	وَلَا تَتَّكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ	۱۰
۶۳	۲۲۸	وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا	۱۱
۶۴	۲۳۴	وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ	۱۲
۶۶	۲۲۸	بِرُدَّتِهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ	۱۳
۶۷	۲۳۴	--	۱۴

٧٠	٢٣٤	--	١٥
٧٠	٢٣٤	--	١٦
٧١	٢٣٥	وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْتَنْتُمْ فِيهَا	١٧
٧١	٢٣٥	--	١٨
٨٦	٢٣٤	--	١٩
٧٥	٢٣٢	وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَابْلُغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا..	٢٠
٧٦	٢٣٢	--	٢١
٧٦	٢٢١	وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ	٢٢
٧٧	٣٢	وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْزِمُهُمْ	٢٣
٧٩	٢٣٢	--	٢٤
٨٠	٢٣٠	فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا	٢٥
٨٠	٢٣٠	--	٢٦
٨٨	٢٨٢	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ	٢٧
٩٩	٢٢٨	وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ..	٢٨
١١٧	٢٣٧	وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً	٢٩
١٢٦	٢٣٣	وَأَعْلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ	٣٠
١٢٧	٢٢٨	--	٣١
١٣٥	٢٣٣	وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ إِذْ لَمْ يَرَأَ أَنْ يُتَمَّمَ..	٣٢

١٣٦	٢٣٣	وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ	٣٣
١٥١	٢٣٣	--	٣٤
١٥٢	٢٣٣	--	٣٥
١٦٢	٢٣٣	--	٣٦
صفحة	آيات	سورة النساء	شماره
١	١	يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا	١
١٠	١٧٤	أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا	٢
٤٠	٢٤	وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ ل	٣
٥٨	٢٥	حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ	٤
٤٤	٢٣	حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ و....	٥
٤٥	٢٣	-	٦
٤٦	٢٣	--	٧
٤٧	٢٣	--	٨
٤٧	٢٣	حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ.....	٩
٤٨	٢٣	--	١٠
٤٩	٢٣	--	١١
٥٠	٢٣	--	١٢

٥٢	٢٣	--	١٣
٥٦	٢٤	وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ	١٤
٥٦	٢٣	--	١٥
٩٤	٦	وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا	١٦
٩٧	٢٤	--	١٧
١٠٥	٣	وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ	١٨
١٠٣	٢٣	--	١٩
١١٦	٣	وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ	٢٠
١٠٥	٣	--	٢١
١٠٣	١٢٩	وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ	٢٢
١٠٨	١٢٩	--	٢٣
١٠٦	٣	وَأِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنْ	٢٤
١١٢	٣	--	٢٥
١١٤	١٢٤	الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ	٢٦
١٢٤	٢٥	وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا	٢٧
١٢٦	٤	وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ	٢٨
١١٧	٢٤	وَأِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً	٢٩
١٢٠	٢٤	--	٣٠
١٢٠	٢٥	وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا	٣١

١٢٢	٢٠	وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا	٣٢
١٢٣	٢٠	--	٣٣
١٢٣	٢٠	--	٣٤
١٢٤	٤	وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَجَلٌ	٣٥
١٢٧	١٩	وَ عَائِزٌ وَهَنَّ بِالْمَعْرُوفِ.....	٣٦
١٣١	١٩	--	٣٧
١٣١	١٩	--	٣٨
١٣٢	٣٦	واعبدوا الله و لا تشركوا به شيئا و بالوالدين إحسانا و بذى القربى	٣٩
١٣٤	١٩	--	٤٠
١٤٥	٩٨	إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً	٤١
١٥١	١٣٥	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ	٤٢
صفحة	آية	سورة المائدة	شما ره
٢١	٣٣	إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا	١
٤٨	٢٢	لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ	٢
٣٧	٨٧	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ	٣
٩١	١٠٦	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ	٤
١٥١	٢	وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ.....	٥
صفحة	آية	سوره انفال	شما ره

٢٣	٦٥- ٦٦	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا	١
٢٣	٦٠	وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوًّا	٢
صفحه	آيه	سوره التوبه	شما ره
٦٠	٣٠	وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزِّيُّرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ	٤
صفحه	آيه	سوره الأنعام	شما ره
١٥	١٤٥	قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ	١
٢٣	١١٩	وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ ع	٢
١٥١	١٢٠	وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ ۗ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا	٣
صفحه	شماره آيه	سوره الأعراف	شما ره
٢٣	١٩٩	خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ..	١
صفحه	شماره آيه	سوره يونس	شما ره
١٠	٥٧	أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ (إِنْ كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ).. ٨٤ ص: ١٤	١
١٣	٧٢	وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ	٢
صفحه	شماره آيه	سوره إبراهيم	شما ره
١١	١	كُتِبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى	١

شماره آیه	صفحه	سوره روم	شما ره
۲۱	۱۳۴	وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ	۱
شماره آیه	صفحه	سوره الممتحنه	شما ره
۱۰	۵۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ	۱
۱۰	۱۴۳		۲
۱۰	۱۳۹		۳
۱۳	۱۵۲	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا ..	
شماره آیه	صفحه	سوره النحل	شما ره
۸۹	۱۱	وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ	۱
۸۹	۱۵	--	۲
۹۰	۱۳۲	إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ	۳
شماره آیه	صفحه	سوره انبياء	شما ره
۱۰۷	۱۴	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.	۱
۲۵	۱۳	وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ	۲
۲۵	۱۳	--	۳

صفحه	شماره آیه	سوره یوسف	شما ره
۱۴	۱۰۱	تَوَفِّيْ مُسْلِمًا وَآلْحَقِّنِيْ بِالصَّالِحِيْنَ	۱
صفحه	شماره آیه	سوره احزاب	شما ره
۲۱	۳۶	وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ..	۱
۶۵	۴۹	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ..	۲
۶۶	۴۹		
۱۱۴	۵۰		۳
۸۲	۵۰	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ	
۱۲۴	۵۰		
صفحه	شماره آیه	سوره الحجرات	شما ره
۹۶	۱۰	وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَفْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ	۱
صفحه	شماره آیه	سوره طلاق	شماره
۶۳	۱		۱
۷۲	۱	يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا ...	

٦٣	٤	وَاللَّائِي يَيْسَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ..	٢
٦٧	٤		
٦٨	٤		
٦٩	٤		
٨٤	٤		
٨٤	٢	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ	٣
٨٤	٢		
٩٢	٤	وَاللَّائِي يَيْسَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ..	٤
١٢٦	٦		٥
١٢٧	٦	أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ...	
١٣٥	٧	يُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا .	٦
صفحه	شماره	سوره نور	شما
	آيه		ره
٢٠	٥١	إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ	١
٣١	٣١	وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ..	٢
٣٠	٣٠	قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ	٣

٥٨	٣	الرَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ	٤
٩٢	٣٢	أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنَّ يَكُونُوا...	٥
صفحه	شماره آيه	سوره مومنون	شما ره
٤٢	٦	إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ	١
صفحه	شماره آيه	سوره مريم	شما ره
١٥	٦٣	وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا.	١
صفحه	شماره آيه	سوره الشورى	شما ره
٢٠	٣٨	وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا	١
صفحه	شماره آيه	سوره النجم	شما ره
٩	٤٢	وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ	١
صفحه	شماره آيه	سوره بينه	شما ره
٦٠	١	لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمْ	١

فهرست احاديث:

شماره	طرف احاديث	درجه حديث	اسم كتاب	اسم صحابي	صفحه
١	نهى النبي عن ادخار الأضاحي فوق ثلاثة أيام، ثم أباح لهم ادخارها فوق	متفق عليه	صحيح بخارى.	أم المؤمنين عايشه	١٦
٢	إنى نهيتكم عن زيارهى القبور فزوروا.	قال الهيثمى (٥٨/٣) : رجاله رجال الصحيح	صحيح مسلم.	ابوسعيد خدرى.	١٧
٣	فقد روى عبدالله بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه فرض زكاة الفطر من رمضان صاعاً من التمر.	متفق عليه.	صحيح البخارى.	عبدالله بن عمر.	١٧
٤	جلد النبي صلى الله عليه وسلم في الخمر بالجريد والنعال، وجلد أبو بكر.	خلاصه صحيح	صحيح مسلم .	أنس بن مالك.	١٨
٥	من صام يوم الذى يشك فيه الناس فقد عصى أبا القاسم.	وگفته اند الابانى: صحيح است اين حديث	رواه أصحاب السنن.	عمار رضى الله تعالى عنه.	١٩
٦	ان النبي صلى الله عليه وسلم جاءته امرأة فقالت يارسول الله انى قد وهبت.	وگفته اند شعيب الأرنؤوط :إسنادش صحيح است.	مسندأحمد	سهل بن سعد	٢٩
٧	"جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال إنى تزوجت امرأة من الانصار.	وگفته ألبانى كه اين حديث صحيح است.	صحيح مسلم.	ابى هريرة.	٢٩
٨	" اذا خطب أحدكم المرأة فان استطاع أن ينظرمنها إلى ما يدعوه إلى	وگفته شعيب الأرنؤوط: " حديث حسن است	مسند أحمد	جابر رضى الله تعالى.	٢٩

٣٠	أبي هريرة.	وسنن الترمذى.	ترمذى كفته اين حديث حسن غريب است. والبانى كفته صحيح است.	"المرأة عورة مستورة"	٩
٣٠	أم المؤمنين عائشة.	سنن أبي داود	شيخ البانى كفته صحيح است.	أنها دخلت على رسول الله وعليها ثياب رفاق فأعرض عنها رسول الله "	١٠
٣١	جابر رضى الله تعالى عنه.	صحيح مسلم		إذا خطب أحدكم المرأة فان استطاع ان ينظر منها الى ما يدعوه الى نكاحها.	١١
٣٣	ابن عباس رضى الله تعالى عنه.	صحيح بخارى.	متفق عليه	" لا يخلون رجل بامرأة ولا تسافرن امرأة والامعها محرم. فقال رجل..	١٢
٣٤	عائشة أم المؤمنين.	صحيح ابن حبان. صحيح أبي داود	حديث صحيح است. شعيب الارنوط كفته اند اسناد حسن است	"لانكاح ألا بولى وشاهدى عدل وما كان من نكاح على غير ذلك فهو باطل فان تشاجروا فالسلطان ولى من لاولى له	١٣
٣٥	عن محمد بن حاطب الجمحي.	سنن الترمذى	شيخ البانى كفته حديث حسن است.	"فصل ما بين الحرام والحلال الدف و الصوت "	١٤
٣٧	عبدالله ابن عمر رضى الله تعالى عنه.	صحيح مسلم.	صحيح	محمد بن عبدالله بن نمير الهمداني حدثنا أبي و وكيع و ابن بشر عن أسماعيل عن قيس قال سمعت عبدالله يقول كنا نغزو مع رسول الله ليس لنا نساء فقلنا ألانستخسى؟ فنهانا عن ذلك ثم رخص لنا أينكح المرأة بالتوب إلى أجل ثم قرأ عبدالله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ	١٥

				اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.	
٣٨	عن جابر بن عبدالله وسلمة بن الاكوع	صحيح مسلم	حديث صحيح است.	يحدث عن جابر بن عبدالله وسلمة بن الاكوع قالوا: خرج علينا منادى رسول الله فقال ان رسول الله	١٦
٣٨	على رضى الله تعالى عنه	صحيح مسلم.	متفق عليه	أن النبي صلى الله عليه وسلم "نهى عن نكاح المتعة يوم خيبر وعن لحوم الحمر الاهلية"	١٧
٣٨	عن الربيع بن سبرة عن أبيه	صحيح مسلم.	اسناده صحيح	عن الربيع بن سبرة عن أبيه أن النبي صلي الله عليه وسلم نهى عن النكاح المتعة"	١٨
٣٨	عن أياس بن سلمة عن أبيه	صحيح مسلم	اسناد صحيح.	عن أياس بن سلمة عن أبيه قال رخص رسول الله عام أوطاس فى المتعة ثلاثا ثم نهى عنها".	١٩
٣٨	عن سبره رضى الله تعالى عنه	صحيح مسلم	صحيح است.	عن سبرة أنه قال أذن لنا رسول الله بالمتعة فانطلقت أنا ورجل إلى امرأة ..	٢٠
٣٩	وعن سبرة	صحيح مسلم		أنه غزا مع رسول الله فتح مكة قال فأقمنا بها خمس عشر ثلاثين بين ..	٢١
٣٩	سبره جهنى (ض)	صحيح مسلم .		ياأيها الناس إني قد كنت اذنت لكم فى الاستمتاع من النساء وإن الله قد..	٢٢
٤٩	عبدالله بن عباس	صحيح البخارى.	صحيح است.	" لاتحل لى يحرم من الرضاع مايحرم من النسب هى بنت اخى من الرضاعة".	٢٣
٤٩	عبدالله بن عباس	مسند أحمد.	وگفته شعيب الأرنؤط: إسناد ابن حديث صحيح است به شرط شيخين	ماورد عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه أريد على ابنة حمزة أن يتزوجها.	٢٤

٢٥	عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال "يحرم من الرضاع ما يحرم."	وگفته شعیب الأرئوط: إسناد این حدیث صحیح است به شرط شیخین	مسند أحمد.	عائشة ام المؤمنين.	٤٩
٢٦	عقبة بن حارث: أنه تزوج أم يحيى بنت أبي اهاب، قال فجاءت امه سواد فقالت: قد ارضعتكما فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فاعرض عنى.	صحیح است.	صحیح بخارى.	عقبة بن حارث.	٥٠
٢٧	الرضعتان او المصة والمصتان "لا تحرم المصة ولا المصتان" وفي رواية..	مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ.	خَرَجَهُ مُسْلِمٌ.	عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.	٥١
٢٨	عن عبدالله بن أبي بكر عن عمرة عن عائشة أنها قالت كان فيما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات يحرم من. ثم نسخن بخمس معلومات فتوفي رسول الله وهن فيما يقرأ ..	صحیح است.	خَرَجَهُ مُسْلِمٌ.	عبدالله بن أبي بكر عن عمرة عن عائشة.	٥١
٢٩	سهلة بنت سهيل وهى امرأة أبى حذيفة وهى من بنى عامر بن لوى لما جاءت إلى رسول الله فقالت يارسول الله كنا نرى سالما ولدا وكان	خلاصه حكم صحیح است.	موطا از إمام مالك رحمه الله بن أنس أبو عبدالله الأصبغى	سهلة بنت سهيل وهى امرأة أبى حذيفة.	٥١-
٣٠	لا تحرم من الرضاعة إلا ما فتق الأمعاء وكان فى الثدي قبل الفطام"	صَحَّحَهُ هُوَ وَالْحَاكِمُ	رواه الترمذی	ام سلمة.	٥٣
٣١	ما روى عن سهلة بنت سهيل، أنها جاءت إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت: يارسول الله انى أرى في وجه أبى حذيفة من دخول سالم	خلاصه حكم المحدث: صحیح	صحیح مسلم.	سهلة بنت سهيل. عائشة أم المؤمنين	٥٣

٥٥	غيلان بن سلمة الثقفي.	مسند أحمد.	وگفته شعيب الأرنؤط: حديث صحيح است	غيلان بن سلمة الثقفي كه گفتم: أسلم وتحتة عشر نسوة فقال له النبي.	٣٢
٥٥	قيس ابن حارث	سنن ابن ماجه	وگفته الباني: حديث حسن صحيح است.	أسلمت وعندى ثمان نسوة فأتيت النبي(صلى الله عليه وسلم)، فقلت ..	٣٣
٥٧	أم المؤمنين عائشة	صحيح بخارى	خلاصة حكم المحدث: صحيح صحيح	"أن رجلا طلق امراته ثلاثا فتزوجت فطلق، فسئل النبي(صلى الله عليه ..	٣٤
٥٨	ابن عباس.	نيل الأوطار،	صححه الألباني في سنن أبي داود	أنه جاءه رجل فقال: ان امراتي لاتمنع يد لامس، قال: "غربها" قال أخاف ..	٣٥
٦٤	فاطمة بنت قيس.	صحيح مسلم	صحيح	عن فاطمة بنت قيس أنها قالت: "أرسل إلى زوجي، أبو عمرو بن حفص بن المغيرة، عياش بن أبي ربيعة بطلاقي، وأرسل معه بخمسة أصح تمر، وخمسة ..	٣٦
٦٤	أن أبا سلمة بن عبدالرحمن، وابن عباس	صحيح مسلم السنن الكبرى للنسائي.	صحيح	ماروي أن أبا سلمة بن عبدالرحمن، وابن عباس، اجتمعا عند أبي هريرة، وهما يذكران ان المرأة تنفس بعد وفاة زوجها بليال، فقال ابن عباس: "عدتها	٣٧
٦٤	وَعَنْ رُوَيْفِعِ بْنِ ثَابِتٍ ٣،	صحيح ابن حبان	وَصَحَّحَهُ ابْنُ حِبَّانَ	من كان يومن بالله واليوم الآخر فلايسقن ماءه ولد غيره ٣".	٣٨
٧٧	أبو موسى الأشعري	مسند أحمد	متصل مرفوع	ما رواه أبو موسى الأشعري عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: "لأنكاح الإبلولى "	٣٩
٧٩	أم المؤمنين عائشه	مسند أحمد	وگفته اند: شعيب الأرنؤط: حديث صحيح است	أيما امرءة نكحت بغير إذن وليها فنكاحها باطل، فنكاحه	٤٠

٤١	دخلت أمراء رفاعة القرظي، وأنا وأبو بكر عند النبي صلى الله عليه فقالت: إن رفاعة طلقني البتة، وسلم و إن عبدالرحمن بن الزبير ،	وگفته اند شعيب الارنوط:" إسناد اين حديث صحيح است بشرط شيخين".	مسندأحمد	أم المؤمنين عائشه صديقه	٨١
٤٢	الأيّم أحق بنفسها من وليها،والبكرتستأذن في نفسها وإذنها صماتها".	متفق عليه	صحيح مسلم	عبدالله ابن عباس	٨٢
٤٣	الثيب أحق بنفسها من وليها..	تصحيح نموده ابن حبان	صحيح مسلم	ابن عباس	٨٣
٤٤	إن الحلال بينان لحرام بين وبينها مشتبهات لايعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ	متفق عليه	بلوغ المرام	عَنِ النَّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ	٨٤
٤٥	كنأ نقول إن التي تنكح نفسها هي الزانية.	صحيح دون جملة الزانية	صحيح ابن ماجه	ابى هريره	٨٥
٤٦	لانكاح الإبولى وشاهدى عدل..	وگفته شده حديث صحيح	سنن دارقطنى	ابن عباس	٨٧
٤٧	مضت السنة أن لاتجوز شهادت النساء فى الحدود ولا فى النكاح والرجعة".	وحديث مرسل است.	المحلى بالآثار	حجاج بن أرطأة از ابن شهاب زهري	٨٧
٤٨	عن أبى سعيد الخدرى قال: خرج رسول الله فى أضحى أو فطر إلى	صحيح است	صحيح بخارى	أبى سعيد الخدرى	٨٩
٤٩	عن أبى هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال:"اليتيمة تستأمر فى نفسها فإن صممت فهو إذنها وإن أبت فلاجواز عليها	وگفته شيخ البانى حديث حسن صحيح است	سنن الترمذى	عن أبى هريرة	٩٣
٥٠	ماروته عائشة رضى الله تعالى عنها:أن النبي صلى الله عليه وسلم	متفق عليه	صحيح بخارى،	عائشة رضى الله تعالى عنها	٩٣

				تزوجها وهي بنت ست سنين وبني بها وهي بنت تسع سنين	
٩٧	مسند أحمد	بيهقي	حديث شعيب الارنوط كفته اند كه إسنادش صحيح است	ليس لعربي على عجمي فضل ولا لعجمي على عربي فضل ولا للأسود	٥١
٩٧	المستدرک على الصحيحين	ابي هريره	صحيح است	أن أبا هند حرم النبي صلى الله عليه وسلم في اليافوخ فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا بني بياضة أنكحوا أبا هند وانكحوا إليه	٥٢
٩٨	مسند احمد	از على ابن ابي طالب	إسناد. ضعيف لجهالة سعيد بن عبد الله الجهن	يا على ثلاث لا تؤخرها الصلاة إذا أنت والجنابة إذا حضرت والأيم إذا	٥٣
٩٨	سنن الترمذی.	وعمر بن دينار عن جابر بن عبد الله	كفته الدارقطن ي :مبشر بن عبيد متروك الحديث ، أحاديثه لا يتابع عليها ،	لا تنكحوا النساء ولا يزوجهن إلا الأولياء .	٥٤
٩٩	رواه مسلم	عائشة رضی الله عنها	متفق عليه	ما جاء عن عائشة رضی الله عنها أنها قالت: "كنت أغسل الجنابة من ثوب لنبي فيخرج إلى الصلاة وإن بقع الماء في ثوبه .	٥٥
١٠٠	روایت از ترمذی	ابي هريره	الألباني: حسن صحيح	لو كنت أمرا أحدا أن يسجد لأحد لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها	٥٦
١٠٠	مسند احمد	عبدالله بن أبي أوفى	جيد	ولا تؤذى المرأة حق الله عليها كله حتى تؤدى حق زوجها عليها كله حتى لو سألتها نفسها وهي على ظهر قتب لأعطته إياه	٥٧
١٠٤	صحيح ابن حبان	المسور بن مخرمة	أخرجه في صحيحه	خطب بنت أبي جهل، فسمعت بذلك فاطمة رضی الله تعالى عنها، فأتت	٥٨

				رسول الله فقالت: يزعم قومك أنك لاتغضب لبناتك، وهذا على	
١٠٦	فيض القدير تخريج ترمذى	أبو هريرة	خلاصة حكم المحدث : إسناده صحيح	إذا كان عند الرجل امرأتان فلم يعدل بينهما، جاء يوم القيامة وشقه ساقط	٥٩
١٠٧	رواه ترمذى ابن ماجه	أم المومنين عائشة	ضعف	عن عائشة رضى الله عنها قالت: كان النبی صلی الله عليه وسلم يقسم..	٦٠
١٠٩	صحيح البخاري	سعيد بن جبیر	خلاصة حكم المحدث : صحيح	أن سعيد بن جبیر قال: (وقال لى ابن عباس: هل تزوجت؟ فقلت: لا. قال:	٦١
١١٥	غاية المرام.	انس بن مالك رضى الله تعالى	خلاصة حكم المحدث : صحيح	جاء ثلاث رهط إلى بيوت أزواج النبی صلی الله عليه وسلم يسألون عن عبادة " ألا لايزوج النساء إلا الأولياء ولا يزوجن إلا من الأكفاء، ولامهر أقل من عشرة دراهم".	٦٢
١١٥	- سنن كبرى	جابر بن عبد الله	وضعف اش را ابن حجر بيان نموده اند	" لامهر أقل من عشرة دراهم ".	٦٣
١١٧	صحيح بخارى	سهل بن سعد الساعدي	خلاصة حكم المحدث : صحيح.	سهل بن سعد الساعدي أن امرأة جاءت إلى رسول الله، فقالت: " يارسول الله جئت أهب لك نفسى" قال: فنظر إليها رسول الله، فصعد النظر فيها وصوبه،	٦٤
١١٨	سنن ترمذى	شعبة بن عاصم	ودر اين مورد ترمذى گفته اند: حديث حسن صحيح است. واليانى ضعيف دانسته اند	شعبة بن عاصم بن عبيدالله قال سمعت عبدالله بن عامر بن ربيعة عن أبيه:	٦٥
١١٨	مختار الصحاح	جابر بن عبدالله	صحيح	جابر بن عبدالله أن رسول الله قال	٦٧

١١٩	صحيح بخارى	أنس بن مالك،	خلاصة حكم المحدث : صحيح	عن أنس بن مالك، أن عبدالرحمن بن عوف جاء إلى رسول الله، وبه	٦٨
١٢٤	مسند احمد	عائشة بنت الصديق رضي الله عنها	اسناد حسن	إن من يمن المرأة تيسير خطبتها وتيسير صداقها وتيسير رحمةها".	٦٩
١٢٤	صحيح مسلم	عن أبي سلمة بن عبدالرحمن	صحيح.	عن أبي سلمة بن عبدالرحمن أنه قال سألت عائشة زوج النبي صلى الله عليه " ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف	٧٠
١٢٨	مسند أحمد	معاوية قشيري	وشعيب الارنوط كفته اند كه : اسناد حديث صحيح است	لما سأله رجل: ما حق المرأة على الزوج؟ پیامبرص فرمود: «تطعمها إذا	٧١
١٤٠	صحيح بخارى	عبدالله بن عمرو	صحيح	" المهاجر من هجر ما نهى الله عنه"	٧٢
١٤٤	مسند أحمد	ابن عباس	صحيح	أن رسول الله رد زينب ابنته على زوجها أبي العاص بن الر..	٧٣
١٤٤	مستدرک الحاكم	ابن عباس	ودر این مورد امام ذهبی كفته اند: صحيح است	أسلمت امرأة على عهد رسول الله فتزوجت فجاء زوجها إلى رسول الله فقال:	٧٤
١٥٢	مسند أحمد	عبدالحميد بن جعفر	وشعيب ارنوط كفته اند اسناد این حديث صحيح است	ما رواه عبدالحميد بن جعفر، عن جده رافع ابن سنان، أنه أسلم وأبت امرأته	٧٥
١٥٨	صحيح مسلم	جابر بن عبدالله	صحيح	(خطبه رسول الله در حجة الوداع: ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف	٧٦

٧٧	"من فرّق بين الوالده وولدها، فرق الله بينه وبين أحبته يوم القيامة	وگفته شده : حديث صحيح است به شروط	أبو موسى الأشعري	المستدرک	١٥٧
٧٨	خطبه رسول الله در حجة الوداع: ولهن عليكم رزقهن وكسوتهن بالمعروف	صحيح	عباس ابن عبدالمطلب	صحيح مسلم	١٣٧
٧٩	(لاتولّه والده عن ولدها)	صحيح	بيهقي	سنن كبرى، بخارى	١٥٧
٨٠	(يارسول الله، إن ابني هذا كان له بطنى له وعاء، وحجرى له حواء، وثدى له سقاء، وزعم أبوه أنه يترعه منى.	وَصَحَّحَهُ الْحَاكِمُ.	عبدالله بن عمرو.	مسند احمد	١٦١

فهرست اعلام

شماره	اسم	صفحه	
۱	سفیان ثوری	۹۶	
۲	ابن قیّم جوزی	۴	
۳	إمام زهري	۷۹	
۴	زفر رحمه الله	۷۴	
۵	محمد ابن حسن شيباني	۷۴	
۶	ابن عابدين	۴۶	
۷	ابن عليّه	۷۹	
۸	ابن قدامه	۶۸	
۹	إبراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي	۸۲	
۱۰	محمد قدری باشا	۲۶	
۱۱	ابن جريج	۳۷	
۱۲	امام شاطبي	۲۰	
۱۳	إمام غزالي	۳۴	
۱۴	ابن عابدين	۲۲	
۱۵	عطاء	۳۷	

٤٨	ابو عبد الرحمن، احمد بن على بن شعيب نسائي	١٦
١٣٧	ابن حزم	١٧
٤٠	ابن خزيمه	١٨
٦١	ابن رشد	١٩
٤١	طبري	٢٠
٦٨	امام مالك	٢١
٨٣	ابن عبدالبر	٢٢
٣٠	ابومحمد فرزند ابوزيد قيرواني	٢٣
١٤٦	ابن حزم	٢٤
١٤٦	ابن تيميه رحمه الله	٢٥
٢٠	عز الدين بن عبدالسلام	٢٦
٤	جمعه امين عبد العزيز	٢٧
١٩	قاضي اسماعيل	٢٨
٦١	سيد قطب سعيد بن منصور	٢٩
٢١	يوسف قرضاوى	٣٠
٩٦	حسن بصرى	٣١
١٠٠	شيخ البانى	٣٢
٨١	كمالدين ابن الهمام	٣٣
٦٥	قرطبي	٣٤
٤	اصلاح الصاوى	٣٥

٤٤	مصطفى الزرقاوى	٣٦
٤	محمد عماره	٣٧
٢١	وهبه الزحيلي	٣٨
١٤٨	شعيب ارنؤوط	٣٩
٧١	أمام شافعى	٤٠

١-	قرآن كريم.
٢-	ابن قيم جوزي،، أبو عبدالله بن أبي بكر، إعلام الموقعين عن رب العالمين، ضبط وترتيب از: محمد عبدالسلام إبراهيم، مكتبه عالميه، بيروت، سال طبع: ١٤١٧ هجرى - ١٩٩٦ م.
٣-	ابن حزم، ابومحمد على بن احمد بن سعيد. الإحكام، از: ابن حزم،(٣): ٢٩١). اصول الفقه المسمى به إجابة السائل شرح بغية الأمل، از: محمد بن إسماعيل الأمير الصنعاني، تحقيق از: حسين بن أحمد السياغي، وحسن محمد مقبولي الأهدل، مؤسسة الرسالة، چاپ: بيروت، طبع اول ١٩٨٦م،(١): ٤٣٠.
٤-	ابن نجيم، زين العابدين بن إبراهيم بن محمد، مشهور به ابن نجيم مصرى، متوفى (٩70هـ)، الأشباه والنظائر على مذهب أبي حنيفة النعمان، دارالكتب العلمية، بيروت، 1400 هجرى- 1980 م.
٥-	ابن عابدين، محمد امين بن عمر بن عبدالعزيز عابدين الدمشقى الحنفى (متوفى: ١٥٥٢هـ) رد المحتار على الدر المختار، ناشر: دارالفكر بيروت، طبع دوم 1412 هـ- 1992 م.
٦-	ابن تيمية، تقى الدين ابو العباس احمد بن عبدالحليم بن تيميه الحرانى، متوفى سال 728هـ)، مجموع الفتاوى، تحقيق نموده: أنور الباز، عامر الجزار، دار الوفاء طبع سوم، ١٤٢٦هـ- ٢٠٠٥م،(٧): ٢٠.
٧-	ابن الهمام، كمال الدين، شرح فتح القدير، متوفى سال 861هـ- دار الفكر، بيروت، ٢: ٣٥
٨-	إبراهيم بن محمد بن عبدالله بن مفلح الحنبلى أبو إسحاق، المبدع فى شرح المقنع، المكتب الاسلامى، لبنان، بيروت، 1400هـ،(8): 165
٩-	أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم، المحلى بالآثار، طبع دار الفكر،(10): 10
١٠-	إبراهيم بن محمد بن عبدالله بن مفلح حنبلى أبو إسحاق، المبدع فى شرح المقنع، از ناشر مكتبه الإسلامى، بيروت، 1400هـ- (8): 107
١١-	أبو محمد بن سعيد بن حزم، المحلى بالآثر، تحقيق: از عبدالغفار سليمان البندارى، دار الفكر، بدون طبع،(6): 128-131

١٢-	ابن ماجه از: أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، وماجه اسم أبيه يزيد وهو من أَجَلِّ كتبه.
١٣-	أبو الوليد محمد بن أحمد بن رشد البيان والتحصيل والشرح والتوجيه والتعلل لمسائل المستخرجة، الجد، حقه: د: محمد حجي وآخرون، دار الغرب، بيروت، لبنان، طبع دوم، 1408 هـ 1988 م، (5: 130)
١٤-	أبو الوليد محمد بن أحمد بن محمد بن رشد، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، شرح وتحقيق از: عبدالله العبادي، در السلام، قاهره، طبع سوم، 1427 هـ - 1006 م
١٥-	أحمد بن علي بن حجر العسقلاني، تقريب التهذيب، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، طبع دوم، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م - (١٨٦: ١)
١٦-	ابن قيم الجوزية محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية (المتوفى: 751 هـ) إعلام الموقعين عن رب العالمين، ت.
١٧-	ابن تيمية، تقي الدين احمد بن عبدالحليم، مجموع الفتاوى، تحقيق نموده: أنور الباز، عامر الجزار، دار الوفاء طبع سوم، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م، (٧: ٢٠)
١٨	أبو محمد الحسين بن مسعود البغوي، معالم التنزيل، تحقيق از: محمد عبدالله النمر، دار طيبة للنشر والتوزيع، طبع چهارم، 1417 هـ - 1997 م، (2: 162)
١٩	أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق از: علي محمد البحاوي، دار المعرفه طبع ونشر، بيروت، لبنان، (٢: ١٩)
٢٠	أبو محمد عز الدين عبدالعزيز بن عبدالسلام بن أبي القاسم بن الحسن السلمى الدمشقي، قواعد الأحكام في مصالح الأيام، تحقيق: از محمود بن تلاميذ الشنقيطي، در المعارف، بيروت، لبنان، (١: ٤)
٢١	أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي، ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق از: علي محمد البحاوي، دار المعرفه طبع ونشر، بيروت، لبنان، (٢: ١٩)
٢٢	ابن عابدين، رد المحتار على الدرالمختار شرح تنوير الأبصار، دار الفكر، بيروت، (1421 هـ 2000 م) (2: 398)
٢٣	ابن قيم جوزي، أحمد بن أبي بكر ابن قيم الجوزي، متوفى سال 751 هـ ، أحكام أهل الذمة تحقيق از: طه عبدالرؤف سعدن، دار الكتب، العلميه مكتبة عالميه، بيروت، لبنان، طبع دوم، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م - ٣: ٢٤٩

٢٤	أحمد بن زكريا الأنصاري، أسنى المطالب في شرح روض الطالب، تحقيق از: محمد تامر، دار الكتب العلمية، بيروت، طبع اول، ١٤٢٢، ٢٠٠٠م (٣): ٤٤٧
٢٥	أحمد الصاوي، بلغة السالك لأقرب المسالك، تحقيق وتصحيح از: محمد عبدالسلام شاهين، دار الكتب العلمية، ١٤١٥هـ 1995م (2): 439
٢٦	ابن قدامة المقدسي أبو محمد، الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، المغنى في فقه عبدالله بن أحمد دار الفكر، بيروت، طبع اول، 1405هـ (7: 520).
٢٧	ابن ماجه نام كامل وى (ابو عبدالله محمد بن يزيد ماجه قزوينى ربعى) (٢٠٧) يا ٢٠٩ - ٢٧٣ يا ٢٧٥ هجرى قمرى) معروف به امام ابن ماجه، از حديث دانان برجسته اهل سنت و نويسنده كتاب سنن ابن ماجه، يكي از صاح سته است
٢٨	ابو الحسن على بن عبدالسلام التسولى، البهجة شرح التحفة، تحقيق از: محمد عبدالقادر شاهين، دار الكتب العلمية، لبنان بيروت، طبع اول، 1418هـ-1998م، (1): 462
٢٩	ابن قدامه، روضة الناظر، (2: 227)
٣٠	ابن قيم، إغاثة اللفهان من مصادد الشيطان، تحقيق از: محمد حامد الفقى، دار المعرفه، بيروت، طبع دوم، 1979م (1: 330)
٣١	الأمدي على بن محمد الأمدي، الإحكام فى أصول الأحكام، تعليق: از عبدالرزاق عفيفي، المكتبة الإسلامية، رياض، طبعه الثانية، ١٤٠٣هـ، (١: ١٠)
٣٢	البانى،: محمد ناصر الدين الابانى، إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل مكتبة السلامى، بيروت، طبع دوم، ١٤٠٥هـ - ١٩٨٩م (٦: ٣٣٧)
٣٣	ابن تيمية، وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والأشاد، مملكة عربى سعودية، طبع اول، ١٤١٨هـ (1: ١٦٣)
٣٤	أبو جعفر احمد بن محمد بن سلامة بن عبدالملك بن سلمة شرح مشكل الآثار.
٣٥	ابن الهمام، كمال الدين ابن الهمام، شرح فتح القدير از: دار الفكر، بيروت، (٢: ٣٥)
٣٦	ابن حزم، على بن سعيد، أبو محمد ابن حزم، مراتب الإجماع، و همراه آن: نقد مراتب الإجماع از ابن تيمية، مطبوع مكتبة القدسى، در سال: 1375هـ ص: 129
٣٧	ابن حزم، على بن سعيد أبو محمد ابن حزم، مراتب الإجماع، ومعه: نقد مراتب الاجماع لابن تيمية، مكتبة القدسى، سنة: 1375 هجرى

٣٨	البهوتى، منصور بن يونس بن إدريس البهوتى، كشف القناع عن متن الإقناع، تحقيق: از هلال مصلحى مصطفى هلال، دار الفكر، بيروت، سال طبع 1402هـ، (5: 10)
٣٩	البوطى، محمد سعيد رمضان، ضوابط مصلحت در شريعت اسلامى مؤسسه الرسالة: طبعه سادسه، 1412هـ 1992م، ص: 110
٤٠	بخارى محمد بن إسماعيل ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى (194-256 هجرى) گردآوری شده است مختصر بخارى. اين كتاب در حدود سال 232 هجرى كامل شده است
٤١	الترتورى، دكتور حسين الترتورى، فقه الواقع، ص: 78
٤٢	الجصاص، احمد بن على أبو عسكر بن على الرازى حنفى متوفى (370هـ- الفروق الغوية، تحقيق از: عجيل النشمى، وزارة الأوقاف ولشؤون الإسلامى، كويت، طبع دوم، 1414 هجرى- 1994م.
٤٣	الجوينى، عبدالملك فرزند يوسف الجوينى، البرهان در اصول الفقه، تحقيق نموده اند: عبدالعظيم محمود الديب، طبع چهارم، 1418هـ، (1: 155). آداب فتوى، از يحيى فرزند شرف الدين النووى، تحقيق از: بسام عبدالوهاب الجانى، طبع اول، دار الفكر، بيروت، 1408هـ (1: 30).
٤٤	الجوينى عبدالملك بن عبدالله بن يوسف الجوينى أبو المعالى، الاجتهاد، تحقيق: عبدالحميد ابو زنيد، دار القلم، داره العلوم الثقافيه، دمشق، بيروت، طبع اول، 1408هـ بتصريف (1: 25) وما بعدش.
٤٥	الحجاوى أبو النجا الحجاوى، شرف الدين موسى بن أحمد بن موسى أبو النجا الحجاوى، الإقناع در فقه امام أحمد حنبل تحقيق از: عبدالطيف محمد موسى السبكي، دار المعرفة، بيروت، لبنان، (3: 192).
٤٦	الخادمى، الإجتهد المقاصدى، از: نور الدين ص: 57.
٤٧	الخرشى على مختصر خليل، محمد بن عبدالله الخرشى، (34: 167). الفواكه الدوانى على رسالة ابن أبى زيد القيروانى، أحمد بن غنيم بن سالم النفراوى المالكى، دار الفكر، بيروت، طبع سنة 1415هـ، (2: 10)
٤٨	الدسوقى، محمد بن أحمد بن عرفة الدسوقى، حاشيه الدسوقى به شرح كبير، تحقيق: از محمد عليش، دار الفكر، بيروت، (2: 215).
٤٩	الرازى محمد ابن أبى بكر بن عبدلقادر الرازى مختار الصحاح.

٥٠	الزركشى أبو عبدالله محمد بن عبدالله الزركشى المصرى الحنبلى، شرح الزركشى على مختصر الخرقى دار الكتب العلميه، لبنان، بيروت، 1423هـ 2002م، (2: 57).
٥١	الزيعلى الحنفى، از عثمان بن على بن محجن البارعى، الزيعلى الحنفى، تبين الحقائق شرح كنز الدقائق با حاشيه الشلبى، از شهاب الدين أحمد بن محمد بن أحمد بن يونس بن إسماعيل بن يونس الشلبى، مطبع كبراى الأمريه، بولاق، قاهره، طبع اول، 1313هـ 6: تحقيق از: يوسف الشيخ محمد البقاعى، دار الفكر، بيروت، سال 1412هـ (2: 67)م 17.
٥٢	الزيعلى الحنفى، فخرالدين عثمان بن على الزيعلى الحنفى، تبين الحقائق، دار الكتب الإسلامى، قاهره، 1313هـ (2: 98)المهذب، الشيرازى، (2: 40).
٥٣	زينب بعدالسلام أبو الفضل، العرض القرآنى لقضايا النكاح والفرقة، دراسه تحليلى جامعہ بين آيات وفقها، دار الحديث، القاهره، سال طبع 1427هـ-2006م، ص: 117.
٥٤	الزرقا، مصطفى أحمد الزرقا، المدخل الفقہى العام، در القلم، دمشق، طبع اول، 1418هـ - 1996.
٥٥	الزرقا، مصطفى احمد الزرقا، المدخل الفقہى العام، دار القلم، دمشق، طبع اول، 1418هـ-1998م.
٥٦	الزرقا مصطفى، المدخل الفقہى العام، (2: 945).
٥٧	الزركشى، بدرالدين محمد بن عبدالله بن بهادر الزركشى، البحر المحيط فى أصول الفقہ، تحقيق از: محمد تامر، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، طبع اول، 1421هجرى - 2000م.
٥٨	الزحيلى، وهبه الزحيلى بن مصطفى الزحيلى استاذ ورئيس قسم فقہ اسلامى در پوهنتون دمشق سوريه دركليه شرعيه فقہ اسلامى وادلتہ، الفقہ الإسلامى و ادلتہ، ص: 6/7. دار الفكر، بيروت، ط 1404هـ/1984م.
٥٩	السبكي تاج الدين أبى النصر عبدالوهاب بن على بن السبكي، رفع الحاجب عن المختصر ابن الحاجب عبدالكافى، تحقيق از: على محمد عوض، عادل احمد عبدالوجود، عالم الكتب، لبنان، بيروت، طبع اول، 1999م - 1419هـ.
٦٠	السيوطى جلال الدين عبد الرحمن السيوطى الأشباه والنظائر فى قواعد وفروع فقہ الشافعي (ت ٩١١ هـ . الناشر: دار الكتب العلميه الطبعة: الأولى، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.

٦١	السرخسي، أبوبكر محمد بن أحمد بن أبي سهل السرخسي، أصول السرخسي متوفى 483هـ- ، حقه: أبو الوفاء افغانى، نشر: لجنة احياء معارف نعمانيه در حيدرآباد، هند، در الكتاب العلميه، بيروت، طبع اول، 1414هـ-، 1993م (2: 139-14).
٦٢	السباعى، مصطفى السباعى، المرأة بين الفقه والقانون ، مكتبة الإسلامى، بيروت، دمشق، طبع ششم، سال ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
٦٣	السيوطى عبدالرحمن بن أبى بكر السيوطى، الديباج على صحيح مسلم بن الحجاج؛ طبع اول 1416 هـ- 1996 م.
٦٤	سيدقطب، خصائص التصور الإسلامى ، در الشرق، قاهره، طبع شرعيه الحادية عشرة، 1409 هجرى- 1989م.
٦٥	السبكي، : تاج الدين أبى النصر عبدالوهاب بن على بن عبدالكافى السبكي، رفع الحاجب عن المختصر ابن الحاجب ، تحقيق از: على محمد عوض، عادل احمد عبدالوجود، عالم الكتب، لبنان، بيروت، طبع اول، 1999م – 1419 هـ
٦٦	السرطاوى، محمود على السرطاوى، شرح قانون احوال الشخصى، دارالفكر، طبع دوم، 1428هـ – 2007 م.
٦٧	سيد قطب ابراهيم حسين الشاذلى مشهور به سيد قطب (9 اكتوبر 1906م 29-أكتوبر 1966م) ، فى ظلال القرآن، دار الشرق، بيروت، سال طبع: ١٤٠٢هـ (١: ٥٨٢)
٦٨	شاطبى، ابراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الموافقات، تحقيق از: أبو عبيده مشهور به بن حسن آل سلمان، در ابن عفان، نشر اول، سال ١٤١٧ هجرى: ١٩٩٧م.
٦٩	الشيبيانى، الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، المغنى فى فقه، عبدالله بن أحمد بن قدامة المقدسى أبو محمد، دارالفكر، بيروت، طبع اول، 1405هـ (7: 520).
٧٠	شاطبى إبراهيم فرزند موسى فرزند اللخى الغرناطى مشهور شاطبى است: أصول حافظ، از اهل غرناطه. از كبار أئمة مالكي بود، كه اين عالم تأليفات زياد دارد: مشهور ترين شان: الموافقات، الاعتصام، الزركلى، (١: ٧٥).
٧١	الشوكانى ،: محمد بن على بن محمد الشوكانى يمنى، متوفى (1250هـ- ، إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول، تحقيق از: أحمد عزو عناية، دمشق، كفر بطانا، در الكتب العربيه، طبع اول، 1419 هجرى- 1999م.
٧٢	الشيبيانى ابو عبدالله محمد بن الحسن الشيباني، الجامع الصغير وشرحه النافع الكبير، 1406هـ بيروت، (1: 394).

٧٣	الشيرازى إبراهيم بن على بن يوسف الشيرازى أبو إسحاق، المهذب فى فقه الإمام الشافعى، دار الفكر، بيروت، (2: 43).
٧٤	شيرازى، مطبع البابى حلبى، اللمع در أصول الفقه، مصر، قاهره، 1358هـ، 1939م، ص: ٥١ وأصول الفقه اسلامى، از زكى الدين شعبان، مطبع: دار التأليف، طبع اول، بدون سال، ص: ٥٩.
٧٥	الشيبيانى أبو عبدالله، الحجة على أهل المدينة، از محمد بن الحسن الشيبانى، تحقيق از: مهدى حسن الكبلانى القادري، عالم الكتب، 1403هـ، بيروت، (4: 119).
٧٦	الشافعى، أبو عبدالله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبدالمطلب بن عبدمناف المطلبى مكى، متوفى سال 204هـ-، الأم، با مختصر المزنى، دار الفكر، طبع اول، 1400-1980م (5: 85).
٧٧	شيخ نظام، الفتاوى الهندية، دار الفكر، 1411هـ- 1991م (1: 548).
٧٨	الشاطبى الامام ابى اسحاق، عاشور؛ الثابت والمتغير فى فكر ١٤٢٣هـ ق، ٢٠٠٢م: ١٩.
٧٩	الشيبيانى أبو عبد الله أحمد بن أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد متوفى سال (341هـ-) الشيبانى، مسند امام أحمد بن حنبل.
٨٠	الشافعى ابو عبدالله محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبدالمطلب بن مناف المطلبى القرشى مكى متوفى 204هـ-، حياته وعصره، محمد أبوزهره، دار الفكر العربى، القاهرة، طبع دوم، 1367هـ- 1948م، ص: 317.
٨١	صلاح الصاوى، الثوابت والمتغيرات، از: المنتدى الإسلامى، طبع اول، ١٤١٤هـ-١٩٩٤م،
٨٢	صلاح الصاوى، الثوابت والمتغيرات، از ص: 33.
٨٣	صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان، إعانة المستفيد بشرح كتاب التوحيد، مؤسسة الرسالة، طبع سوم، 1423هـ- 2002م، (2: 259).
٨٤	الطحاوى، الأزدي الطحاوى، تحقيق نموده: شعيب الأرنؤوط، مؤسسه رسالة، طبع اول، 1415هـ 1994م (6: 238) الطحاوى.
٨٥	الطرابلسى شمس الدين أبو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن الطرابلسى المغربى، معروف به الرعيينى، مواهب الجليل شرح مختصر الخليل از: تحقيق از: زكريا عميرات، دارالكتب عالم، طبع خاص 1423هـ - 2003م

٨٦	الطرسوسى، نجم الدين إبراهيم بن على الحنفى الطرسوسى، تحفة الترك فيما يجب أن يعمل فى الملك، تحقيق: عبدالكريم محمد مطيع الحمداوى، السياسة الشرعية، تقى الدين احمد بن عبدالحميم.
٨٧	العدوى، از الصعيدي العدوى، حاشيه العدوى، على شرح كفاية الطالب الربانى، تحقيق از: يوسف الشيخ البقاعى، دار الفكر، لبنان، بيروت، 1412هـ (2: 15).
٨٨	على بن عبدالسلام التسولى، البهجة فى شرح التحفة، مكتبه عالمى، لبنان، بيروت، طبع اول، سال طبع: ١٤١٨هـ-١٩٩٨م، (١: ٦٤).
٨٩	عبدالله ناصح علوان، الإسلام شريعة الزمان والمكان، در السلام، طبع دوم، 1400 هجرى - 1884م.
٩٠	علي حيدر خواجه أمين أفندي (ت ١٣٥٣هـ درر الحكام شرح مجلة الأحكام طبع اولاً ١٤١١هـ - ١٩٩١م.
٩١	عبدالرحمن زايدى، الاجتهاد بتحقيق المناط وسلطانه فى اصول الفقه، ص: ٣٤-٣٥.
٩٢	على حيدر، (درالحكام، 4: 391).
٩٣	عمر سليمان الأشقر، الواضح فى شرح قانون أحوال الشخصية الأردنى، دار النفائس للنشر والتوزيع، الأردن، 2006م، ص: 13-14
٩٤	عبدالبديع صقر، تعريف موجز بدين الإسلام از: دارالوفاء، المنصورة، طبع دوم، 1993م.
٩٥	عبدالرحمن زايدى، الاجتهاد بتحقيق المناط وسلطانه در اصول فقه، دار الحديث، القاهرة، ص: ٣٧
٩٦	عبدالرحمن زايدى الاجتهاد بتحقيق المناط وسلطانه در فقه اسلامى، از ص: 40
٩٧	عبدالعزيز بن أحمد بن محمد، علاء الدين البخارى، كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوى، تحقيق: از عبدالله محمود محمد عمر، دار الكتب العلمية، بيروت، طبع اول 1418هـ 1997م، (2: 971)
٩٨	عبدالرحمن بن محمد بن سليمان الكليبولى، مشهور به بشيخى زاده، مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر، تحقيق از: خليل عمران المنصور، دار الكتب العمليه، لبنان، بيروت، 1419هـ - 1998م، (1: 479)

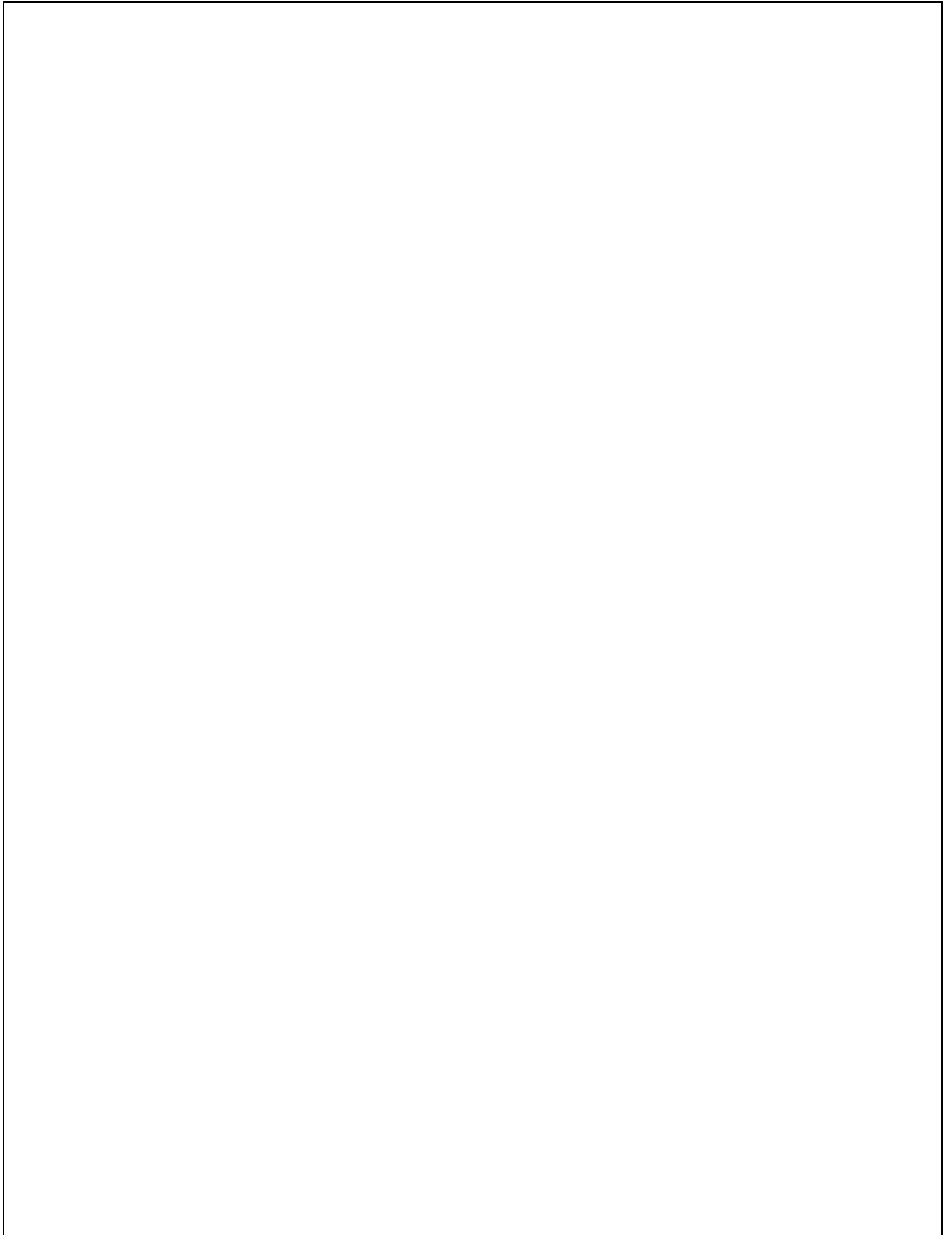
٩٩	على حسب الله ن.ك به: اصول التشريع، 84 و 85 و نیز ن.ك به: بخش اختلاف الفتوى بإختلاف الأزمنة والأمكنة در كتاب أعلام الموقعين، جلد سوم، ص 23 و بعد از آن.
١٠٠	غزالي أبي حامد محمد بن محمدغزالي طوسي متوفى سال (505هـ -) المستصفي من علم الاصول.
١٠١	غزالي، المستصفي، از امام غزالي، (2: 103). علم أصول الفقه، عبدالوهاب خلاف، طبع هفتم، 1376هـ-1956م، ص: 257م.
١٠٢	القرافي، أنواع البروق في أنواع الفروق، الفرق بين قاعدة خطاب التكليف وخطاب الوضع، (٢: ١٨١).
١٠٣	القيرواني، أبي زيد أبو حسن المالكي، معوض، دارالكتب علميه، بيروت، طبع وسال 2000م (5: 508). كفاية الطالب الرباني رساله.
١٠٤	قليوبي، شهاب الدين أحمد بن أحمد بن سلامة القليوبي، حاشيه قليوبي: على شرح جلال الدين المحلي على منهاج الطالبين، تحقيق از: مكتب البحوث والدراسات، دارالفكر، لبنان، بيروت، سال طبع 1419هـ-1998م، (3: 261).
١٠٥	القرطبي الجامع الأحكام القرآن، (٦: ١٥٢).
١٠٦	القرطبي ، أبو الوليد محمد بن أحمد بن رشد قرطبي متوفى (520هـ-) البيان والتحصيل والشرح والتوجيه والتعليل لمسائل المستخرجه، حققه: دكتور محمد حجي وآخرون، دار الغرب الإسلامي، بيروت، لبنان، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨م ١٦: ٤١٨.
١٠٧	القرطبي، أبو عبدالله محمد بن أحمد الانصاري، الجامع الأحكام القرآن، درإحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، 1405هـ - 1985م
١٠٨	القرطبي، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر النمرى، الاستذكار الجامع لمذاهب فقهاء الأمطار، تحقيق از: سالم محمد عطا، محمدعلى معوض، دارالكتب علميه، بيروت، طبع وسال 2000م (5: 508).
١٠٩	القرافي، شهاب الدين أحمد بن إدريس القرافي الذخيره تحقيق از: محمد حجي، درالغرب، طبع اول سنه 1994م
١١٠	القيرواني، ابن زيد القيرواني، النفرواني، الفواكه الدواني على رسالة (2: 18).
١١١	الكاساني، علاو الدين أبو بكر بن مسعود الكاساني، بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع درالكتب العلميه، بيروت، لبنان، متوفى سال ٥٨٧هـ، حنفى، طبع دوم 1406 هـ - 1986 م

١١٢	الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية - الكويت، ت، ب، دار السلاسل- الكويت، ط، 1404-1427
١١٣	مصطفى بن حنفي، فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب، زكريا بن محمد بن أحمد بن زكريا الأنصاري، وهمراء أن كتاب: الرسائل الذهبية في المسائل الدقيقة المنهجية، از دار الكتب العلمية بيروت، لبنان، طبع اول، 1418هـ 1998م :2: 56
١١٤	محمد حسين منصور، قانون الأحوال الشخصية لغير المسلمين ، منشورات الحلبي الحقوقية، الطبع اول، 2002م، ص: 16.
١١٥	المرعشلي، محمد عبدالرحمن المرعشلي، اختلاف الاجتهاد وتغيره وأثر ذلك في الفتيا، از: المؤسسه الجامعة للدراسات والنشر والتوزيع، طبع اول، 1424 هجرى-2003م
١١٦	محمد المدنى، القطعيات والظنيات ومواطن اجتهاد در شريعت اسلامى، در الحديث، قاهره، ص: 36
١١٧	المرعشلي، اختلاف الاجتهاد وتغيره، ص: ٤٤.
١١٨	المرعشلي اختلاف الاجتهاد وتغيره وأثر ذلك في الفتيا، از: ص: 64-65.
١١٩	الماوردي أبو الحسن على بن محمد بن حبيب بصرى، بغدادى، مشهور به الماوردى، متوفى سال 450هـ- النكت والعيون تحقيق از: سيد بن عبدالمقصود بن عبد الرحيم، دار الكتب، لبنان، بيروت،، ١: ٤٥.
١٢٠	محمد رشيد بن على رضا، تفسير المنار، الهيئة المصرية العامة للكتاب، سال طبع 1990م (5: 4
١٢١	مسلم بن حجاج ابو الحسن القشيري النيسابورى متوفى 261هـ-، المنفردات والوحدان، تحقيق از: عبدالغفار بن سليمان بغدادى، سعيد بن بسوينى ز غلول، بيروت، لبنان، طبع اول، ١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م (١: ١٨٦).
١٢٢	محمد بن شاکر الشریف، تحطيم الصنم العلمانى، دار البيارق، بيروت، طبع اول، 1421هـ-2000م، ص: 59.
١٢٣	محمد الشربيني الخطيب، الإقناع فى حل ألفاظ أبى شجاع، تحقيق مكتب البحوث والدراسات، دار الفكر، بيروت، طبع در سال 1415هـ، (2: 413).
١٢٤	محمد رشيد بن على رضا، تفسير المنار ،هئيه مصرى عامه به كتب، سال طبع: ١٩٩٠م (٤: ٢٩٩

١٢٥	الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي مشهور به الماوردي ، الحاوي في الفقه الشافعي از: دارالكتب العلمية،بيروت، طبع اول، 1414هـ - 1994 م
١٢٦	الموسوعة الفقهية الكويتية، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، الكويت، طبع دوم، دارالسلاسل، الكويت، سنة الطبع: (از 1404-1427هـ، 1: 48) محمد بن يوسف بن أبي القاسم العبدوي أبو عبدالله، تاج العروس من جواهر القاموس، دارالفكر، لبنان، بيروت، طبع ١٣٩٨ هجرى
١٢٧	المقدسى عبدالله بن أحمد بن قدامه المقدسى أبو محد، روضة الناظر وجنة المناظر، تحقيق از: عبدالعزيز عبدالرحمن السعيد، جامعه الإمام محمد بن سعود، رياض، طبع دوم، 1399 هجرى.
١٢٨	مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري، النيسابوري، صحيح مسلم ، درالجيل، بيروت، درالأفاق الجديد، بدون طبع
١٢٩	محمد عيش، منح الجليل شرح على مختصر خليل، دارلفكر، بيروت، سال 1409هـ، 1989م(3): 256
١٣٠	محمد قدرى باشا مرشد الحيران از: (1237-1306هـ) قانون عدل والانصاف للقضاة على مشكلات الاقواق، خيرالدين بن محمدبن محمدبن على بن فارس، الزركلى دمشقى، دارالعلم للملايين، طبع پانزدهم، 2002م، (10: 7
١٣١	المجموع، النووى، (6: 459
١٣٢	الماوردي أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب البصري البغدادي، الشهير الماوردي (المتوفى: 450هـ المحقق: الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، 1419 هـ - 1999 م
١٣٣	النووى، از أبو زكريا يحيى بن شرف بن مري النووى، صحيح مسلم به شرح نووى، بيروت، طبع دوم، 1392هـ-9: 210.
١٣٤	نووى، از محمد نجيب المطيعى، تكملة المجموع مكتبه سلفى، مدينه منوره، (18: 127 .
١٣٥	نورالدين عتر، منهج النقد فى العلوم الحديث، دارالفكر المعاصر، لبنان، بيروت، طبع سوم، 1418هـ-1997م، ص: 328

١٣٦	نور الدين فرزند مختار الدين الخادمي، الإجتهادي المقاصدي، حجيته، ضوابطه، مجالاته، وزارت اوقاف وشؤون اسلامي، قطر، طبع اول ١٤١٩م-١٩٩٨م، ص:٤٥.
١٣٧	نور الدين بن مختار الدين الخادمي الاجتهداي المقاصدي، وحجته، وضوابطه ومجالاته.
١٣٨	نيل الاوطار شرح منتقى الأخبار من أحاديث سيد الأخبار ،محمد بن علي الطوسي، دارالكتاب العربي بيروت.
١٣٩	يوسف قرضاوى رحمة الله عليه، فتاوى معاصره، المكتب الإسلامى، بيروت، طبع اول، 1421هـ- 2000م، 1: 477.
١٤٠	يوسف قرضاوى، موجبات تغير الفتوى در عصر ما، دار شرق، طبع اول، 2008م ص: 24.
١٤١	يوسف قرضاوى، فقه زكاة ، مكتبة وهبة، شارع الجمهورية، عابدين، طبع سادس عشر، 1406 هـ- 1986م
١٤٢	يوسف القرضاوى، عوامل السعة والمرونة فى الشريعة الإسلامية، مكتبة وهبه، القاهرة، الطبعة الثالثة، ١٤١٩هـ-١٩٩٩م، ص:٦٢-٦٧.
١٤٣	يوسف القرضاوى ، مدخل لمعرفة الاسلام ،مكتبه وهبه، قاهره، طبع سوم 2001هـ.
١٤٤	يوسف قرضاوى، مدخل لدراسة الشريعة الإسلامية، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان، سال نشر: 1414 هجرى قمرى 1993 ميلادى
١٤٥	يوسف قرضاوى، السياسة الشرعية فى ضوء نصوص الشريعة ومقاصدها از مكتبه وهبه، قاهره، طبع اول، 1419 هجرى- 1998م.
١٤٦	يوسف قرضاوى، موجبات تغير الفتوى، ص: 26

فهرست مراجع ومصادر



Abstract

Conclusion:

After researching and pausing about the constants and variables in jurisprudence and its applications in the field of personal affairs, I came to the following conclusions:

1- Islamic Sharia has characteristics compared to other Sharia, which has the ability to be applied at any time and place, which among the characteristics of Islamic Sharia is: being divine, and being inclusive of all human dimensions and responding to human needs, and reality, and mediation, and the sum of the rules of Islamic Sharia between He pointed out flexibility and stability.

In Islamic law, there are factors that characterize the law, such as the widening of the amnesty area, which indicates the texts that are based on its ruling and are intentionally abandoned, the attention of the texts to the general rules, the lack of violence in the detailed sub-sections, and the ability of the texts to be multifaceted, due to the reasons that some of them are attributed to the mujtahid. It is referred to and some others refer to the essence of the text.

2- Changing the fatwa to changing the dishes, in this case, there are evidences from the Holy Quran and the Sunnah of the Messenger of God.

3- Dividing the rules of Islamic Sharia into constants and variables that have the possibility of ijtiḥad of mujtahids.

4- The fixed Shariah rules are: the rules of belief, the rules of worship, the rules of destiny, the principles of transactions, and the general certainties of the Shariah that refer to those texts, or consensus, and what is known as the essentials of religion.

5- The rules of Islamic Shari'ah that have the ability to be changed, i.e. the variables: the means of worship, the qualities of some transactions, and political possessions, and the necessities that are sometimes abandoned by the obligees, and conflicting issues, and the general fixed rules based on supposed texts.

6- Shariah variables that are subject to certain criteria: that they do not contradict the purposes of the Shariah, that they do not contradict certain texts, and that they do not conflict with the correct consensus and analogy.

7- Rulings to change utensils during the time of the Messenger of God, during the time of the Companions, and during the time of the jurists have been proven.

8- Scholars of Islamic Shari'ah have disagreed about the division of rulings into constants and variables, and it is preferred by scholars that rulings change due to some reasons, including: change of time, change of expediency, and necessity that occurs, change of name and description, and change of instruments. and means

9- The rulings of Shari'a principles in the field of personal jurisprudence are as follows:

(1): What is relevant in the matter of the boundaries and interest between the addressees: the Sharia constants are that there is no khetba except the promise of marriage, the woman is a stranger to her

addressee, and it is not permissible to be alone between them, and it is permissible to comment on her khetbah as much as possible. The one who calls for marriage is on the hands of the majority of scholars, and none of them are afraid to comment on the places where it appears from a woman to her mahram, usually on the face, neck, hands, feet, head, and body.

* Another sharia constant is that: If the contract fulfills the conditions of the pillars, this contract is complete, valid and valid. However, it is better to leave some of the effects of marriage, such as the dissolution of pleasure and entering the night of pleasure, because of the door of some evils.

* Another among the Shariah constants is that Mutah marriage is haram, it is emphasized that these texts are correct and clear, and the difference in this matter has no Shariah validity.

* One of the principles of the Shari'ah is the prohibition of women for eternal sanctity, and this sanctity is proven by descent, marriage, and adoption, and some women whose prohibition is temporary.

* It is preferable that the sanctity of feeding is proved by five or more than that to be watered. And the breastfeeding that brings the ban should be minor, not senior.

* It is not permissible to marry a Muslim woman without a Muslim at all, it is the same whether she is a non-Muslim of the book or another unbeliever, and this is one of the rulings that consensus and totality are against Muslims.

* Idda is obligatory according to Sharia, its obligation is established in the Book of Allah, the Sunnah of the Messenger of Allah, and the

consensus. There is a lot of wisdom hidden in its necessity; Such as the knowledge of the woman of the womb, and bowing to the risk of entering into marriage, raising the value and showing honor, and preserving the power of marriage in the period of death.

* One of the reasons for the obligation of Idda: if the separation of the spouse from the marriage has been valid, the marriage that has been concluded is valid for intercourse or seclusion. The promise of the death of the husband before intercourse or seclusion is correct or after intercourse and seclusion. A divorce after entering into a corrupt marriage.

* There are different types of Iddat: Iddat for the reciter in divorce, which is a part of the marriage, other than for pregnant women, and Iddat for women: and it is when the husband has died, and the woman does not menstruate because of her youth, or she has reached the age of puberty but has a monthly illness. does not see it, or a menopausal woman due to illness. And the third type of Iddat is pregnancy according to the words of Rajeh with the President.* Among the rules of Iddat: the sanctity of a woman's marriage is that it is different in the Iddat, and the sanctity of the divorce sermon is equally retroactive, whether this is explicit or implied. It is permissible to offer a sermon to those who believe in death, but it is not permissible to those who believe in the divorce of Bain-e-Kabri, according to the words of Rajeh among the Hanaf. Among the rules of Iddat: A woman's duty is to stay in her house and not to go out except for necessity.

10- One of the rulings of Shari'a variables and its applications in the jurisprudence of personal affairs is as follows:

* The issue of the requirement of a guardian in marriage is: the word is preferable to the condition of the guardian, and marriage without a guardian is void initially, and there is an exception to this: when the permission of the guardian is excused, or in the case of the guardian's prohibition without a Shariah reason, or the guardian's misfortune in using his guardianship to the woman, and it is prohibited. It is about the marriage, and the judge ruling on the validity of the marriage.

* The word of preference is the permission of the woman's testimony in the marriage contract.

* What is relevant in determining the age of marriage: Islamic Sharia does not specify which age for marriage, so determining the age of marriage is one of the variables subject to interests, so it is permissible for a minor to marry when there is an expediency behind his marriage. It is permissible to avoid marriage for the sake of avoiding losses. And the best thing is to leave this matter to the mujtahid of the judge to decide which specific article in the law to legislate, in determining the age, so that the ruling is suitable for the situation.

* It is valid and has validity, sufficiency is a condition for the necessity of a marriage contract, not a condition for correctness.

11- What is related to the issue of a woman serving her husband: There is no reason why it is obligatory for a woman to serve her husband, but it is recommended that they do this according to custom, because marriage cannot go on without this.

12- Among the commandments that belong to Kha.



Salam University
Faculty of Sharia and Law
Master program in Jurisprudence
and Law



Islamic republic of Afghanistan
Ministry of Higher Education
DM of Academic Affairs

Constants and Variables in Jurisprudence Rulings and their applications In the jurisprudence of personal affairs

A Master's Thesis

Student Name: Waheedullah "Forqanyar"
Supervisor Name: Dr.Rafiullah Atta

Year: 2023



Salam University
Faculty of Sharia and Law
Master program in Jurisprudence
and Law



Islamic republic of Afghanistan
Ministry of Higher Education
DM of Academic Affairs

Constants and Variables in
Jurisprudence Rulings and their
applications
In the jurisprudence of personal affairs
A Master's Thesis

Student Name: Waheedullah "Forqanyar"
Supervisor Name: Dr.Rafiullah Atta

Year: 2023